

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190156

UNIVERSAL
LIBRARY

Osmania University Library

Call No

۲۹۷۵۷۱

Accession No

14797

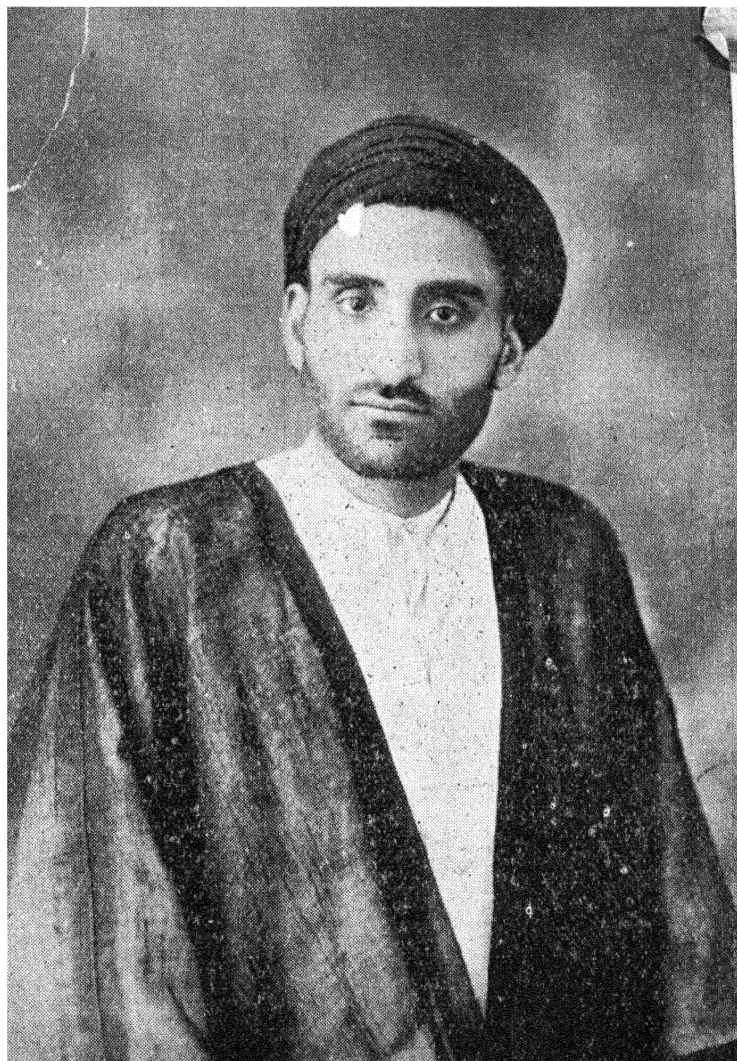
Author

ف. م. المصطفى
م. م. المصطفى

۱۷۷۹۷

Title

This book should be returned on or before the date last marked below



حضرت آقای فیض الاسلام، یگانه مبلغ مذهب شریف جعفری، گمشدگان از طریق حق را
بصراط مستقیم و راه راست هدایت مینماید، و با منکرین عقاید تحفه فرقه ناجیه امامیه مبارزه میکند

۱۲۱۱ وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ

لَانَ زَهُوقًا یعنی دگر آمد حق، و نابود شد باطل، تحقیق در این
سنگام که حق آمد باطل زایل و مضمحل باشد.

رهبر گمشدگان

تألیف استاد و محقق حضرت آقای

فیض الاسلام

این کتاب سخنان گمراه کنندگان را که بوسایل گوناگون کفته اند بیان میکند، و از آنها جواب میگوید،
و حق را در میان باطل معلوم مینماید، این کتاب عنوان ضلال و عین آمان یعنی معاذین و اجانب را
نشان میدهد، این کتاب ثابت میکند رجعت کی از غیاب حق و ضروری مذهب مانیه است، این
کتاب رویه پاسخ گفتن از هر گونه اعتراض و اشکالی را که شاید فهم مردم مسلمان باشد تعلیم میدهد بالاخره
این کتاب از سایر کتب دارای امتیازی است که خواص و عوام از آن محفوظ و بهره مند گردند.

حق چاپ و ترجمه آزاد

ارزش قضاوت عقلا و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الحمد وهو المستعان ، والصلوة والسلام على اشرف الانبياء
والمرسلين ، محمد وآله الطاهرين المعصومين
واللعنة على اعدائهم اجمعين

در چند روز پیش جمعی از فضلا و دانشمندان بمن فرمودند :
یکی از متلبسین بلباس اسلام که قریب پنج سال قبل در صدد انکار ،
رجعت برآمده ، و برای جواب از سخنانش رساله «پاسخنامه از گلی»
را بزودی نوشته و منتشر نمودی ، در این عصر هم مجدداً دعوی
خود را تعقیب کرده و نیز کلماتی گفته و میان مردم مسلمان انتشار داده
پس برای اینکه حق امانت علم ادا شود و این نوع شبهات مرتفع
گردد ، از روی براهین علمیه این مسئله رجعت را (پس از جواب
دادن از سخنان او) برای طبقه توده اثبات کن ، لذا منهم طبق امریه
آنان شروع بتألیف این کتاب (رهبر گمشدگان) نمودم ، و همه سخنان
آن مرد مسلمان را از ابتدا تا انتها مطالعه کرده و جواب میگویم
تأحق از باطل معلوم گردد ، زیرا ممکن است از گفتن کلام حق ،
باطل اراده شود .

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) شنید خوارج گفته اند
لا حکم الا لله یعنی نیست حکمی مگر از جانب خدا، فرمود **کلمه حق**
یراد بها الباطل یعنی این کلمه حق است، لکن باطل از آن برآید
 می شود.

هان مشو مغرور زان گفت نکو زانکه دارد صد بدی در زیر او
 او چو باشد زشت گفتش زشت دان هر چه گوید مرده آرا بیست جان
 گفت اسنان یارهای زاسنان بود یارهای از نان بقین ارمان بود
 زان علی فرمود نقل جاهلان بر مزائل همچو سبزه است ایفلان
 بر چنان سبزه هر آن کو بر نشست برنجاست بدشکی بنشسته است
 بایدش خود را بشستن از حدث تا نماز فرض او نبود عبث
 این کتاب (چون کلماتش ببوسته بایکدیگراست) مانند سایر کتب
 دارای ابواب و فصولی نیست ، بلکه یکدسته کلماتی است که مورد
 بحث قرار داده و جواب میگویم ، و آنچه را که از رؤسای دین و
 مذهب و علما و دانشمندان و استادان بزرگ و تألیفات ایشان آموخته
 نقل مینمایم ، تا خفتگان در راه حق بیدار ، و بآنچه مرجع ارفع
 علمی و عملی است رهسپار شوند ، پس امیدوارم نگرنده در این سطور
 چیزیکه او را خوش نیاید بما ایرادی نکند که گفته اند :

عین الرضا عن کل عیب کلیله و لکن عین السخط تبدی المساویا
 چشم رضا ببوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید کند عیب ناپدید
 و من الله التوفیق و علیه التکلان .

راه راست

(متابعت و پیروی از دین مقدس اسلام است)

٦: ١٥٤ وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ، ولا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیلہ ، ذلکم وصیکم به ، لعلکم تتقون

یعنی این دین من دین حنیفه و اقوام ادیان است و راه راست
من، پس پیروی نمائید این راه را و متابعت نکنید راههای پراکنده و
ادیان مختلفه را (مثل طرق کفر و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت
و عبادت اوثان و تنها و آنچه را که برخلاف طریق من است) که آنرا
جدا گرداند شمارا از راه حق ، و وصیت کرد شمارا خداوند بمتابعت
نمودن بآن دین حق تا شاید پیر هیزبد از ضلالت و گمراهی از حق .

تعالیم دین مقدس اسلام را (اصولاً و فرعاً) هر عاقل دانشمندی
چون بمیزان عقل درآورد راستی و درستی آنرا تصدیق و اعتراف نماید
اذا مانند شخص حضرت خاتم الانبیاء (ص) میفرماید : مردم متابعت
کنید دین مرا ، پس غلط و اشتباه است کسیکه برخلاف حقایق اسلام
سخن میگوید ، و در صدد انکار رجعت برآمده در ابتدای سخنان
خود آیه مذکوره را قرائت نماید ، گنایه از اینکه مردم این طریق غیر
مسنق را هم متابعت کنید که از جمله طرق اسلام است ، یا للعجب

قرآن کنند حفظ و بطه کشند تیغ

پس کنند حرز و امام مبین^۱ کشند

آری بنی امیه (علیهم اللعنه) خود را مسلمان میدانستند و قرآن هم میخواندند، و مع ذلك فرزند عزیز پیغمبر آخر الزمان (ع) را (که حقیقت اسلام بود و قرآن ناطق) شهید کردند و سر مقدسش را از بدن جدا کرده و در شهرها گردانیدند، ولی این نوع افعال شنیعه ضرر و زیانی بدین مقدس اسلام و قرآن کریم وارد نیاورد، بلکه سبب ترقی و تعالی این هردو گردید، پس چه غم بود بهمه حال کوه ثابت را که حملهای چنان قلزمی جهان گیرد

دفع توهم از مرد مسلمان

ای مرد مسلمان، کلمات تو ابدأ با خرافات مبارزه نمیکنند، بلکه مستفاد از آنها انکار یکی از عقاید حقه امامیه (رجعت) است، و سبب اینکه بغلط و اشتباه سخن گفته ای اینست که حقایق را از خرافات امتیاز نداده ای، و نیز سخنان تو احادیث ساختگی و سازندگان آنها را نشان نمیدهد، پس این دعوائی است بدون برهان، بنا بر این برای شناختن احادیث ساختگی و سازندگان آنها باید مراجعه نمود بکتابی که علمای اعلام در علم درآیه و حدیث و رجال تألیف نموده اند، و نیز گفتار تو ثابت نکرده که اسلام دین فطرت و آئین انسانیست و دین عقل و فکر، بلکه قرآن کریم همه این معانی را متجاوز از هزار و سیصد سال پیش بجمیع مردم دنیا اعلان داده، و هر اقل دانشمندی میداند: اسلام دشمن تعصب جاهلانه است، و دشمن تقلید در اصول، نه در فروع

واحکام دین (چنانکه عموم ناظرین محترم در این کتاب بمناسبت مقام بهمه این خصوصیات متذکر خواهند شد) پس سزاوارنیست این نوع کلماترا مقدمه قرار دهد برای انکار مسئله رجعت که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است ، زیرا بالاخره نتیجه سودی بدست نیاورد ،

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کاینجاهمیشه باد بدست است دام را .
راستی خیلی جای تأسف است که پنجاه یا شصت سال ، یا کمتر و زیادتیر از عمر میگذرد و تاکنون از خواب غفلت بیدار نشده و وقت شریف خود را درالقاء این نوع شبهات (از قبیل انکار رجعت و مانند آن) مصروف میدارد ،

ایدل شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر پیرانه سرمکن هوس ننگ و نام را .
ای مرد مسلمان ، تو میگوئی : من درصدد اصلاح دین و مذهب برآمده ام ، و سخنانم باخرافات کوناگونیکه وارد اسلام شده جداً مبارزه میکنند ، و حال آنکه از گفتار زشت تو معلوم میشود که اصلاً معتقد به هیچ دین و مذهبی نیستی ، بلکه بکدسته ازخرافات و باطیل را بمردم عوام تحمیل میکنی و آنها را وسیله اعاشه و ارتزاق خویشتن قرار داده ای ، زیرا اگر کسی معتقد به حقایق باشد ، نبایستی نسبت باکابر و بزرگان دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری و کسانی که خون دل خورده اند تا مردم را ازوادی جهل و گمراهی بشاهراه هدایت و علم و دانش رهسپار نمودند ، تا این اندازه زبان درازی کند و هر مهممل و لاطائلی را بگوید ،

خدا زآن خرقه بیزار است صد بار که صدمت باشدش در آستینی

استدلال بعبارت هر کتابی

دلیل برانکار رجعت نمیباشد

مرد مسلمان، مدرک سخنان خود را تعداد پنجاه مجلد کتاب قرار داده که اغلب آنها بعربی تألیف شده، و قرآن کریم را از جمله آن کتب شمرده؛ ولی سزاوار نبود که قرآن مقدس را یکی از آن کتابها فرض کند، و آیات آنرا بروفق سلیقه شخصی خود تفسیر و تأویل نماید در صورتیکه نزد جمیع عقلا و دانشمندان مسلم و مبرهن است که قرآن کریم را (اگرچه کتابی است آسمانی و بلسان عرب نازل شده بنص صریح آن و اخبار مرویه از اهل بیت علیهم السلام) میبایست راسخین در علم و ائمه اطهار (ع) تفسیر و تأویل نمایند؛ و نیز سزاوار نبود در مقابل قرآن کریم و این همه کتابهاییکه علما و بزرگان مذهب شریف جعفری تألیف کرده اند؛ مدرک کلمات خود؛ کتاب فجر الاسلام تألیف احمد امین؛ یا یکی دو مجله فارسی را قرار دهد؛ باینکه کتاب احمد امین از روی تعصب جاهلانه نوشته شده؛ و محتوی خرافات و مهملات بسیاری است که این مقام گنجایش نقل آن موهومات و جواب از آنها را ندارد، و خارج از وضع تألیف این کتاب است؛ ولی خیلی جای تشکر است که یکی از بزرگان علما و دانشمندان از معاصرین در چند سال پیش رساله ای تألیف و منتشر نموده؛ و از روی مبانی متقنه جواب

همه کلمات ویرا داده جزاه الله عن العلم واهله خیر الجزاء
خلاصه هر جمله‌ای از عبارات پنجاه مجلد کتاب نامبرده ربطی
بعدم صحت رجعت ندارد، وثابت نمیکند که مسئله رجعت (بطوریکه
ما معتقدیم) از عقاید دیرینه یهود و فرقه غلاة است، چنانکه ما در
رساله یاسخنامه از گلی مردم را (از خواص و عوام) بجمع این سخنان
تذکر دادیم، لکن

بجهد و سعی من خسته دل چه سود تورا

مگر ز خواب جهالت همی شوی بیدار
ای مرد مسلمان، اجتماع شرذمه‌ای از مردم هیچ الرعاع بدور تو
سبب آن شد که هر مهمل و لاطالی را گفتی و بمقام شامخ بزرگان
از علمای اعلام (رضوان الله تعالی علیهم) زبان درازی نمودی و گمان
کردی در این راه باطل پیشرفت می‌نمائی؛ ولی غفلت داشتی از اینکه
بزودی ما در مقام ابطال خرافات تو بر می‌آئیم، و مردم را بشاهره هدایت
راهنمایی می‌نمائیم؛ و تورا مفتضح و رسوا می‌کنیم، هان

راستی خانم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدنی آن فقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

هر انتقادی وسیله ترقی و تعالی نیست

مرد مسلمان؛ گمان کرده انتقاد از کلماتش وسیله ترقی و تعالی
اوست؛ لذا از دانشمندان تقاضا نموده؛ سخنانش را بارعایت ترتیب

مطالعه کنند، و در صدد انتقاد هم برآیند که انتقاد بهترین وسیله ترقیات ادبی، اخلاقی، علمی، اجتماعی هر ملتی است، لکن یقیناً اشتباه کرده؛ زیرا اگر کسی در مقام انتقاد پاره‌ای از الفاظ (که برخلاف حقایق گفته شده) برآید؛ بعلاوه اینکه دروادی جهل و نادانی قدم نهاده، انتقادش سبب تنزل و هتک احترام گوینده آن الفاظ بدون معنی خواهد بود، عبارت دیگر انتقاد از سخنان مخالفین حقایق (مانند معویه و بنی‌امیه و بنی‌عباس) سبب اضمحلال و مورد لعن و تعییر و سرزنش آنان خواهد بود، پس بهترین راه اینست که این نوع کلمات را نشنیده فرض کنیم، ولی برای رفع شبهه از طبقه توده و عوام الناس (چون ما را چاره‌ای نیست) از ابتدا تا انتهای همان الفاظ را مطالعه کرده، و از هر يك بطور ایماء و اشاره جواب داده، و مقصود گوینده را آشکار می‌کنیم، و مع ذلك اگر نبود فرمایش حضرت خاتم النبیین (ص) که در کتاب کافی با سند خود روایت کرده: قال رسول الله (ص) اذا ظهرت البدع فی امتی، فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله یعنی هرگاه ظاهر و هویدا گشت در امت من بدعتها، پس باید آشکار نماید عالم علم خود را، و مردم را براه راست هدایت کند، پس عالمی که چنین نکرد براو باد لعنت خدا.

و نیز در کتاب کافی با سند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده: قال رسول الله (ص) اذا رأیتهم اهل البدع والریب من بعدی، فاطهروا البرائة منهم واكثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعة وباهتوهم حتی لا یطعموا الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس ولا

یتعلمون من بعدهم ، یکتب الله تعالی لکم بذلك الحسنات و یرفع لکم به الدرجات یعنی حضرت رسول الله (ص) فرمود : هرگاه دیدید صاحبان شك و بدعتها را بعد از من ، پس برائت و بیزاری نمائید از آنان و بسیار سب و دشنامشان دهید ، و سخن در باره ایشان بسیار گوئید و غیبت کنید اینانرا و مجادله نمائید با آنان و قطع کنید کلامشانرا تا اینکه طمع نکنند فساد در اسلامرا ، و تحذیر نمایند و بترسانند مردم ایشانرا ، و یاد نگیرند بدعتهایشانرا ، مینویسد خدای تعالی برای شما بسبب این کار حسنات را و درجات شمارا بلند میکند .

و همچنین اگر نبود اجابت امریه فضلا و دانشمندان بتألیف این کتاب ، هر آینه میگفتم : باز بهتر ترك ذكر این نوع کلمات است ، و جواب ندادن از آنها ، چنانکه شیخ صدوق (علیه الرحمه) در کتاب (من لایحضره الفقیه) میفرماید : ان البدعة تمات و تبطل بترك ذکرها یعنی بدعت مرده و باطل میشود ، در صورتیکه نامی از آن برده نشود ،

نخست موعظه پیر می فروش اینست

که از معاشر ناجنس احتراز کنید ،

ترجمه بعض آیات قرآن کریم

مرد مسلمان ، در ابتدای سخنانش چند آیه از آیات قرآن کریم را قرائت نموده ، پس ما آن آیات را بپارسی ترجمه می نمائیم و میگوئیم هر يك از آنها چندمین آیه و از کدام سوره میباشد تا بداند بر حسب تقاضایش سخنان وی بارعایت ترتیب مطالعه شده ، و عوام الناس

هم گمان نکنند این آیات نیز يك دليل است برای انكار مسئله رجعت (۶: ۴) ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا، وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب (۷) ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ، ان الله لا يخلف الميعاد یعنی (راسخون در علم میگویند) ای پروردگار ما منع مکن دلهای ما را از ایمان و دین حق ، پس از آنکه ما را راه نمودی ، وعطا کن و ببخش بما توفیقی از جانب خود که آن رحمت محض است برای استقامت و ثبات بر ایمان ، بتحقیق که توئی بخشنده هر عطیه‌ای ، ای پروردگار ما بتحقیق که فراهم آورنده همه مردمانی پس از مرگ ایشان برای حساب روزیکه نیست شکی در آن ، بتحقیق که خلف نمیکند خدا وعده خود را .

(۳: ۱۹۰) ربنا اننا سمعنا منادياً بنادی للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا (۱۹۱) ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار یعنی (اولوالالباب و خداوندان خرد میگویند) ای پروردگار ما بتحقیق که شنیدیم ما ندا کننده‌ای را که میخواند خلق را بسوی ایمان (و ندا کنند یا حضرت خاتم النبیین (ص) است، یا قرآن کریم ، و آن اعم است ، زیرا چه بسیار کسانی هستند که دعوت رسول (ص) را نشنیده‌اند و همه از قرآن میشوند که بزبان بیان ندای میکند :) بگروید به پروردگار خود ، پس ما هم ایمان آوردیم بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و متعلقات آنها ، ای پروردگار ما پس بیامرز برای ما گناهان ما را و بپوشان و محو کن از ما بدیهای ما را و بمیران ما را باینکواران

(۴۶:۳) ربنا آما بما انزلت واتبعنا الرسول، فاستجبنا مع الشاهدين
یعنی (حواریون حضرت عیسی (ع) دعا کردند و گفتند: ای پروردگار
ما، ایمان آوردیم آنچه فرو فرستادی (انجیل) و پیروی نمودیم فرستاده
تو (عیسی) را، پس بنویس مارا با آنان که گواهانند تورا بوحدا نیت
و انبیاء تورا بتصدیق.

(۴۱:۱۴) ربنا انك تعلم ما نختفي وما نعلن، وما يخفى على الله من
شیء فی الارض ولا فی السماء یعنی (حضرت ابراهیم ع میگوید:)
ای پروردگار ما بتحقیق که تو میدانی آنچه را که پنهان و آشکار میکنیم
و پوشیده نیست بر خدا هیچ چیز در زمین و نه در آسمان.

(۲۵۱:۴) ربنا افرغ علينا صبراً وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم
الكافرين یعنی (طالوت و مؤمنین باو در وقت محاربه باجالوت و
لشکرهای او گفتند:) ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی را؛ و
نگاه دار بتأیید خود قدمهای مارا در میدان جنگ؛ و یاری کن
مارا بر گروه کافرین و ناکر ویدگان.

(۸۷: ۷) ربنا افتح بینا و بین قومنا بالحق وانت خیر المفتحین
یعنی (حضرت شعیب ع میگوید:) ای پروردگار ما باز کن و حکم
فرما میان ما و قوم ما بحق و راستی که تو بهترین حکم کنندگانی.

(۸: ۶۶) ربنا اتمم لنا نورنا، واغفر لنا انك على كل شیء قدير
یعنی (مؤمنین میگویند:) ای پروردگار ما تمام گردان روشنائی
مارا تابسلات بمنارل موعود خود فرود آئیم؛ و بیامرز مارا، بتحقیق

که تو بر همه چیز توانائی .

(۲: ۲۸۶) ربنا لا تقو آخذنا ان نسينا او اخطانا ، ربنا ولا تحمل علينا اصرآ كما حملته على الذين من قبلنا ، ربنا ولا تحملنا مالا طاقة لنا به واعف عنا ، واغفر لنا وارحمنا ، انت مولينا ، فانصرنا على- اقوم الكافرين يعنى (مردم میگویند : یا تعلیم است آنرا را برای دعا کردن ، یا حکایت است از قول رسول خدا (ص) که در شب معراج از زبان امت این کلمات را گفته ، چنانکه در بعض از تفاسیر روایت شده) ای پروردگار ما مگیر مارا بعقوبت اگر فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد ، یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهى شدیم ، ای پروردگار ما بار مکن بر ما بار گران همچنان که بار کردی بر کسانی که پیش از ما بودند ای پروردگار ما و تحمیل مکن بر ما آنچه را که طاقت نیست مارا به آن و عفو کن از ما خطاها و فراموشیها را ، و بیامرز گناهان مارا و رحم کن و ببخش مارا بقبول نمودن طاعتها ، توئى مولی و آقای ما ، پس یاری کن و مظفر گردان مارا بر گروه کافری و ناکرودگان .

(۴: ۶۰) ربنا عليك توكلنا و عليك انبنا و عليك المصير يعنى (حضرت ابراهیم (ع) بمشاركت حضرت اسماعیل (ع) و اصحاب او چون بیزاری نمودند از قوم گفتند :) ای پروردگار ما ، بر تو توکل و اعتماد کردیم و بسوی تو باز گشتیم ، و باز گشت همه بسوی حکم تو باشد .

(۱۲۱: ۴) ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم يعنى (حضرت ابراهیم (ع) بمشاركت حضرت اسماعیل (ع) چون بنا کردند خانه کعبه را پس از

اتمام آن گفتند:) ای پروردگار ما قبول کن از ما کار خیر را، بتحقیق که تویی شنوا دعای ما را، ودانائی بنیتهای ما .

ای مرد مسلمان، تاندازمای موارد آیات مذکوره و ترجمه آنها معلوم شد وعوام الناس هم دانستند که این آیات ربطی بانکار مسئله رجعت ندارد، بنابراین ما نیز « پیش از نقل دعاوی موهومه وابطال آنها » برای تیمن ونبرك آیه ای از آیات قرآن کریم میخوانیم و دفع شرّ مخالفین عقاید متقنه امامیه را از خدا می طلبیم ،

(۶۰: ۵) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ رَنَا ، رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی (مسلمین بخوانند خدای خود را باین دعا) ای پروردگار ما مگردان ما را محل برگماشتن برای آنان که نکروده اند واینانرا بر ما مسلط مگردان و بدست آنان ما را عذاب مکن و بیمارز ما را ؛ ای پروردگار ما بتحقیق که تو غالبی بر هر چیز ودانائی در کار خودش ، پس شرّ ایشانرا دفع کن ،

آه سحر بگلشن جانان اثر نکرد امروز گرنکر دوز روز دگر کند

مراد از خرافات که با حقایق مخلوط شده چیست ؟

آیا مسئله رجعت است که آن یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است ، و جمیع علمای اعلام و دانشمندان ما تصدیق و اعتراف نموده اند وقوع آنرا در این امت ، و یامراد اخبار مجعوله است که آنهم علمای علم درایه و حدیث و رجال کتابهای بسیار در این باب

تدوین و تألیف کرده و همه اخبار صحیح و روایات آنها را تنقیح و تنظیم نموده‌اند، و یا مراد از آن خرافات مسائل معضله مشکله است از قبیل مسئله معراج جسمانی، جبر و تفویض، خلود و ابدیت عذاب جهنم، قدم و حدوث کلام الله، و مانند اینها که هر يك از آنها را رجال و بزرگان علما در بابی علیحده ذکر کرده، و نقض و ابرام و بحث و تکرار در آنها بسیار نموده‌اند؛ پس ما نمیدانیم (ای مرد مسلمان) مراد تو از خرافات که (علی الاتصال میگوئی) با حقایق اسلام دست بگریبان شده چیست؟ بعلاوه احدی از مردم امروز و نه فردا بواسطه خرافات واقعی هم بی‌علاقه با اسلام نخواهند شد، زیرا دین مقدس اسلام دارای حقایق و کلماتی است که هر کس فی الجمله رائحه‌ای از عقل را استشمام کرده و بشنود یکی از آن حقایق و کلمات را فطرت و غریزه او مجبور میکند او را که درستی آنها تصدیق و اعتراف نماید، پس کسانی را که دیده و می‌بینم برای پاره‌ای از خرافات بی‌علاقه با اسلام میشوند، همانا مردم همج‌الرءاع و کسانی هستند که دست‌ارادت بهر بی‌خبر از علم و دانش و حقایق اسلام داده و میدهند.

و نکته دیگر اینکه اگر کسی بسبب عدم اطلاع از مسائل اعتقادی و نداشتن بهره‌ای از علم و دانش امتیاز نداد حقایق را از خرافات، نباید در مقام معرفی اسلام برآید و از روی تحیر و پریشانی سؤال کند: چگونه میتوان اسلام را با این همه خرافات که داخل در آن نشده بدنای امروز معرفی نمود، زیرا بغلط و اشتباه سخن خواهد گفت. چنانکه

می‌بینیم مانند کلمات علی بن ابراهیم، و شیخ صدوق، و سید مرتضی، و شیخ طبرسی، و سایر از بزرگان علمای امامیه « رضوان الله تعالی علیهم » و اعتقاداتشان بی‌ازگشت مردکان در این امت را (العیاذ بالله) از خرافات دانسته، و موهومات مخالفین آنانرا از حقایق، لکن مردمان عصر حاضر و جوانان امروزه که دماغشان بابرهان و منطق آشنا گردیده است چگونه میشود این نوع اشتباهات و دعاوی باطله‌را از منکرین رجعت و سایر عقاید امامیه کورکورانه قبول نمایند و امتیاز ندهند خرافات را از حقایق اسلام، باینکه رکن رکن آن قرآن کریم است، و این کتاب آسمانی چون سایر کتب دست‌آویز اباطیل نگشته و نخواهد شد.

(۴۳:۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ

حمید یعی نیاید آن کتابرا هیچ باطلی از پیش و پس وی، و بهیچ وجه باطل در آن راه ندارد، آن فرستاده‌ای است از خداوند دانای ستوده.

ای مرد مسلمان، اگر تو از کتب دینیه و عقاید امامیه فی الجمله

اطلاع داشتی، و با کلمات علما و دانشمندانرا می‌فهمیدی، هر اینه وقوع

رجعت را در این امت هم از خرافات نمیدانستی، ولی متأسفانه چنان

جهل و نادانی تورا فرا گرفته که پیش از سؤال از اهل دانش و مراجعه

بکلمات بزرگان هر مهمل و لاطالی را می‌گوئی و تحمیل بر مردم عوام

می‌نمائی،

هر که از ناله شب گیر من آگاه شود

هیچ شك نیست که چون روز بداند رازم.

در اینجا نکته‌ای یادآوری کنم : چهل و نادانی در بعضی تاندازه‌ای قوت پیدا کرده که صاحبش گمان میکند اصلا علمی در دنیا جز آنچه او میداند وجود ندارد، پس چنین کسی هم باید حقایق دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری را خرافات بداند و اباطیل را حقایق، و بدون تأمل و پیش از سؤال از اهل علم و دانش بگوید : چنین مذهب با اوضاع کنونی محکوم بقنا و زوال است، و حال آنکه بغلط و اشتباه قضاوت کرده، و بیچاره ندانسته که چه می‌خواهد بگوید؛ زیرا دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری بنص قرآن کریم و قضاوت عقلا و دانشمندان هم همیشه باقی و برقرار است.

(۹: ۲۳) هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی او است آن خدائی که بفضل عظیم خود فرستاد رسولش حضرت محمد (ص) را بقرآن که محض هدایت است، و بدین حق و درست که اسلام است، تظاهر و غالب گرداند دین خود را بر همه دینها و اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند از ظهور و غلبه آن.

خلاصه، گویا بعض از کوتاه نظران قرآن نخوانده و یا از اهل علم و دانش از معانی آن پرسش ننموده‌اند که برای انکار مسئله رجعت و مانند این حقیقت با کمال جرأت برخلاف قرآن و کلمات بزرگان از مفسرین و خداوند علم و دانش سخن می‌گویند، و برای تحمیل نمودن دعاوی باطله خود بر عوام الناس مفردات چندی را مقدمه قرار می‌دهند

که از جمله آنها اینکه اسلام دین عقل و فکر است، و مع ذلك خودشان چشمها برهم گذارده تاجیزی را نبینند، و پنبه در گوشها نهاده تا کلام حق نشنوند، و هر آنچه را بخواهند بدون تعقل و تفکر میگویند، بالاینکه وظیفه شخص خردمند اینستکه پیش از گفتار خود قدری تأمل و تفکر نماید، چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (صلوات الله علیه) میفرماید: **لسان العاقل وراء قلبه، و قلب الاحق وراء لسانه** یعنی زبان عاقل پشت قلب او است، و قلب احمق پشت زبانش، این کلام از معانی عجیبه شریفه است، و مراد اینستکه عاقل پس از تعقل و تفکر سخن میگوید، و احمق پس از گفتن تأمل و تفکر می نماید،
گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش باحق نکنیم.
ای مرد مسلمان، اگر بتألیفات علمای اعلام و محققین فرقه ناجیه امامیه از متقدمین و متأخرین ایشان مراجعه شود، معلوم گردد که آنان راجع بمعرفی دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری آنچه را که گفتند و نوشتند همه از روی حقیقت بوده، و هیچ غرضی از اغراض باطله را منظور نداشتند، و بطوری خود را در این راه عظیم الشان کوچک دانسته و بلسان ادب سخنانشانرا بیان نمودند که مورد اعتراض و ایراد احدی قرار داده نمیشوند، بنابراین سزاوار مقام پست تو نبود که در مقابل ایشان خود را بزرگی بدانی، و باینک دسته ای از خرافات درصدد معرفتی بیک چنین دین و مذهبی برآئی،

در محفلیکه خورشید ؛ اندر شماره ذره است

خود را بزرگ دیدن ، شرط ادب نباشد .

مراد از درخت بت پرستی و شرك

که در عالم اسلام ظهور کرده چیست ؟

ای مرد مسلمان ، آیا اعتقاد بمسئله شفاعت و رجعت و زیارت قبور حضرات معصومین (علیهم السلام) درخت بت پرستی و شرك است ، و انکار این نوع از حقایق و اللقاء شبهه میان مردم عوام الناس برای پیشرفت مقصد باطل ، و گرفتن درهم و دینار از شیطان انسی و تابعین او درخت توحید و خدا پرستی است ؟ از تو سؤال میکنم : آیا گوینده چنین سخنانی در بازار شرك و نفاق و دورویی قدم نگذاشته و یا خریدار ضلالت و گمراهی نیست ، تا در عوض هدایت فطریه خود را تقدیم نماید و اگر چه بالاخره ربح و سودی از این معامله بدست نخواهد آورد ، (۱۵:۴) اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم ، و ما كانوا مهتدين یعنی آن منافقین و مردمان دو رو (که در ظاهر خداپرست و در زیر سایه درخت توحید آرمیده بودند ، و در باطن کافر و درخت شرك را پرورش و آبیاری می نمودند) کسانی هستند که از روی جهل و نادانی خریدند ضلالت و گمراهی را بهدایت فطریه خود ، و کفر را بایمان ، پس سود نکرد این تجارت و بازرگانی آنان در این معامله ، و نبودند هدایت شده کان و راه یافته کان راه راست .

ای مرد مسلمان، چون این سخنان گفتی و دانشمندی از دانشمندان متعزز گفتار زشت تو نشد، کم کم مغرور گشتی و اباطیل چندی بغالب حقایق ریختی و برای اطفال و مردم عوام جلوه دادی، و گمان کردی که جهل سرتاسر عالم را فرا گرفته، ولی غفلت از اینکه ناگاه چراغ علم هویدا گردد و این نوع مهملات را در زیر پرچم نادانی نشان دهد، پس هر ذی ادراکی توراتعیر و سرزنش نماید، در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد

نور علم عالم اسلام آن به آن در ازدیاد است

مرد مسلمان، در مقام تأسف بر آمده و میگوید: دین مقدس اسلام که علم و عمل را دوحای بزرگ خود قرار داده، ملاحظه نمائید اکنون چسان ظلمت جهل عالم اسلام را تیره کرده، و پیروانش چگونه در مهل تنبلی و تن پروری غنوده اند.

این کلام بغلط و اشتباه و برخلاف آنچه را که محسوس است گفته شده، زیرا اگر پیروان اسلام تنبل و تن پرور بودند؛ در صدد ابطال خرافات مخالفین عقاید امامیه نبودند، و دیگر اینکه محال است ظلمت جهل عالم اسلام را تیره گردانند؛ زیرا بنص قرآن کریم نور علم عالم اسلام آن به آن درازد یاد است، و احدی هم قادر بر اطفاء و خاموش نمودن آن نور نیست، پس چگونه میشود ظلمت و تاریکی جهل در چنین نوری راه پیدا کند،

(۳۴:۹) یریدون ان یطفوا نور الله بافواههم، ویایی الله الان یتهم نوره و او کره الکافرون یعنی کفار میخواستند خاموش کنند نور خدا را بباد دهنهای خود و بشرک و تکذیبی که بر زبان میرانند، و منع میکنند و نمیخواهد خدا مگر اینکه تمام گرداند دین روشن خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام اگر چه کفار اکراه داشته باشند،

شمع حق را بف کنی تو ای، جوز هم توسوزی هم سرت ای گنده بوز کی شود دریا ز بوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منطمس حکم بر ظاهر اگر هم مییکنی چیست ظاهر تر بگو زین روشنی جمله ظاهرها به پیش این ظهور باشد اندر غایت نقص و قصور هر که بر شمع خدا آرد یفو شمع کی میرد بسوزد بوز او

(۸ : ۶۱) یریدون لیطفوا نور الله بافواههم ، والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی کفار البته میخواهند که فرو نشانند نور خدا را بدهنهای خود و گفتار ناپسندیده (مانند کسیکه بدهن باد میدهد در نور آفتاب تا آنرا بنشانند) و خداوند تمام کننده است نور خود را و اگر چه کراهت دارند ناگرویدگان .

ای بریده آن لب و حلق و دهان که کند تف سوی مه یا آسمان سوی گردون تف نیابد مسلکی تف برویش باز گردد بیشکی پس از اینجا است که برای العین می بینیم تعالیم اجتماعی اسلام : عدالت ، اخوت ، تعاون ، وحدت ، تقوی و پرهیزکاری در مردم مسلمان

نفرز کرده بطوریکه دوری میکنند از غفریت جهل و تعصب ، و گردن نمی نهند زیر طوق تقلید جاهلانه در اصول عقاید ، و اذعان و اعتقاد نمیکنند بموهومات و خرافات ؛ و تطاول و تعدی نمی نمایند نسبت بجان و مال یکدیگر ، و خود را از نفاق و دورویی و خودخواهی و خود پسندی منزّه میدانند ، و بدین وسیله شاخهای درخت جمعیت اسلامی بهم پیوند گشته ، و هر مسلمانی که حقیقتاً مسلمان باشد گوی سبقت را در جمیع شئون و امتیازات ربوده ؛ و چنان بنور حقایق اسلام مستنیر شده که گریندگان خرافات هر چند متشبث شوند بلطایف الحیل و بخواهند يك چنین مسلمان را در زیر پردهای مظلم اباطیل خودشان مستور نمایند نمیتوانند ، زیرا مسلمان واقعی (یعنی هر که مسلمان نما نباشد) که تعالیم وی بر روی پایه علم و برهان استوار است ممکن نیست دچار خرافات و موهومات شود ، پس کسیکه میگوید :

باللاسف مسلمانان باچه وضع شرم آوری دچار آنهمه موهومات شده اند . همانا بغلط سخن گفته و مرادش انکار حقایق و عقاید متقنه امامیه است که آنها را بنام خرافات و موهومات تعبیر کرده ؛ و سبب اشتباه وی اینست که کورکورانه قدم در دایره دین و مذهب نهاده ، و باین حال در صدد تفکیک خرافات از مذهب کوشیده ؛ لذا حقایق را خرافات می بیند ، و خرافات را حقایق دانسته ؛ و يك چنین مسئله رجعت را که قاطبه امامیه از صدر اسلام تا کنون بصحت و درستی آن اقرار کرده اند دشمن بزرگ دین و مذهب پنداشته ،

تورا ز سرّ حقیقت چو نیست آگاهی

ز جهل نکته بشوریدگان عشق مگیر .

ای مرد مسلمان ، گمان مکن تو تنها کسی هستی که بسبب گفتن این خرافات و باطایل دین و مذهب را وسیله اعاشه و ارتزاق قرار داده‌ای، بلکه مانند تو بسیار هستند که در گوشه و کنار بلطایف الحیل دیگری (برای استفاده بردن شیطان اسی و تابعینش که همه میدانیم) بیچاره مردم عوام را گمراه میکنند ، ولی ما از ایشان مسرور و شادمان هستیم ، زیرا اگر اینان پیدانشوند و این همه گفتار و کردار زشت را شعار خود قرار ندهند ، کجا حقایق گفتار و کردار ما و دانشمندان معلوم گردد ، و بسبب آن گمراه شدگان هدایت شوند ، تاصدهزار خار نمیروید از زمین از گلبنی کلی بگلستان نمیرسد .

دارالتبلیغ کجا است؟

مصلح معظم کیست ؟ عقاید حقه دشمن احدی نیست ، کسی توانائی ندارد شجره طیبه را از ریشه بیرون آورد ، حضرت ولی عصر (ع) یگانه کسی است که دین و مذهب را از نجاست کلیه اباطیل پاک می نماید ، ما چگونه میتوانیم با آنچه در صدر اسلام معمول بوده عمل نمائیم ؟ -

مرد مسلمان میگوید : مردم بیائید در دارالتبلیغ که من یکانه

مصلح معظم و دانشمند محترم شما هستم، بیائید برضد دشمن بزرگ جنگ نمائیم؛ بیائید میخوام این شجره را از ریشه بیرون آورم، بیائید میخوام دین مقدس اسلام را از لوث کلیه خرافات پاک نمایم، بیائید میخوام حقایق برجسته قرآن کریم را از صور ننکین موهومات خارج کنم، بیائید همانطوریکه در دوره‌های رشد و نمو اسلام معمول بوده عمل نمائیم؛ و اگر نیائید و علی‌الاسلام الاسلام

(جواب)

۱- ای مرد مسلمان، هر سالخورده‌ای میداند دارالتبلیغ مکانی را گویند که در آنجا اصول دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری تدریس شود تا مردم از روی اجتهاد (تفصیلاً یا اجمالاً) تصدیق بآنها نمایند، و بهر بی‌خبر از اصول و فروع هر دینی از ادیان دست ارادت ندهند، و نیز دارالتبلیغ محلی را گویند که در آنجا احکام و فروع اسلام تعلیم داده شود، تا کسانی که دارای مقام اجتهاد و استنباط نیستند از شخص مجتهد عادل تقلید کرده و عمل بآنها نمایند، پس آنجائی که برخلاف قرآن کریم و اخبار مرویه از حضرات معصومین (ع) و بداهت و ضرورت مذهب امامیه (برای جلب توجه مردم عوام الناس) سخن گفته میشود، دارالارتزاق است که به دارالتبلیغ اشتباه شده؛

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی

تاراه بین نباشی کی راهبر شوی

۴- ای مرد مسلمان، واضح و هویدا است که یگانه مصلح معظم در دین و مذهب و در جمیع امورات دنیوی هم، همانا وجود مقدس حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری (ع) است، نه مانند کسی که امتیاز نمیدهد صلاح را از فساد، و حق را از باطل؛ و حسن را از قبح، تو همی گوئی مرا دل نیز هست دل فراز عرش باشد نی به پست در گل تیره یقین هم آب هست لیک از آن آبت نشاید آبدست دل تو این آلوده را پنداشتی زین سبب دل زاهل دل برداشتی لاف تو محروم میدارد تورا ترك كن این لاف و در بحر اندرا هین غذای دل بده از همدلی رو بجو اقبال را از مقبلی
گر تو سنگ خاره و مرمر بوی
چون بصاحب دل رسی گوهر شوی.

ای مرد مسلمان، بس است قدری بسخنان خود توجه نما، و بین آیا سزاوار است غیر از امام زمان (ع) دیگری را مصلح معظم دانست و او را باین لقب شریف خطاب نمود؛ اگر اندکی تأمل و تعقل کنی هر آینه از گفتار خود پشیمان شوی، ولی متأسفانه که بی فکر و تأمل هر چه را که خواهی میگوئی، و کلمات و نصایح ما تورا سودی نبخشد،
گوهر پاک بیايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و کلی لؤلؤ و مرجان نشود

اسم اعظم بکند کار خود ایدل خوش باش

که بتلبیس و حیل دیو مسلمان نشود.

۳- ای مرد مسلمان، آیا اعتقاد بمسئله معراج جسمانی حضرت خاتم النبیین (ص) و بر جعت (که این هر دو هم از عقاید حقه امامیه است) و بابحث و تکرار در مسائل معضله مشکله دشمن افند تو را که میخواهی با آنها جنگ کنی، آیا این نوع از مسائل مانع اند نشر دعاوی باطله مخالفین عقاید حقه را که بابیم و ترس بسیار آنها را دشمن بزرگ میدانی، سر و چشمی بدین خوبی، تو کوئی چشم از او بر گیر

برو کاین وعظ بی معنی، مرا در سر نمیگیرد
خدا را رحمی ای منعم، که درویش سر کویت
دری دیگر نمیداند، رهی دیگر نمیگیرد.

۴- ای مرد مسلمان، چگونه میتوان بمعاونت بعض از مبتدئین و پاره ای از الفاظ برای انکار رجعت در مدت پنج سال، و اقتباس و سرقت چند کلمه ای از قبیل (و علی الاسلام السلام) از تألیفات علمای اعلام این شجره طیبه (مسائل علمیه، عقاید دینی و مذهبی) را از ریشه بیرون آورد؛ و حال آنکه احدی قادر نیست استشمام کند رائحه آنها؛ زیرا این شجره پاسبانها و نگهبانانی دارد؛ مانند علما و دانشمندان که در مراد و زوایا و گوشهای این بوستان حقیقت آرمیده اند و حافظ و حارس اند آنها.

۵- ای مرد مسلمان، غلط کردی که گفتی من دین مقدس اسلام را از لوث کلیه خرافات پاک میکنم؛ و حقایق برجسته قرآن کریم را از صور ننگین موهومات خارج مینمایم، زیرا مسلم است که امام

دوازدهم حضرت حجة الله فی الارضین فرزند دلبند امام حسن عسکری (ع)؛ او است یگانه کسیکه حقایق را آشکار میکند؛ و دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری را از نجاست کلیه باطیل پاک میفرماید؛ بنابراین خوب است این سخنان برای بعض از عوام الناس (که تاکنون پای بدایره علم و دانش ننهاده اند) و مردم همج الرعاع گفته شود تا پس از مردن اعتراف کنند باینکه مهدی موعود گوینده این کلمات است؛ چنانکه فرقه بابیه درباره میرزا علی محمد شیرازی معتقدشان همین است که گویند: مهدی موعود و مصلح معظم همانا او بود که آمد و رفت، واعظ که دی نصیحت، میکرد عاشقان را

امروز دیدمش مست، تقوی بیاد داده.

۶- ای مردم مسلمان، ما چگونه میتوانیم آنچه در صدر اسلام معمول بوده میان مسلمانان آن زمان عمل نمائیم، با اینکه مسلمین آن عصر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را خانه نشین کردند؛ و حسن بن علی (ع) را بزهر شهید نمودند، و حسین بن علی (ع) را سر از بدن جدا کردند؛ و سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) را مسموماً و محبوساً کشتند؛ پس بما بگو کدام امامی را خانه نشین و یا بزهر شهید کنیم، و کدام معصومی را سرش را از بدن جدا نمائیم، تا بهمان طوریکه در دوره های رشد و نمو اسلام معمول بوده عمل شود،

در اینجا است که باید بگوئیم: بر چنین اسلامی که گوینده این کلمات معتقد است؛ السلام، السلام؛ و اما بر اسلامی که ما معتقدیم؛ الدوام،

الدوام ،

من ازدیاری حبیبم نه از بلاد رقیب مهیمننا بر فیقان خود رسان بازم .
ای مرد مسلمان ، تا اندازه ای بطلان گفتار زشت تو معلوم شد ،
پس سزاوار آنستکه از اضلال مردم عوام و گفتن این نوع اباطیل و
موهومات خود داری نمائی که بالاخره سودی بدست نیاوری ، زیرا
ما میدانیم که بسیار کسانی مانند تو و برادران بودند و برای پیشرفت
مقاصد باطله خویش سخنانی راجع بدین مقدس اسلام و مذهب شریف
جعفری و عقاید حقه مردم مسلمان گفتند و رفتند ؛ و اثری از آثارشان
باقی نماند ، و گفتار آنانرا احدی در سوق علم و بازار دانش خریداری
ننمود ، بخلاف بزرگان و دانشمندان و متورعین و متفقهین در دین و
مذهب که نام نامی آنان مقدس و کلمات شریفه ایشان سر مشق خردمندان
است ، آری ،

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما .



ملت اسلام

بیدارند و سخن نمیگویند ، ما روزگار خود را نورانی می بینیم
و مبلغین اجنبی را مغلوب خواهیم نمود ، ما و فرزندان آتیه
خویش تیشه بر تیشه خود نخواهیم زد ، ما اسلام را بتمام نواحی
دنیا معرفی می نمائیم

مرد مسلمان ، میگوید : ای ملت اسلام آنقدر که در مهد غفلت
و جهالت خوابیده اید ، بس است بیدار شوید ، قدری با وضاع کنونی
عالم و روز سیاه خود توجه نمائید به بینید ، چگونه امروز هدف تیر-
های زهر آلود مبلغین اجنبی شده اید ، بیائید قدری بحال خود و
فرزندان آتیه خویش رحم نموده کمتر تیشه بر تیشه خود بزنید ، یعنی
باین اعمال جاهلانه خود که اسلام را کاملاً محجوب و مستور نموده
خانمه دهید ، و آنهمه خرافات غیر قابل قبولی که وارد دین شده و
کور کورانه هر یک را بجان و دل پذیرفته اید از خود دور کنید ، و
بالاخره اسلام بیچاره را بحال خود وا گذارید .

جواب :

۱- ای مرد مسلمان ، ما ملت اسلام در طرق حقایق سیر کرده
و در دارالفنون علم و برهان گردش میکنیم ، پس علت سخن نگفتن

و سکوت ما دلیل نیست بر اینکه در گهواره هشیاری، علم و دانش خوابیده‌ایم، بلکه سبب آن اینست که چون بعضی از مخالفین صراط مستقیم و راه راست و سارقین عقاید حقه که در ویران سرای جهل و نادانی آرمیده‌اند سخنانی گویند و بهیچوجه متوجه قبح گفتار وزشتی افعال خود نیستند و اگر هم یکی از علما و دانشمندان آنانرا هدایت کند و حسن و قبح را تعلیمشان دهد (چون دشمنان آنچه را که نمیدانند، چنانکه امیرالمؤمنین «ع» میفرماید: الناس اعداء ما جهلوا یعنی مردم دشمن آنچه را که نمیدانند) از وی نپذیرند، لذا ما سخن نگوئیم تا برور دهر بالاخره بیاید زمانی که از گفتار زشت خود پشیمان شوند، و در مقام تحصیل مطالب حقه برآیند،

و بتقصیر خود افتادی از این در محروم

از که می‌نالی و فریاد چرا میدادی.

۴- ای مرد مسلمان؛ ما باوضاع کنونی نگاه کرده و روزگار دشمنان دین مقدس اسلام و قرآن کریم و پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و علمای امامیه (رضوان الله تعالی علیهم) را ظلمانی و تاریک می‌بینیم و روزگار خود را نورانی و روشن، و اگر هم کسی بخواهد مارا هدف تیر عداوت خود قرار دهد؛ مسلم است که تیر وی بخطا خواهد رفت؛ و بوسیله قوای حربیه علمیه علما و دانشمندان و پیروی ما از تعالیم اسلام که از جمله آنهاست صبر و شکیبائی، و تقوی و پرهیزکاری، در این محاربه مغلوب خواهد شد؛ چنانکه در قرآن کریم فتح مسلمین را

در چنین جنگی خبر داده ،

(۱۱۶: ۳) ان تمسکم حسنة تسؤهم ، وان تصبکم سیئة یفر حوابها
وان تصبروا و تتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً ، ان الله بما یعملون
محیط یعنی ای مؤمنین اگر برسد شمارا نعمتی از جانب خدا (از قبیل
مؤلفه ، یا اجتماع کلمه ، باظفر بر اعدا) مجزون میکند دشمنان شمارا
و اگر برسد شمارا محنتی (از قبیل اختلاف کلمه ، یا تفرقه وجدائی)
شادمان شوند بآن ، و اگر شما صبر و شکیبائی کنید بر جفای کفار
و منافقین ، و تقوی و پرهیزگاری را شعار خود قرار دهید زیان نرساند
بشما مکر و حيله آنان چیزی ، بتحقیق که خدا محیط است یعنی عالم
و قادر است بآنچه را که بجا میآورند ،

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون تورانوح است کشتیمان ز طوفان غم مخور .

۳- ای مرد مسلمان ، آسوده خاطر باش و افسردگی را از خود

دور کن که ما و فرزندان آتیه تیشه بریشه خود نخواهیم زد ، و اسلام
محجوب و مستور باعمال ما نیست ، پس بغلط و اشتباه سخن گفتی و
در این باب بعکس قضاوت نمودی ، زیرا جمیع عقلا و دانشمندان میدانند
که مخالفین عقاید حقه تیشه بریشه خود و متابعین خویش میزنند ،
و بسبب عفریت جهل و تعصب جاهلانه التفات بآن ندارند ؛ و دیگر

آنکه اسلام محجوب و مستور باعمال کسی است که دین و مذهب را وسیله ارتزاق و تعیش و شهرت قرار داده ؛ و خرافات را حقایق میداند و حقایق را خرافات ،

بکام و آرزوی دل، چودارم خلوتی حاصل

چه باک از خبیث بدگویان، میان انجمن دارم .

۴- ای مرد مسلمان ؛ اسلام بیچاره گمراهان و گمراه کنندگان را بحال خود واگذاریم ، و اما اسلام باچاره خود را بوسیله اقلام و السنة شریفه علما و دانشمندان حقیقی بتمام نقاط و نواحی دنیا اعلان میدهیم ؛ تا مابانی متقنه و حقایق درخشنده اش بر همه معلوم گردد ؛ و کسی پیدا نشود که بعنوان معرفی اسلام در صدد انکار عقاید حقه و مسئله رجعت (که ضروری مذهب امامیه است) برآید ، و نیز اسلام باچاره خود را بحال خویش و انگذاریم تا باب دعاوی باطله مردمان شاید مفتوح نگردد ؛ و چرخ مذهب سازی بگردش نیفتد و لطمه ای بارکان اسلام و تشیع وارد نشود ، واحدی از مسلمین و غیر ایشان به کلمات متناقضه و متضاده و باطایل مردم متلبس بلباس علم و دانش فریب داده نشود ،

هان ، اسلام را بحال خود و انگذاریم تا دین و مذهب در معرض بیع و شرا در نیاید ، و باطایل مخالفین حقایق و منکرین عقاید امامیه برای مردم عوام حقایق فرض نشود که گویند :

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازی گر میدان شود .

ای مرد مسلمان، کور باد هر دو چشمت که بحقارت و کوچکی
 دین و مذهب مردم مسلمان و فرقه امامیه را مشاهده نمودی، و هر چه
 خواستی نسبت بآنان بدروغ گفتی، در صورتیکه یکنفر از اینان
 مانند من، تربیت شده در دارالفنون دین مقدس اسلام و مذهب شریف
 جعفری اگر بخواهم (برای بیدار نمودن مردم عوام) هر مهمل و
 لاطائی را جواب بگویم، اثری از گفتار زشت تو و برادرانت باقی
 نمی ماند، و شماراننگین در جامعه مسلمین خواهم نمود؛ پس بیا بر خود
 و برادران رحم کن، و گفتن این نوع خرافات را وسیله اعاشه و ارتزاق
 خویش قرار نده، و غوغائی برپا مکن؛
 تیر آه ما ز گردون بگذرد جانا خموش
 رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما.

مسئله رجعت

میان جمیع دانشمندان و قاطبه فرقه امامیه آشکار است، ما
 رجعت را یکی از عقاید حقّه میدانیم و بهیچوجه ترس و هراسی
 از مخالفین نداریم، سخنان مخالفین برای احدی ناگواریست،
 ما مصلح خیر اندیشی نمی بینیم -.

مرد مسلمان، میگوید: عقیده بر رجعت را (که دیر زمانی است
 در میان يك سلسله کتابهای غبار آلوده مستور بوده) برخی از مردم

بر ملامت ساخته‌اند، و ویرا از مبانی متقنه اسلام و مقومات فرقه امامیه معرفی کرده‌اند، لذا من این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه کلماتی در بطلان آن میگویم تا برادران دینی و آنانی که فرقه امامیه را بمناسبت ابن مقاله و دیگر مقالات (غلاة) مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند که امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزله‌اند. (مرد مسلمان پس از این سخنان از روی خوف و ترس میگوید): گرچه میدانم اینگونه سخنها برای اغلب ناگوار است، مخصوصاً کوه نظران ما را مورد دلامت و سرزنش خواهند قرار داد، یقین دارم در این راه که پیش گرفته‌ام دچار بسی خارها و هدف بسی سنگهای جفا خواهم شد، زیرا همه بخوبی میدانند: این مردم چنان با او هام و خرافات دل بستگی پیدا کرده و مأنوس هستند، همینکه می بینند یک نفر مصلح خیراندیشی در مقام اصلاح مفاسدشان برآمده؛ می خواهد کوچکترین امور بی اساس و عادات سخیفه را از دستشان بگیرد چه غوغائی دائر میکنند و چگونه صدای واشریعتا از هر گوشه‌ای بلند مینمایند؛ ولی باینحال ما از کسی بیم و هراسی نداریم ..

جواب :

۱- ای مرد مسلمان، وای کسیکه خبر میدهی از آسمان و زمین و از مشرق و مغرب، بما بگو مسئله رجعت در کدام کتابی است که

غبار آلوده باشد ، و نزد کدام يك از امامیه و علمای اسلام مستور بوده ، ما که می بینیم در جمیع کتب دینیہ (که بعض از آنها را تو نیز از راه غلط و اشتباه مدرک دعاوی خود قرار داده ای) معنون است ، و تمام آن کتابها تمیز و ظریف و مجلد شده و در همه کتابخانه های دنیا و میان دانشمندان هویدا و آشکار است ؛ و نزد احدی از علمای اسلام و قاطبه فرقه حقه امامیه مخفی نبوده و نیست ، تا کسی ویرا بر ملا گرداند ، پس بغلط سخن گفتی ، زیرا این مسئله از صدر اسلام تا کنون محل بحث و تکرار بوده ، و بسیاری امثال تو آمدند و کلمانی راجع بانکار آن گفتند و علمای امامیه (قدس الله سرهم) برای فهماندن این حقیقت را بدایه توده جواهری بسیار از آن کلمات دادند ؛ چنانکه تو نیز از اهل علم و دانش شنیده و میدانی ، لکن برای پیشرفت مقصدیکه منظور است مطالب را معکوساً تلقین مردم عوام می نمائی ، بنا بر این ما این موضوع را بیش از همه مورد نظر قرار میدهیم ، تا امر بر مردم اشتباه نگردد ، و مغالطات در کلمات بدانشمندان تذکر داده شود ؛ سایه دولت فتد ، بر سر عالم بسی گریزند مرغ ما ، بال و پری در جهان .

۴- ای مرد مسلمان ، ما امامیه که مسئله رجعت را یکی از عقاید حقه میدادیم ؛ هیچ ترس و هراسی از برادران تو نداریم که ما را باین سبب مورد حملات خود قرار دهند ، و گرنه باید نبوت حضرت خانم- النبیین (ص) را نیز انکار کنیم ، زیرا مورد حملات یهود و نصاری قرار داده میشویم ، و همچنین بخلاف و ولایت مطلقه امیر المؤمنین

علی و یازده فرزندان آنحضرت (علیهم السلام) تصدیق و اعتراف نکنیم، زیرا مورد حملات اغلب از مسلمانین خواهیم شد، پس استدلال تو برای انکار این حقیقت بوسیله این الفاظ غلط است، و دیگر آنکه بما بگو معنی غلو چیست و غلاة چه طایفه ای را گویند؟ آیا اگر کسی گفت: حضرت عیسی (ع) بدون پدر بدنیا آمد؛ و یا حضرت خاتم النبیین (ص) با همین بدن عنصری در یکشب از مسجد الحرام بمسجد اقصی و از آنجا بجمیع عوالم علوی و سفلی سیر داده شد، و یا اعتراف نمود بشفاعت ائمه هدی (ع)؛ و یا ببقاء حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) از زمان غیبت کبری تا کنون، و یا بر جمع جمعی پس از ظهور آنحضرت بدنیا، ارغلاة محسوب میشود، نه، چنین نیست، بلکه معنی غلو افراط و تجاوز در حق است، مانند یهود و نصاری که عزیر و عیسی را پسر خدا دانستند و غلو و تجاوز در دین خود نمودند، ولذا خدای متعال در قرآن کریم آنانرا از این گفتار منع کرده:

(۱۶۹: ۴) یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق، انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه، فآمنوا بالله و رسله، ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیراً لکم، انما الله اله واحد، سبحانه ان یکون له ولد، له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلاً یعنی ای علمای یهود و نصاری غلو و تجاوز نکنید در دین خودتان بگفتن اینکه عزیر و یا عیسی پسر خدا است، و نگوئید بر خدا مگر آنچه را که حق و

درست باشد ، جز این نیست که مسیح بن مریم رسول خدا بود و کلمه و بشارت او که انداخت خدا آن کلمه را بسوی مریم و روحی بود از جانب خدا بدون واسطه پدر و نطفه ، پس ایمان بیاورید بخدا و رسولان او ، و نگویید خدا سه تالست (عیسی - مریم - خدا) بازبایستید از گفتن این سخنان بهتر است برای شما ؛ جز این نیست که خدا یکانه است و هیچوجه تعداد را در او راه نیست ، بپاکی یاد میکنم و هنزه میدادم او را ازاینکه دارای ولد باشد ؛ برای او است هر چه در آسمانها و زمین است ؛ و خدا کافی است بامور بندگان که این تنبیه است برای استغنائی او از اتخاذ ولد .

واما فرقه غلاة (چنانکه در کتاب مجمع البحرین در لغت ؛ غلا ؛ مذکور است) کسانی را گویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) را خدا میدانند و میگویند : سلمان فارسی ، و مقداد - و اباندر - و عمار ، و عمر بن امیه از جانب علی (ع) موکل اند بمصالح عالم .

خلاصه ، ای مرد مسلمان ؛ آیا انصاف اینست که بگوئی : اگر مسئله رجعت را معتقد باشیم مورد حملات برادران خود واقع شویم در صورتیکه این سخن را کسی نگوید مگر جاهل و نادان و کمشده از جاده هدایت ، زیرا بنا بر این باید ما انکار کنیم اغلب حقایق و عقاید امامیه را برای اینکه مورد حملات دیگران واقع نشویم ، ولی چنین نیست بغلط و اشتباه سخن گفتمی ، ما حقایق مذهبی خود را بیان می کنیم و بابرهان علم اثبات می نمائیم و از حملات مخالفین ترس و

هراسی نداریم،

گر حریم کعبه خواهی وان جمال بی نقاب

لاله و کدل دان همه خار و بیابان حرم.

۳. ای مرد مسلمان، آسوده خاطر باش که سخنان تو برای احدی

ناگوار نبوده و نیست و کوته نظران هم تو را مورد ملامت و سرزنش قرار نخواهند داد، بلکه همه ممنون و متشکرانند از تو که برای رفع خستگی آنانرا از علم و دانش و مطالعه کتب نفیسه پاره‌ای از وقتشانرا بگفتن این سخنان اشغال کرده‌ای و مجلس تفریح و شادمانی تشکیل داده‌ای و همه را خندان می‌نمائی؛ و نیز (تعرف الاشياء باضدادها) اگر این نوع کلمات گفته نشود کجا حقایق عالم اسلامی آشکار گردد پس مطمئن باش که در اینراه دچار هیچ خاری نشوی و هدف هیچ سنگی نگردی،

کله از زاهد بدخو چکنم رسم اینست

که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی .

۴. ای مرد مسلمان؛ ما مصاح خیر اندیشی نمی‌بینیم که در مقام

اصلاح مفاسد جامعه اسلامی برآمده باشد؛ بلکه ما مخالف حقایق و عقاید امامیه را مفسد دانسته و میدانیم؛ و از گفتارش جز فساد و تضییع وقت شریف چیزی بدست نیاوردیم، و خیلی شباهت دارد قصه ما بقصه مؤمنین در صدر اسلام با منافقین که خدای متعال مقاله طرفین را در قرآن کریم ذکر کرده :

(۴: ۱۰) واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قايوا انما نحن مصلحون (۱۱) الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون یعنی چون مؤمنین گفتند بمنافقین: فساد نکنید در زمین بجهت بازداشتن مردمان از ایمان، گفتند: جز این نیست که ما بصلاح آرندگانیم کار خود را بدانید ای مؤمنین که منافقین تبه کارانند، ولكن نمیدانند که مفسدند و کار اینان بوجه صلاح نیست

و دیگر اینکه ما در کجا برای اثبات رجعت غوغائی دائر کردیم، و اشریعتا گفتیم؛ (پس تو سخن از زبان ما میگوئی) آیا تو نیستی آن کسیکه قریب پنج سال است با آنهمه دواعی که در نظرداری برای انکار يك حقیقت در گوشه و کنار میان مردم عوام صدای (وارجعتا) بلند کرده ای، واقوال مخالفین در این مسئله را بنحوی نقل می نمائی که کوته نظران گمان میکنند این يك مطلب تازه ای است که تو اظهار میداری؛ و حال آنکه پس از مراجعه بکتاب دینیّه معلوم میشود که تو چیز تازه ای ببازار دانش نیاورده ای، بلکه در چندین سال پیش این نوع سخنان را گفته اند، و علمای امامیه (قدس الله سرهم) از همه آنها جوابهای بسیار داده اند.

تافضل و علم بینی، بی معرفت نشینی

يك نکته ات بگویم، خود را مبین که رستی.

ای مرد مسلمان، برای ارتزاق و اعاشه خود در صدد انکار مسئله رجعت برآمدی و مهملات چندی که سزاوار مقام انسانیت نبود گفتی

و خویشان را در میان مردم مسلمان ننکین نمودی ؛ وای کاش بگفتن اکتفا کرده بودی ، و از خود يك یادگار زشتی باقی نمیگذاشتی ، و در آنجا از روی جهل و نادانی رجعت جمعی از مردگان و بازگشت آنان را در اسلام هم مستبعد نمیدانستی ،

رموز سرانالحق چه داند آن غافل که منجذب نشد از جذبه های سبجانی .
ای مرد مسلمان ، در حقیقت دور از انصاف است که ذات نفیس و عمر عزیز خود را باین نوع از باطیل و خرافات مشغول داری ، و خویش را از لذت تدبیر بدیانت مقدسه اسلام و عقاید حقه امامیه محروم کنی ، و پیروی دستورات مردم اجنبی و کفار نمائی ، در صورتیکه مقام انسانی زردگتر از اینست که برای تعمیر دنیا اقدام بچنین کاری کند ،

ای مرکز دایره امکان	وی زبده عالم کون و مکان
تو شاه جواهر ناسوتی	خورشید مظاهر لاهوتی
تاکی ز علائق جسمانی	در چاه طبیعت خود مانی
تاچند بتریت بدنی	قانع بخزف ز در عدنی
صد ملک ز بهر تو چشم براه	ای یوسف مصر بر آ از چاه
تا والی ملک و جود شوی	سلطان سریر شهود شوی
در روز الست بلی گفتی	و امروز ببستر لا خفتی
تاکی ز معارف عقلی دور	بزخارف عالم حس مغرور
از موطن اصلی نیاری یاد	پیوسته بلهو و لعب دلشاد
نه اشک روان نه رخ زردی	الله الله تو چه بی دردی

یکدم بخود آو و بین چه کسی	بچه بسته دل و بکه همنفسی
زین خواب گران بردار سری	میپرس ز عالم دل خبری
شد عمر تو شصت و همان پستی	وز باده لهو و لعب مستی
در راه خدا قدمی نزدی	بر لوح وفا رقمی نزدی
مستی ز علائق جسمانی	رسوا شده ای و نمیدانی
ای داده خلاصه عمر بیاد	وی گشته بلهو و لعب دلشاد
زین بیش خطیئه پناه مباش	مرغابی بحر گناه مباش
تا چند روی بره باطل	یکباره بخوان زحق الباطل
از اهل غرور بیر پیوند	خود را به شکسته دلان دربند
شیشه چو شکست شود ابتر	جز شیشه دل که شود بهتر

طوبی لفقیر راققهم

بشری لحزین واقعهم.

اسلام دین فطرت است ،

و اثبات این موضوع ربطی بانکار رجعت ندارد .

مرد مسلمان میگوید : اسلام دین فطرت است .

آری اسلام دین فطرت است ، و اثبات این موضوع ربطی بانکار

رجعت ندارد ،

ای مرد مسلمان ، دین اسلام همان دینی است که تعالیم و قوانین

آن جز، فطرت و خلقت هر بشری است؛ لذا خدای متعال در قرآن کریم (آنوقتیکه شمس وجود حضرت خاتم النبیین «ص» در مکه معظمه طلوع کرد و مردم را سوق بعلم و حکمت داد؛ و آنانرا منع از تقلید در عقاید و تعصب جاهلانه نمود) همه را دعوت بدین فطرت کرد و فرمود:

(۲۹:۴۰) فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم، ولكن اكثر الناس لا يعلمون
یعنی ای محمد (ص) برپای بدار روی و قصد خود را برای عبادت، یا خالص گردان عمل خویش را درحالتیکه مایل باشی از همه دینها به دین اسلام، و همه پیروی کنید دین خدا را که آن فطرتی است بحکمت بیافزید همه مردم را بر آن، و هیچ تبدیل و تغییری نیست خلق خدا را؛ یعنی تبدیل ندهید دین خدا را که برای شما مقرر و مخلوق گردانیده؛ یا سزاوار نیست که تغییر دهند، یا هیچکس نیست که آنرا تغییر دهد که آن دینی است مستوی و مستقیم؛ و لکن بیشتر مردم نمیدانند استوا و استقامت آنرا.

در بعض از تفاسیر مروی است: مسلمین در غزوات جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتمند، حضرت ختمی مرتبت (ص) ایشانرا منع میکرد، میگفتند: یا رسول الله اینان مشرک زاده اند، میفرمود: بخدائیکه نفس من بید فرمان او است، هیچ مولودی نیست مگر آنکه بدین و فطرت اسلام متولد میشود، و همیشه بر این فطرت باقی است تا وقتیکه پدر

ومادر اورا یهودی و نصرانی گردانند .

• سید مرتضی (علیه الرحمه) در کتاب «غرر و درر» ذکر کرده که پیغمبر اکرم^۳ فرمود: کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون ابواه یهودانه و ی نصرانه یعنی هر مولودی بفطرت اسلام متولد میشود تا اینکه پدر و مادر اورا یهودی و نصرانی گردانند ،

ای مرد مسلمان ، واضح و هویدا است که دین مقدس اسلام ، تنها دینی است که اگر معرفتی هم نداشته باشد هر کس بحکم و فطرت و غریزه خود تصدیق و اعتقاد کند راستی و درستی آنرا ، پس سزاوار تو نیست که از روی جهل و نادانی معرفتی آنرا وسیله ارتزاق و اعاشه خود قرار دهی ، زیرا بزرگان و رؤسای دین آنچه را که در این باب بایستی بگویند ، گفتند که دیگر بکلمات حقّه ما ، و اباطیل و خرافات مانند تو احتیاج ندارد ؛

ز عشق ناتمام ما ، جمال یار مستغنی است

بآب ورنک و خال و خط ، چه حاجت روی زیبارا .

اسلام دین عقل و فکر است

و اثبات این موضوع هم مربوط بانکار رجعت نیست .

مرد مسلمان ؛ میگوید : اسلام دین عقل و فکر است .

آری اسلام دین عقل و فکر است ، و اثبات این موضوع هم مربوط بانکار

رجعت نیست .

ای مرد مسلمان ، اسلام همان دینی است که مردم را بتعقل و تفکر و نظر در جمیع کائنات آسمان و زمین دعوت میکند ، و قضاوت هر يك از آنها را بعهده عقول آنان واگذار مینماید ، چنانکه در قرآن کریم میفرماید ،

(۹۹:۱۰) ولو شاء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً ، افأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین (۱۰۰) وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله ویجهل الرجس علی الذین لا یعقلون

(۱۰۱) قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما تغنی الایات والنذر عن قوم لا یؤمنون یعنی اگر بخواهد پروردگار تو باکراه و اجبار مردم ایمان آورند ، هرآینه تمام کسانی که در روی زمین هستند ایمان میآورند ، ولیکن چون ایمان ملجأ منظور نیست اکراه نکرد آنانرا برآن ، پس آیا تو اکراه میکنی مردم را باینکه ایمان آورند ، یعنی سزاوار نیست که اراده کنی اکراه ایشانرا برایمان باینکه قادر برآن نیستی ، و ممکن نیست و شاید هیچکس را که ایمان آورد مگر باذن و توفیق و لطف خدا ، و قرار میدهد عذاب خود را بر آنانکه تعقل و تفکر نمیکنند در آیات قدرت تابشرف ایمان رسند ، بگو ای محمد (ص) بقوم خود : نگاه کنید بچشم سر یا بدیده بصیرت تابه بینید چه چیز است در آسمانها (از عجایب فطرت) و در زمین (از بدایع قدرت) و بی نیاز نمیکند این همه آیات و دلالات و براهین واضحه و نه رسل

مخوفه و بیم کنندگان گروهی را که از روی تعقل و تدبیر نظر نمیکنند در این ادله و اراده ندارند اینکه ایمان آورند .
 مستفاد از ظاهر این آیات اینست که اگر شخص عاقل تدبیر و تفکر کند در کائنات آسمانها و زمین هراینه اذعان و اعتراف نماید باینکه اورا خدائی است قادر بر هر چیز، یعنی قادر است بر اینکه مردگان را در روز قیامت برای حساب و ثواب و عقاب مبعوث نماید، و حضرت آدم (ع) را بدون پدر و مادر؛ و حضرت عیسی (ع) را بدون پدر بیافریند و در یک شب حضرت خاتم النبیین (ص) را از مکه معظمه (با بدن عنصری) به بیت المقدس، و از آنجا بجمع عوالم سیر دهد؛ و جمعی را پس از ظهور ولی عصر (ع) بدینا برگرداند، پس کسیکه بگوید: این نوع ازامور برخلاف اصل ثابت در عالم است و عادتاً محال؛ همانا در آثار و قدرت الهیه تعقل و تفکر نکرده .

بنابر این در مسئله رجعت و نحو آن میگوئیم: پس از تعقل و تدبیر چون امکان آنرا عقلاً اثبات مینمائیم و دلیل بر استحاله آن نداریم و مخبر صادق هم وقوعش را بما خبر داده، عقلاً واجب است که تصدیق نمائیم آنرا؛ و در عقاید هم همین مقدار کافی است، و وظیفه مبلغین ما اینست که منکرین حقایق را دعوت باین امور نمایند؛ و در درجه اول آنانرا باین کلمات تذکر دهند؛ و در درجه دوم قضاوت هر یک از آنها را بعهدہ عتولشان واگذار نمایند، چنانکه این سیره و طریقه پیغمبر اکرم (ص) است در جمیع دعاوی خود که مأمور نبود احد را

بقبول مقاصد خویش مجبور و مکره نماید .

(۲۱: ۸۸) فذکر انما انت مذکر (۲۲) لت علیهم بمسیطر (خ)
بمسیطر (۲۳) الا من تولى و کفر (۲۴) فیعذبه الله العذاب الاکبر
یعنی پس ای محمد (ص) تذکر ده و یاد آور مردم را ؛ پس از نظر در
کائنات آسمانها و زمین و دلائل قدرت خدا ؛ جز این نیست که تو
مذکر و یاد آورنده ای ، نیستی مسلط برایشان تا اگر اه و اجبار کنی
آنانرا بایمان ؛ و نیستی مذکر بر آنکس که اعراض کرد از ذکر و کافر
شد بخدا ، و چنین کسیکه ایمان نیاورد ؛ و نیز از تذکر دادن تو اعراض
نماید ، پس عذاب میکند خدا او را بعذاب اکبر که آت خلود در
آتش است ، و نیست عذابی اعظم و بزرگتر از آن .

ای مرد مسلمان ، اگر قدری تأمل و تفکر نمائی ، میدانی آنچه را
برای تو میگوئیم از روی حقیقت و راستی و درستی است ؛ و مقصدی
در میان نیست ، مگر استخلاص تو و برادرانت از زندان جهل و نادانی ؛
و ما فرقه امامیه معتقدیم بآنچه را که در این کتاب شریف بیان میکنیم
و خداوند متعال عالم است که از روی نفاق و دورویی نیست ؛ و برای جلب
توجه عوام الناس و مردم همج الرعاع هم نباشد ،

ما نه یاران ریائیم و حریفان نفاق

آنکه او عالم سر است بدین حال گواست .

دعوت نمودن اسلام مردم را بتعقل و تفکر،

در کائنات آسمانها است و زمین، نه در اموری که راه تعقل و تدبیر

در آن مسدود است.

مرد مسلمان میگوید: دینی که مقرراتش موافق مقررات عقل و ملایم با فطرت اولیه انسان است شبهه‌ای نیست که تصدیقش بعهده عقل و منوط بتعقل است و در دعوت بچنین دینی ابدأ احتیاج با کراه و اجبار نیست، بلکه میباید فقط مردم را به راجعه بعقول و وجدان آنان وادار نمود، و بتعقل و تفکر دعوتشان کرد، اینست که در قرآن در دعوت بهر یک از مبانی دین از مبدا و معاد و اخلاق، بشر را بعقولشان احاله میکند، و بیشتر آیات مربوطه بتوحید و معاد و اخلاق را بجمله: **افلا تعقلون**، و **افلاتذکرون** و مانند اینها خاتمه میدهد، اما کنیسه، یادکان خرافات تثلیث بنیان دعوتش را روی پایه **اعتقد و انت اعمی** (یعنی اعتقاد و اعتراف کن و تو کور باش) گذارده و مردم را کورکورانه بسوی خود دعوت مینماید.

آری چنین است، ای مرد مسلمان، لیکن این کلمات یک دسته کبریات کلیه‌ای است که طوطی‌وار از دیگران شنیده و تعلیم گرفته‌ای و در مقام تطبیق با صغریات و مصادیق آنها بغلط و اشتباه رفته‌ای، زیرا دعوت دین مقدس اسلام و قرآن کریم مردم را بتعقل و تذکر

و تدبیر ، همانا در کائنات آسمانها و زمین است ، و در آثار صنایع و قدرت الهی ، و اما مانند مسئله خلقت حضرت آدم (ع) که بدون پدر و مادر بوده ، و با خلقت حضرت عیسی (ع) که بدون پدر بوده ، و یا مسئله معراج جسمانی ، و رجعت و برگشتن جمعی از مردگان را بدنیا (بعد از ظهور ولی عصر «ع») و یا مبعوث شدن جمیع خلایق در روز قیامت برای حساب و درك ثواب و عقاب ، که راه تعقل و تفکر در جمیع این امور و غوامض اسرار و نحو آن مسدود است ، بهیچ وجه امر بتأمل و تدبیر نکرده .

ملاحظه کن ببین قرآن کریم در باب معاد و زنده شدن خلایق راجع باشکال سائل (ابی بن خلف ، یا عامر بن ابل ، یا امیه بن خلف) چگونه جواب میدهد و او را امر میکند باذعان و اعتراف باین امر بدون تعقل و تفکر در حقیقت آن ،

(۷۸ : ۳۶) و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه ، قال من یحی العظام و هی رمیم (۷۹) قل یشیها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی و مثل میزند برای ما و امر عجیب آورد باینکه استخوانهای کهنه را در دست مالید و خاک ساخته و برباد داد ، و فراموش کرد آفریدن ما و او را و گفت : کیست زنده گرداند استخوانها را ، و حال آنکه فرسوده و تباه گشته و بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب مانده ، بگو ای محمد (ص) : زنده گرداند آنها آن کسیکه در نخستین بار آفرید او را و او بهر خلقی عالم و دانا است .

پس چون عقل بشر قاصر و کوتاه است از درك امثال ابن حقیقت و آنان را استعداد فهم این اسرار نیست ، لذا مأمور بتعقل و تدبر در آنها نیستیم ، و نیز انبیاء و رسل (ع) بیان این غوامض ننمودند ، بلکه بمقدار ظرفیت فهم مردم و مقتضیات هر عصری راجع بدعای خود سخنانی فرمودند ؛ چنانکه حضرت ختمی مرتبت (ص) فرموده : انا معاشر الانبیاء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم یعنی ما گروه پیغمبران مأمور شده ایم که با مردم سخن بگوئیم بمقدار استعداد عقول آنان ،

چونکه با كودك سر و كارم فتاد هم زبان كودكان باید گشاد . ای مرد مسلمان ، اگر قرآن کریم را دقیقانه از نظر بگذرانیم خواهیم دید که دین مقدس اسلام اساس دعوتش را روی عقل استوار کرده و برای اثبات توحید و بیان آثار و صنایع قدرت الهی بشر را به تعقل و تفکر و نظر در کائنات آسمانها و زمین دعوت میکند ، و قضاوت هر يك از آنها را بعهده عقول آنان واگذار مینماید ؛ و مؤمنین را بعنوان او اولالباب و ارباب عقل و فکر تعبیر میکند :

(۴: ۱۸۷) ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لایات لا ولی الالباب (۱۸۸) الذین ینذرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم ، ویتفكرون فی خلق السموات والارض ، ربنا ما خلقت هذا باطلا ، سبحانك فقنا عذاب النار یعنی بتحقیق که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه نشانهاست بروجود صانع و وحدت

و قدرت او برای صاحبان عقل که در آن تفکر کنند ، و صاحبان عقل آنانند که از روی اخلاص یاد میکنند خدا را در حالیکه ایستادگان و نشستگانند و در وقتیکه افتادگانند بپهلوی (یعنی همیشه اشتغال بذکر حق سبحانه و تعالی دارند) و اولوالالباب و ارباب عقل کسانی هستند که تفکر میکنند بوجه استدلال در آفرینش آسمانها و زمین تا آن فکر و اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم ، پس بوجه نیاز بحضرت او (جلّ شأنه) عرض میکنند : ای پروردگار ما نیافریدی تو این آسمانها و زمین را عبث و باطل ؛ بلکه آفریدن تو محض حکمت است ، یا کی و پاکیزگی تو را است پس نگاهدار ما را بملطف خود از آتش . حضرت خاتم الانبیاء (ص) در وقت احتجاج باینکه او است مبعوث از جانب خداوند و قرآن کریم کلام الهی است ، مأمور میشود که مردم را بتعقل و بمراجعه بعقلشان وادار نماید ،

(۱۷ : ۱۰) قل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا اذریکم به ، فقد لبثت فیکم عمرآ من قبله افلاتعقلون یعنی بگو ای محمد (ص) اگر بخواهد خداوند نخواندمی بر شما آنچه بر من نازل شده و نه شمارا دانا میکردم بقرآن ، پس اثر فضل و رحمت او است که مرا امر کرد بخواندن و شمارا دانا نمود بفهم آن ، بتحقیق من درنگ کردم عمری را در میان شما که مدت چهل سال بود پیش از نزول قرآن و در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآنرا میخواندم و نه شما بآن دانا بودید ، آبا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما است و او را ممارست

علمی نبوده و با عالمی مصاحبت نکرده کلامی بر شما میخواند که فصاحتی عرب و بلغای علم و ادب از کمال فصاحت و بلاغت آن در تعجباند، و شما از روی عناد و دشمنی گوئید: قرآن کلام من است. و قرآن کریم را در معرض افکار عموم بشر قرار میدهد؛ و همه

آنانرا بتدبیر در آن امر میکند؛

(۲۸: ۲۸) کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوالالباب یعنی قرآن کتابی است بابرکت و خیر که ما فرو فرستادیم بسوی تو تا تدبیر و اندیشه کنند آیتها و نشانهای آنرا، و تفکر کنند در معانی و حقایق آن؛ و هر آینه متذکر و پند پذیر شوند خداوند آن عقول صافیه.

و در جای دیگر میفرماید: (۴: ۸۴) افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهِ اختلافًا کثیراً یعنی آیا تدبیر و اندیشه نمیکنند در معانی قرآن تا آثار اعجاز برایشان ظاهر شود، و اگر بود این قرآن از غیر خدا (چنانکه کفار و منافقین گمان کرده اند) هر آینه صاحبان عقل می یافتند در آن اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم، زیرا کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی.

و از اینجاست که قرآن کریم عقلا را مخاطب خود قرار داده و همیشه آنانرا بتعقل و تفکر در عالم طبیعت و کتاب تکوینی دعوت مینماید و فهم آن آیات را بعهده عقلا مینگذارد؛

(۴: ۱۵۹) ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار
والفلك التي تجرى فی البحر بما یفزع الناس، وما انزل الله من السماء
من ماء فاحیاه الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصريف
الرياح والسحاب السخر بین السماء والارض لایات لقوم یعقلون
یعنی بتحقیق که در آفریدن آسمانها وزمین و اختلاف شب و روز و
کشتیهای بار که میرود در دریا برای آنچه نفع رساند بمردمان، و در
آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان از آب باران، پس زنده گردانید زمین
را بآن آب پس از مردن و پژمردگی آنها، و پراکنده کرد در زمین از
هر جنبنده ای، و در گردانیدن بادهای از هر جهتی و درابر فرو داشته و
رام شده میان آسمان وزمین، هر اینها علاماتی است از صنایع حکمت
برای گروهی که دارای عقل باشند و از روی تعقل و تفکر در آثار قدرت
الهی فکرنند.

و حضرت خاتم النبیین (ص) از طرف خداوند «جل شأنه» مأمور
میشود باینکه جز پیروی وحی هیچگونه مقامی برای خود قائل نشود
و در عین حال عقل و تعقل را شاهد صدق گفتارش قرار دهد،

(۶: ۵۰) قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول
لکم انی ملک؛ ان اتبع الا ما یوحی الی، قل هل یتوی الاعمی
والبصیر، افلا تتفكرون یعنی بگو ای محمد (ص) نمیکویم شما را که
نزد من است خزانه های مقدرات و ارزاق خداوند تا هر چه طلبید بشما
بدهم، و نمیدانم غیب را مادامیکه وحی نیاید تا هر چه بپرسید جواب

دهم، و نمیگویم شمارا که از جنس فرشته‌ام تا هر چه بخواهم بقوه ملکی بکنم، منم چون شما بشرم، متابعت و پیروی نکنم مگر آنچه‌ی که وحی میشود بسوی من از حلال و حرام، بگو ای محمد (ص) از روی تمثیل، آیا یکسان است نابینا و بینا و راه یافته و راه نیافته؟ آیا هیچ فکر و اندیشه نمیکنید.

و کفار و کسانیرا که تدبر و تعقل نمیکنند در کتاب تشریعی (قرآن) و کتاب تدوینی (عالم طبیعت) بنام کر و کور و بی عقل تعبیر میکند، (۴: ۱۶۶) و مثل الذین **كفروا** کمثل الذی ینق بما لایسمع الا دعاء و نداء، صم بکم عمی **فهم لایعقلون** یعنی مثل آن کسانیکه کافر شدند مثل آنکسی است که بانگ میزند بآن حیوانی که نمیشنود مگر خواندنی و آوازی، و هیچ نمی‌فهمند که مقصود صدا زننده چیست آنان کراند از شنیدن کلام حق و گنگند از سخن گفتن و کوراند از دیدن راه راست، پس ایشان نمی‌فهمند و در نیابند آنچه پیغمبر (ص) باینان بگوید،

و در جای دیگر آنانرا گمراه‌تر از چهار پایان معرفی مینماید :

(۴۵: ۴۶) **ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون**، ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی بلکه گمان میکنی که بسیاری از ایشان میشنوند بگوش هوش یا تعقل میکنند بدل دلائل توحید را؛ نیستند اینان مگر مانند چهار پایان بسبب عدم انتفاع بسمع کلام، و عدم تدبر در ادله قدرت خداوند، بلکه ایشان گمراه‌تراند از چهار پایان، برای

آنکه آنها منقاد و فرمان بردارند و طالب آن چیزی هستند که ایشانرا سود رساند و از ضرر و زیان اجتناب کنند، و اما کفار و مشرکین از عبادت پروردگار ابا میکنند؛ و از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و درسیات که موجب اشد مضار است می‌آویزند.

و در جای دیگر میفرماید:

(۱۷۸: ۷) وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ یعنی و بتحقیق که ما بیافریدیدیم برای جهنم بسیاری از دیوان و آدمیان که عاقبت امر ایشان بسبب کفر و انکار و سوء اختیار آنان رفتن بآتش است، برای ایشان است دل‌هایی که در نمی‌یابند و تعقل نمی‌کنند بآن، و چشم‌هایی است که نمی‌بینند بآن؛ و گوش‌هایی است که نمی‌شنوند بآن آن گروه چون حواس خود را متوجه معیشت دنیویه کرده‌اند و تدبیر نمی‌کنند در آیات خداوند مانند چهارپایان اند که همت آنها فقط خوردن و آشامیدن و خوابیدن است؛ و تفقه و تعلم در آنها نیست، بلکه آنان گمراه‌تر از چهارپایان اند که هدایت نمی‌شوند بسوی خبری از خیرات باینکه خداوند عطا فرموده بایشان عقول داله بر خیرات و راه مستقیم را؛ آن گروه غافل اند از آیات و حجج الهی و از تدبیر و تفکر در آنها.

و در جای دیگر عدم تدبیر و تفکر ایشانرا مایه عذاب آخرت

آنان قرار داده:

(۶۷: ۱۰) وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير
یعنی و میگویند اگر میبودیم و میشنیدیم قول پیغمبر را یا تعقل مینمودیم
در کلام او نمی بودیم از یاران دوزخ .

از این آیات کریمه و ترجمه آنها معلوم شد که اسلام مردم را
بمطالعه کتاب تشریعی (قرآن) و کتاب تکوینی (عالم طبیعت) و تدبیر
و تعقل در این مردو دعوت کرده تا پس از دیدن آثار و صنایع حکمت
خداوند (جل شأنه) ایمان آورند باینکه ایشانرا خدائی است قادر
بر هر چیزی، و نیز حضرت خاتم الانبیاء (ص) پیغمبری است راست گو
که برای حفظ مصالح دنیا و آخرت بشر مبعوث شده، و قرآن کریم
توبیخ و سرزنش میکند آنانی را که تدبیر و تعقل نمیکند در آیات و
حجج الهی، بنابراین استدلال باین آیات برای تأمل و تفکر در جمیع
دعای اسلام حتی غوامض اسرار و حقایقی که عقول بشر را راه در آنها
نیست، غلط و اشتباه بزرگی است، و خدا و رسول و نه احدی از
دانشمندان دنیا کسیرا امر بتعقل در آن اسرار نکرده، چون استعداد
فهم ان امور در آنان نیست، پس از اینرو امر بتعقل در آن امور تکلیف
مالایطاق است و اینکه می بینیم ملت غرب در سایه همین اسلام مقدس
و قرآن کریم خود را باوج سعادت مادی رسانده اند، برای تدبیر و تفکر
ایشان است در آثار و صنایع خداوند، و لذا نتایج عجیبه بدست آورده اند،
و اما اگر همان ملت با جمیع آلات و ادوات مکتشفه که در دست دارند
بخوانند حقیقت قصه حضرت عیسی (ع) را که بدون پدر متولد

شده ، درك كنند نمیتوانند ، زیرا عقل بشر قاصر و کوتاه است برای درك حقیقت این نوع از غوامض اسرار .

و از این جهت است که میگوئیم : سخنان مرد مسلمان در این مقام (که میگوید : اسلام بدعاوی خود مردم را دعوت کرده و قضاوت هر يك را بعده عقل و تدبر و تعقل آنان حواله داده ، بنابراین ما در باب رجعت چون تعقل و تفکر کنیم می بینیم که برخلاف اصل ثابت در عالم است و عادتاً محال) غلط و اشتباه است و مورد ندارد ، زیرا از ترجمه آیات مذکوره داستیم که تدبر و تعقل ؛ در آیات و صنایع و قدرت الهی است ، نه در غوامض اسرار که از جمله آنها مسئله رجعت است . خلاصه ، ای مرد مسلمان ، سزاوار نیست مثل تو انسانی که سالیان دراز است خود را نسبت بدین مقدس اسلام و قرآن کریم و اخبار مأثوره از ائمه اطهار (ع) میدهی ، آداب دین و عقاید مذهبی خویش را از هر بی خبری از اصول و فروع دیانت کور کورانه تعلیم گیری و بدون تدبر و تعقل تقلید از آنان نمائی ، و بسبب القاء بعضی از شبهات (مانند اینکه رجعت برخلاف اصل ثابت در عالم است و عادتاً محال) اساس دین و آداب مذهبی را ز دست بدهی ،

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که گمشد آنکه در این ره بر هبری نرسید .

ای مرد مسلمان ، اگر قدری تأمل و تفکر نمائی ؛ میدانی که شایسته مقام تو نیست که این سخنان کوئی ؛ و در طریق معوج و راه کج قدم

گذاری ؛ زیراروح شریف حضرت ختمی مرتبت «ص» (همان کسیکه در قرآن کریم فریاد میزند :

(۱۴۳:۴) **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ** ان کتتم مؤمنین یعنی سستی نکنید و اندوهناک نشوید از کفار و حال آنکه شما برتر از آنید ، برای آنکه شما برحق هستید و ایشان برباطل ، اگر هستید مؤمنین و گرویدگان بوعده حق) از این گفتار و اعمال زشت تو آزرده است ،

ای مرد مسلمان ، اگر معانی قرآن کریم را از روی تدبر و تعقل تعلیم گیری و در طریق اکابر و بزرگان دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری مشی نمائی ، شبهه ای نیست همانطوریکه خداوند در آیه وعده میدهد دارای مقامی بس اعلی و ارجمند خواهی بود ، ولی افسوس که راهنمای تو خرافات و موهومات احمد امین مؤلف کتاب (فجر الاسلام) و سایر برادران تو و مبلغین اجنبی است که ایشان بمراتبی از تو گمراه تر اند ، در حلقه مغانم ، دوش آن پسر چه خوش گفت

با کافران چه کارت ، گریبت نمی پرستی .

ای مرد مسلمان ، اگر قدری تأمل و تفکر نمائی میدانی که سزاوار نبود برادرانت را راهنمای خود قرار دهی ، و اراجیف و اباطیل آنان را بقالب حقایق ریخته و بر مردم عوام تحمیل نمائی ؛ و حال آنکه بدیهی است اینان از تو گمراه تر اند ؛ و بی اطلاع از

دین و مذهب و عقاید حقه میباشند؛ و من میدانم اگر دلیل و هادی تو مانند اینان نبودند: هر اینه تا این اندازه بغلط و اشتباه نمیرفتی، و غوغائی دائر نمیکردی؛ و این همه موهومات و خرافات را برای مردم همج الرعاع بیان نمینمودی؛

ومن یکن الغراب له دلیلا یمر به علی جیف الکلاب ،
یعنی هر که را کلاغ دلیل و راهنمای او باشد ، میبردش بر سر
سکهای مرده .

ای مرد مسلمان ؛ علت این همه توبیخ و سرزنش من تو را حب نوع پرستی و دل سوزی است که شاید از این طریق معوج و راه کج دست برداری ، و خود را بخرافات و اباطیل برادران آلوده نممائی ؛ پس دانسته باش که مانند من کسی پیدا نشود که تو و هر انسانی را محترم داند ، و برای نصیحت نمودن باو ، و ارائه طریق حق و راه راست ، تا این اندازه خود را بمشقت بیندازد .

اسلام دین وسط است

و خارج از حدود افراط و تفریط

مرد مسلمان میگوید : اسلام دین وسط ، یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است .

آری چنین است ، لیکن راجع بتفسیر و توضیح آن سخنانی گفته که در اغلب بغلط و اشتباه رفته ، پس از اینرو ما آنچه را که

صحیح است، و خالی از حشو و زواید در این موضوع برای عموم ناظرین محترم در این کتاب بنحو اجمال و اختصار بیان کنیم، و نیز آنچه را که اولیای دین (صلوات الله علیهم اجمعین) و اکابر و بزرگان از مسلمین (جزاهم الله عن العلم و اهله خیر الجزاء) فرموده اند؛ ذکر نمائیم، نه آنچه را که ملت غرب گفته اند، چون با داشتن در ربوباقیت و جواهرات علوم اسلام احتیاج نداریم بسخنان ایشان، زیرا بتصدیق و اعتراف از دانشمندان شان، آنان هر چه دارند اتخاذ از مخزن معارف و تعالیم اسلام است؛ پس پیروی ما از اینان چیز را؛ و یا نقل کلماتشان برای تأیید صحت سخنان، همانا قصه رها کردن شتر است و کشتن دنبال مهارش؛ بنابراین اگر تمسک بکلمات غربیین و ذکر اسامی مؤلفین و گویندگان آنان در مجالس و محافل مردم امروز، و یاد در کتب و رسائل مبتدئین از مؤلفین عصر حاضر یکنوع فضل و دانشی نزد عوام الناس فرض شود، بدیهی است که در سوق علم و بازار دانش نزد محققین و بزرگان از دانشمندان بهیچ وجه ارزش ندارد؛ مگر در صورت ضرورت،

ای مدعی برو که مرابا تو کار نیست احباب حاضرند با عدا چه حاجت است. ای مرد مسلمان؛ اسلام دین وسط و معتدل است و خارج از حدود افراط و تفریط، تعالیم و دستورات اسلام در عقاید و اخلاق و اعمال جنام حقوق روح و جسم است، و سرمایه آسایش دنیا و آخرت. اگر بصفحات تاریخ بنگریم می بینیم بیش از ظهور دین مقدس اسلام

چنان چهل سرتاسر عالم را فرا گرفته بود که بعضی از مردم سعادتمندان را در رهبانیت و اعراض از دنیا تشخیص داده و برخی سعادت خویش را منوط باستحکام زندگانی موقتی جسمانی دانسته ، و طایفه عرب هم در عقاید ، بتهای چندی در خانه کعبه نصب کرده ، و پرستش آنها را می نمودند ، و در اخلاق و اعمال آدم کشی و خود پرستی و شهوت رانی درهمه چیز را شعار خود کردند که همه اینها خارج از حدود اعتدال و مقام انسانیت است ، تا اینکه شمس وجود مقدس حضرت خاتم النبیین (ص) از افق کعبه معظه طلوع کرد و مردم را دعوت نمود بتعالیم و دستوراتی که خارج از حدود افراط و تفریط است و معتدل در عقاید و اخلاق و اعمال ، و چون خداوند (جل شأنه) قانون اعتدال و وسط را درهمه چیز ملحوظ داشته ، لذا اوصیاء حضرت ختمی مرتبت (ص) را هم يك جمعیت وسط و معتدلی قرار داده ، تا شاهد و حجت بر بشر باشند ، و پیغمبر (ص) نیز شاهد و گواه آنان (علیهم السلام) چنانکه در قرآن کریم میفرماید ،

(۲: ۱۴۷) و كذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهيدا یعنی و همچنین ما قرار دادیم شما آل محمد (ع) را گروه وسط و معتدل ، برای آنکه شاهد و حجت بر بشر باشید ؛ و پیغمبر اکرم (ص) نیز شاهد و حجت بر شما خواهد بود .

و چون می بینیم همه این امت متصف بصفه اعتدال نیستند ؛ با اینکه

خداوند وصف کرده ایشان را باین صفت ، پس مسلم است که مراد از امت وسط بعض از ایشانند و آنان همانا ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) هستند ، لذا حضرت صادق (ع) فرمود :

نحن امة الوسطی ونحن شهداء الله علی خلقه وحججه فی ارضه ،
والرسول شاهد علینا یعنی مائیم امت وسط و معتدل ، و مائیم گواهان
خداوند بر خلقش و حجت‌های او در زمین و رسول (ص) گواه است
بر ما . و حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود :

ان الله تعالى ايانا عنی بقوله : لتكونوا شهداء علی الناس ،
فرسول الله شاهد علینا ونحن شهداء الله علی خلقه وحجته فی ارضه
و نحن الذین قال تعالى : و كذلك جعلناکم امة وسطا یعنی بتحقیق
خداوند تعالی ما را منظور داشته و فرموده : لتكونوا شهداء علی الناس
پس رسول خدا (ص) گواه است بر ما و مائیم گواهان خداوند بر خلقش
و حجت او در زمین ، و مائیم آن کسانی که خداوند فرموده : و كذلك
جعلناکم امة وسطا . و از اینرو است که خداوند اصلاح و تربیت
همه طبقات بشر را فقط بعهده آل محمد (ع) واکذار نموده ، زیرا
در دنیا کسی را قابل قبول مسئولیت این کار بزرگ ندیده ، تنها آنان
هستند که میتوانند عهده دار انجام این امر شریف بشوند ، و در
قران کریم اشاره بهمین معنی کرده و میفرماید (۱۰۶:۳)

کتّم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون
عن المنکر و تؤمنون بالله یعنی شما آل محمد (ع) گروهی هستید که

از عالم غیب بیرون آورده شده‌اید برای مردم تا ایشان را بمعروف امر کنید و از منکر نهی، و می‌گروید از روی ثبات بخداوند.

در تفسیر اهل بیت وارد شده که این آیه خاص است، بآنمه معصومین (ع) و پیروان آنان، و مراد همه امت نیستند؛ چنانکه از معصوم (ع) مروی است: چگونه این امت بهترین امت‌ها هستند و حال آنکه در همین امت کشته شد پسر دختر پیغمبر این امت،

ای مرد مسلمان، انسان دارای روح و جسم می‌باشد؛ و بدیهی است که پرورش هر یک از قوای روحی و جسمی موجب فتور دیگری میشود؛ لذا تعالیم اسلام که خارج از حدود افراط و تفریط است ترفیع مرد و جنبه را در نظر گرفته، پس همچنانکه ما را بعبادت و موجبات آسایش آخرت و زندگانی دائمی دعوت کرده بهمان نسبت ما را بتعمیر دنیا که مزرعه و طریق آخرت است سوق میدهد،

(٢٨: ٧٧) وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنيا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض، ان الله لایحب المفسدین یعنی وطلب کن و بدست آور در آنچه را که خداوند بتو بخشیده از توانگری سرای دیگر؛ و آخرت را و فراموش مکن بهره خود را از دنیا، و نیکوئی کن به بندگان خداوند همچنانکه نیکوئی کرده است خداوند بتو و طلب مکن فساد و تباه کاری را در زمین که بتحقیق خداوند دوست نمیدارد فساد کنندگان را.

ای مرد مسلمان، آنچه را که اسلام برای تربیت روح و جسم

دستور داده همه از روی قانون اعتدال است و خارج از حدود افراط و تفریط ؛ لذا در آن اسرار و اموری که بشر استعداد فهم و درك حقیقت آنها را ندارد ، امر بتعقل و تدبیر نکرده ، چنانکه در قصه حضرت عیسی (ع) راجع بتعقل و نظر در آن فقط میفرماید :

(۴ : ۵۴) ان مثل عیسی عندالله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون یعنی بتحقیق مثل عیسی (ع) نزد خدا مانند قصه آدم (ع) است که بیافرید او را از خاک ، یعنی مثل عیسی (ع) که بدون پدر متولد شده ابدع و اعجب نیست از قصه آدم (ع) که بدون پدر و مادر از خاک خلق شد ، پس از آن گفت برای آدم یا برای عیسی : بوده باش بشر زنده ای ، پس فی الحال بشر زنده شد ،

و در آنجائی که بشر را فی الجمله استعداد فهم آن باشد ، امر بتفکر و تعقل نموده ، چنانکه در کائنات عالم کون و تفکر در این کرات معلقه در جو میفرماید :

۱۰ : ۱۰۱ قل انظروا ماذا فی السموات والارض وما تنن الايات والنذر عن قوم لا يؤمنون یعنی بگو ای محمد (ص) بقوم خود : نگاه کنید بچشم سر یابدیده بصیرت تا به بینید چه چیز است در آسمانها (از عجایب فطرت) و در زمین (از بدایع قدرت) و بی نیاز نمیکند این همه آیات و دلالات و براهین واضحه و نه رسل مخوفه و بیم کنندگان گروهی را که از روی تعقل و تدبیر نظر نمیکند در این ادله و اراده ندارند اینکه ایمان آورند ،

و برای آگاهی بزبان بی دینی و ایمان نیاوردن ؛ هارا تفکر و

مطالعه تاریخ امم گذشته و سیر درزمین و شهرها امر میفرماید ، تا به بینیم آنانرا که کافر شدند و ایمان بخدا نیاوردند و ایما و رسل را تکذیب نمودند ، بچه نکبتها و بدبختیها مبتلا شدند :

(۱۱:۶) قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین
یعنی بگو ای محمد (ص) اگر عذاب گذشتگانرا مسلم نمیدانید سیر کنید درزمین و بردیاری عاد و ثمود بگذرید ؛ پس بنگرید بنظر عبرت و تأمل کنید که چگونه بوده است عاقبت کار مردمانیکه تکذیب کنندگان بودند دعوت پیغمبرانرا .

(۷۱:۲۷) قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرهین
یعنی بگو ای محمد (ص) بمردم ؛ گردش کنید درزمین ؛ پس بنگرید و تأمل کنید که چگونه بوده است سرانجام کار مردم گناه کار .

(۲۴:۴۰) کانوا من قبلهم ، کانوا هم اشد منهم قوةً و آثاراً فی الارض
فاخذهم الله بذنوبهم ، وما کان لهم من الله من واق یعنی آیا سیر و سفر نکردند مشرکین مکه درزمین شام و یمن برای تجارت ؛ تابه بینند چگونه بود سرانجام کار آنانیکه بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود که بودند آنان سخت تر از ایشان از جهت توانائی و داشتن قلعه های بلند و شهرهای بزرگ درزمین ، پس بگرفت خدا ایشانرا و عقوبت کرد بسبب گناهان ایشان ؛ و نبود آنانرا از عذاب خداوند هیچ باز دارنده و نکهبانی .

ای مرد مسلمان ، اسلام راجع بدعوت بشر بعلم اخلاق و زیان بی دینی در قرآن کریم قصه های چندی نیز بیان کرده ، و بغیر از آنچه را که ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) و بزرگان از مفسرین فرموده اند ؛ از ظواهر آیات مقاصد قرآن معلوم و هویدا نگردد ؛ پس گفتن تو در این مقام باینکه (در نظر گرفته ام کتابی در باره تشریح مقاصد قرآن بنویسم) غلط و اشتباه بزرگی است ؛ و اگر هم نوشتی از کلمات تو راجع بمعرفی اسلام و انکار مسئله رجعت ظاهر میشود که در آن کتاب الفاظ چندی را بابعض مفردات علمیه و آیات شریفه قرآن کریم و پاره ای از اخبار مخلوط کرده و میان مردم عوام و همج الرعاع منتشر می نمائی و بدین سبب ما و دانشمندان و رجال علمی را برای دفع شبهات واهی و جلوگیری از وابستگی توده بچنین خرافاتی به مشقت و زحمت مبتلا میکنی ؛ پس از خداوند مسئلت می نمایم و میگویم :
 الهی همه مضلین و گمراه کفندگان را بطریق مستقیم و راه راست هدایت نما ، و اگر قابل قبول هدایت و صراط مستقیم نیستند ، زبانشانرا از تقریر بینداز و قلمشان را خشک فرما ، ویرحم الله عبداً قال امینا
 فاش میگویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم .

ای مرد مسلمان ؛ سزاوار مقام انسانیت تو نبود که این همه مزخرف و لاطائل بگوئی و دروادی جهل و نادانی سیر نمائی ، و حال آنکه تو مانند مردم مسلمان انسانی هستی که اگر قدری تأمل کنی

وقوای دماغی خود را بکار بیندازی؛ و از علاقه بمادیات دست برداری و تعصب جاهلانه را شعار خویش قرار ندهی؛ محتمل است بآن مقامات عالیّه و مراتب شریفه‌ای که برای يك چنین انسانی تعیین نموده‌اند نائل گردی؛ ولی متأسفانه چنان شقاوت تورا فرا گرفته که ایمان فطری خود را ازدست داده‌ای؛ و فرمان بردار شیطان و نفس اماره گشته‌ای؛ و اکتفا بهمین زندگانی موقتی نموده‌ای؛ و حیات ابدی و بزرگواری خویشتن را بباد دادی؛ و باینکه کوچکتر از هر چیز هستی در مقابل بزرگان که راجع بمعارف و علوم اسلام سخن گفتند خود را بزرگ دانستی؛ و برخلاف حقایق و کلمات آنان زبان درازی کردی؛ آیا وظیفه کسیکه معتقد بمعاد و روز جزا است اینست؟

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت

بر در می‌کده ای بادف و نی ترسائی

کر مسلمانی از اینستکه حافظ دارد^۳

آه اگر از پس امروز بود فردائی.

اسلام دنیا و آخرت را دو چیز

پیوسته بیکدیگر میداند

ای مرد مسلمان؛ اسلام در تمام تعالیم موضوعه برای اصلاح و تربیت بشر، دنیا و آخرت را دو چیز مربوط بهم و پیوسته بیکدیگر میداند؛ و دنیا را مزرعه و کشتگاه آخرت دانسته تا هر چه در اینجا

کشت شود در آن سرا درو گردد ، اینستکه در قرآن کریم ضلالت در دنیا را نشانه گمراهی و بدبختی در آخرت قرار داده ؛

(١٧ : ٧٤) ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا یعنی و کسیکه در این دنیا نابینا و گمراه است و دیده دلش را صواب نبیند در آخرت نابینا و گمراه تر از نابینا خواهد بود. و اما بمؤمنین و کسانی که راه صواب را پیمودند و متابعت انبیاء و اولیاء کردند ، بشارت سعادت در دنیا و آخرت و مژده موفقیت در این هر دوسرا را میدهد ، (١٠ : ٦٣) الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون (٦٤) الذین آمنوا و کانوا یتقون (٦٥) لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ، لا تبدل کلمات الله ، ذلك هو الفوز العظيم یعنی آگاه باش بتحتیق که دوستان خدا و پیروان او امر و نواهی او ترسی نیست برایشان از رسیدن شایده ، نیست آنانرا که اندوهناک شوند از فوت مقاصد ؛ دوستان خدا آن کسانی هستند که ایمان آوردند و گرویدند بخدا و رسول ، و پرهیز کارانند از آنچه را که خداوند نهی کرده ، برای آنان است مژدگانی در زندگانی دنیا و در آخرت ، نیست کلمات و وعدهای خداوند را تبدیل و تخلف ، آنست رستگاری بزرگ .

و بکفار ذلت و خواری در دنیا و عذاب در آخرت را وعده میدهد (٥ : ٤٥) اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم ، لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم یعنی کفار کسانی هستند که نخواسته خداوند ؛ پاک کند از لوث کفر و انکار حق دلهایشان را ، برای ایشانست

دردنیا رسوائی و در آخرت عذاب بزرگ .

ای مرد مسلمان ، آنچه را ما در این کتاب برای تو و برادرانت میگوئیم ، عین صواب است و محض خیر ؛ پس چنانکه از روی تأمل مطالعه کنی و گوش شنوا داشته باشی و از گفتار زشت دست برداری روزگار خود را بنیکوئی خاتمه خواهی داد ، و اگر از روی تعصب جاهلانه بهمین رویه مشی نمائی ، بالاخره ببدبختی و پریشانی مبتلا خواهی شد ؛

پند حکیم عین صواب است و محض خیر

فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید .

مؤمنین از هیچگونه پیش آمد سوئی

محزون نشوند

ای مرد مسلمان ، قدری تأمل کن ببین همینطوریکه قرآن کریم خبر میدهد ؛ مؤمنین ما از هیچگونه نااملائی و پیش آمد سوئی اندوهناک نمیشوند . و از باطل و موهومات و خرافات ارباب بدع و اراء باطله که برای جلب توجه مردم هیچ الرعاع میان مردم مسلمان القاء شبهه کنند و در مقام انکار عقاید حق امامیه (که یکی از آنها مسئله رجعت است) برآیند بهیچوجه محزون نگردند ؛ زیرا آنان پیروان همان پیغمبری هستند که مخاطب شد بخطاب ،

(۱۷۰ : ۳) ولا يحزنك الذين يَسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ انهم لن يضر الله

شیئاً ، یرید الله ان لایجعل لهم حظاً فی الاخرة ، ولهم عذاب عظیم
یعنی ای محمد (ص) اندوهناك نگر دانند تو را آنانکه میشتابند دریاری
اهل کفر و در راه ضلالت و گمراهی ، بتحقیق که ایشان هرگز زیان
نرسانند بخداوند و دوستان او چیز را ، خداوند میخواهد قرار ندهد
برای سرعت کنندگان در کفر بهره ای از ثواب در آخرت ؛ و برای ایشان
است عذاب نزرگ .

بنابراین ، ای مرد مسلمان ؛ سخنان تو در این مقام (که میگوئی
من تاکنون بچنین مؤمنی که دارای جرأت و شهادت باشد ؛ و از هیچ
گونه پیش آمد سوئی محزون نشود برخوردار نکرده ام) غلط و اشتباه
است ، زیرا گمان میکنی لازمه موجود بودن چنین مؤمنی اینستکه
هر روز بامداد بیاید در دارالارتزاق منکرین عقاید امامیه و دست ارادت
بهر بی خبر از علم و دانش دهد و بگوید : فلانی (ای رضاقلی و تربیت
شده بدست اجانب) ، من همان مؤمنی هستم که خداوند در قرآن .
کریم خبر شهادت و شجاعت او را داده ، در صورتیکه چنین نیست ،
بلکه مؤمنین و کسانی که باشجاعت و شهادت هستند ؛ مردمانی باشند
که عمل میکنند بدستورات پیشوایان خودشان که آنان نهی کرده اند
آمدن اینان را در چنین مجالس و محافلیکه دارالاعاشه ارباب بدع
و منکرین عقاید حقه است .

فی من لایحضره الفقیه ؛ قال علی (ع) من مشی الی صاحب بدعة فقد
سعی فی هدم الاسلام یعنی در کتاب « من لایحضره الفقیه » روایت

کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده : هر کس برود نزد صاحب بدعتی پس بتحقیق کوشش نموده در خرابی اسلام ؛

برو بکار خود ای و اعظ این چه فریاد است

مرا فتاده دل از کف تو را چه افتاده است

برو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ

کزین فسانه و افسون مرا بسی یاد است .

ای مرد مسلمان ، تا اندازه ای بر ما معلوم شد که تو و برادرانت

برای اعاشه و ارتزاق در مقام اضلال و گمراه نمودن يك مشیت مردم عوام

بیچاره برآمده اید ، و منهم برای هدایت و راهنمایی شما هر چند کوشیدم

و اینهمه مواعظ و نصایح بیان کردم ، سودی بدست نیامد ؛ پس اکنون

سزاوار آنست که از خداوند مسئلت نمائیم و بخواهیم ظهور آن یگانه

مصلح معظم ؛ حضرت ولی الله الاعظم ، فرزندان دلیند امام حسن

عسکری (علیه السلام) را تا بیاید و دین مقدس اسلام و مذهب شریف

جعفری را از دست مردم شیاد بیرون آورد ؛ و چرخ دین و مذهب سازی

را از کار بیندازد ،

تا کی ای در گرانمایه روا خواهی داشت

کز غمت دیده مردم همه دریا باشد

از بن هر مژه ام آب روان است بیا

اگر ت میل لب جوی و تماشا باشد .

اسلام مردم را با آخرت دعوت میکند ،

و بلوازم دنیا سوق میدهد

ای مرد مسلمان ، از مقصد قدری دور شدم ، کلام ما در این بود که همه تعالیم و قوانین دین مقدس اسلام که خارج از حدود افراط و تفریط است ، همین طوریکه مردم را دعوت با آخرت میکند ، همچنین بلوازم آسایش و تعیش دنیا نیز سوق میدهد ، و هر چیز پاکیزه ای که در زندگانی بکار می رود برای مؤمنین مقرر کرده ؛

(۳۰:۷) قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق ، قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة يوم القيمة ، كذلك تفصل الايات لقوم يعلمون یعنی بگو ای محمد (ص) کی حرام کرده است زینت و آرایش را که خداوند مقرر کرده و بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات و از حیوانات و معادن ؛ و کی حرام کرده پاکیزه های از روزی را ، یعنی حرام نگردانیده آنها را ، بگو این زینت و طیبات از رزق در دنیا و آخرت برای آنان است که ایمان آوردند ؛ ولی در آخرت اختصاص بمؤمنین دارد ، و کفار بی بهره اند از آنها ؛ این چنین تفصیل میدهم آیات را برای گروهی که دانا میباشند . و اما برای کفار در دنیا و آخرت عذاب شدید قرار داده ،

(۴۹:۳) فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والاخرة وما لهم من ناصرين یعنی اما کسانی که کافر شدند پس عذاب میکنم و ما لهم من ناصرین یعنی

آنان را عذابی سخت در دنیا و آخرت؛ نیست برای ایشان یاری کننده‌ای. راستی خیلی عجب است که مرد مسلمان اقرار به نکبت و بدبختی خود و برادرانش کرده که در این مقام میگوید: خیلی جای تأسف است که امروز کثافت کاری و بکاربردن هر چیز چرکین و زشت در زندگانی در بین ما از نشانه‌های ایمان گردیده است؛ ولی ما میگوئیم: خیلی جای تشکر است که امروز نیکو کاری و بکار بردن هر چیز تمیز و پاکیزه در زندگانی در میان ما از نشانه‌های ایمان گردیده است، چنانکه در قرآن کریم مؤمنین را بعنوان اینکه همیشه حسنه و سعادت دنیا و آخرت را طالبند معرفی میکند،

(۱۹۶:۲) فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۱۹۷) وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی بعضی از مردم کسی است که میگوید: ای پروردگار ما عطا کن مارا در دنیا و نیست او را در آخرت نصیب و بهره‌ای. و بعضی از ایشان مؤمنی است که میگوید: ای پروردگار ما عطا کن مارا حسنه و سعادت در دنیا و آخرت و نگاه دار مارا از عذاب آتش.

و کفار را بخسران و زیان در دنیا و آخرت و عذاب الیم و بطلان و تباه شدن اعمال آنان در هر دو سرا وعده داده،

(۱۱: ۲۲) وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ ، خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یعنی بعضی از مردم کسی است که خداوند را عبادت

میکند بر طرفی و کناره ای از آن ، نه در وسط حقیقی (این مثلی است برای عدم ثبات در دین) پس اگر برسد او را نیکوئی چون صحت و توانگری آرام گیرد و بسبب آن در دین ثابت باشد ، و اگر برسد او را فتنه و بلائی چون مرض فقر ؛ برگردد بر روی خود یعنی از جهتی که آمده عود بآن نماید و مرتد گردد و از دین اسلام دست بدارد ؛ پس هر کس از دین برگشت و بکفر شتافت خسران و زیان کرد در دنیا و آخرت ؛ چون در دنیا محروم ماند از آنچه مدعای او بود ، و در آخرت بسبب ارتدادش بعذاب ابدی گرفتار شد ، و این خسران و زیان هر دوسرا ؛ آن زیان هریدا و پیداست ، چه بر همه عقلا ظاهر است ، زبانی از این عظیم تر نیست .

(۴۰ : ۳) ان الذین یكفرون بآیات الله ویقتلون الذین ینیین بغیر حق ویقتلون الذین یأمرون بالقسطن الناس فبشرهم بعذاب الیم (۴۱) اولئك الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة ومالهم من ناصرین یعنی بتحقیق آن کسانی که کافر میشوند و میکشند پیغمبران را بدون حق ؛ و میکشند کسانی را که امر میکنند مردم را بعدل و راستی پس خبر ده آنان را بعذاب دردناک ؛ آن قائلین انبیاء و آمرین بعدل و راستی یا اسلاف ایشان آناند که باطل و تباه گشت اعمال آنها در دنیا (که بذلت و پریشانی و بدبختی مبتلا هستند) و در آخرت (که بعذاب ابدی گرفتار) و نیست آنان را یاری کننده ای .

ای مرد مسلمان ، تا اندازه ای روشن کردیم که در مقابل کلمات

شریفه ما و همه دانشمندان ، تو از گفتار زشت خود سودی بدست نخواهی آورد ،

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا بافت.

مراد از امت وسط و خیر امت

ائمه اثنی عشر ، علیهم السلام ، میباشند

مرد مسلمان ، نیز در این مقام بوسیله الفاظ چندی سخنان خود را تکرار می نماید ؛ و از آیه شریفه و کذلک جعلناکم امة وسطا و از آیه کریمه کتّم خیر امة اخرجت للناس گمان کرده که مراد از امت وسط و خیر امت همه مسلمین هستند ، و ما تا اندازه ای روشن و بیان کردیم که مراد از آن ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) میباشند و بس ، نکته دیگر که در اینجا میگویم اینست :

چون در ایجاد و خلقت همه اشیاء و همچنین در تعالیم و قوانین الهی ، قانون اعتدال ملحوظ شده ، لذا خداوند (جلّ شأنه) بهترین این امت را جمعیت وسط و معتدل قرار داده تا آنایکه از حدّ وسط بیرون رفته و راه افراط و تفریط را پیش گرفته اند در تحت نظارت و مراقبت ایشان باشند و موجبات سعادت دنیا و آخرت خود را و بالاخره تمام شؤون انسانیت را از آن جمعیت وسط و معتدل تعلیم گیرند ؛ و گر نه از جاده مستقیم منحرف شده و از اینجهت وضعیت طرف دیگر راه را مشاهده نکند ، زیرا هر دو طرف جاده را کسی مشاهده میکند که

مانند جمعیت وسط و پیشوایان دین مقدس اسلام و ائمه اطهار (ع) در وسط آن ایستاده باشد .

ای مرد مسلمان ، سعادت دنیا و آخرت و موجبات تمام شئون انسانیت مخصوص پیروان اسلام و جمعیت وسط و ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) است ، نه برای مثل تو کسی و برادرانت که همه از دودسته افراطی و تفريطی تشکیل گردیده اید ، ایکاش شما هم مانند سایر ملیین دنیا افراطی و یا تفريطی محض بودید که لااقل در یک طریق مشی میکردید ، ولی افسوس که غفرت جهل و تعصب جاهلانه بنحوی در شما حمله ور شده که در طریق باطل هم گم گشته اید و متحیرید که کجا بروید و چه بگوئید ، لذا گاهی از دسته تفريطی میشوید و تقصیر میکنید نسبت به خود ؛ و گاهی از دسته افراطی و تجاوز از حد خویش مینمائید ،

یا مسلمان باش یا کافر دو رنگی تا بکی

یا مقیم کعبه شو یا ساکن به خانه باش

ای مرد مسلمان ، اگر عقلا و دانشمندان مرا ملامت نمیکردند باینکه سزاوار نیست نویسنده چنین کتابی در صدد جواب گفتن اباطیل و خرافات یک مرد خرافی مانند تو برآید ، هر اینه بر همه مردم روشن مینمودم که در دارالارتزاق تو هیچ خبری نیست مگر بدست آوردن چیزی از مال دنیا برای امر معاش و انجام مرام و مقصود اجانب ،

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست .

هیچکس از مفاد حدیث شریف

الدنیا سجن المؤمن ؛ تحمل هرگونه ناملایم و پستی را عبادت
استفاده نکرده ، دعاة ما تعالیم وقوانین اسلام را سبب ترقی و
سعی و کوشش در جمیع شئون حیات اجتماعی انسان میدانند ،
دعاة ما مقررات اسلام را موافق با تمدن دروغی ملت غرب
ندانسته و نمیدانند .-

مرد مسلمان ، پس از خواندن آیات چندی از قرآن کریم و تفسیر
نمودن آنها را برخلاف واقع و نفس الامر و تطبیق با دعاوی باطله خود
اکنون شروع بغیب گوئی کرده که میگوید :

جمعی از مفاد حدیث (الدنیا سجن المؤمن سوء استفاده کرده
و دنیا را زندان مؤمن می پندارند و برای خلاصی از آن خویشتن
را درویرانه ای محبوس کرده ، نفرت از زندگی ، بیکاری ، گرسنگی و
تحمل هرگونه ناملایم و پستی را عبادت فرض کرده و بگمان خود
از اینره متوجه آخرت شده اند ، این نادانان هم خود را مسلمان
میدانند حتی بعضی از دعاة دین هم آنانیکه فهم حقایق دین را مخصوص

بخود میدانند دسته‌ای اسلام را منافعی با ترقی و تمدن و سعی و کوشش و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفتی مینمایند و رسماً آنرا یک آئین دهبانیت و فلسفه ریاضت طلب نمودار میکنند و بنام آن همواره توده را به تنبلی و کسالت و کثافت و فقر و خمودی و جمودت فکر و زبونی؛ مخصوصاً بغفلت و نادانی، خلاصه بهر گونه وسیله بدبختی سوق میدهند؛ و دسته دیگر که اخیراً پیدا شده و فعلاً رو بفزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غربت اسلام متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آنرا بسینه میزنند آنرا موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب میدانند، و همواره در صد دند مقررات متین و برا با نظریات هر نادانی که از آن سرزمین بر میخیزد مطابقت نمایند حتی کسانیرا من نشان دارم؛ از بس شیفته تظاهرات اروپا و اروپا گری شده‌اند که در این باره بدروغگوئی پرداخته‌اند، مطالبی را بنام اروپائیان ساخته؛ و یا نامهایی مانند نامهای آنان جعل کرده، مطالبی را بآن نامها بخرج دل باختگان اروپا میدهند، این نادانان معنویات اسلام را پشت سر انداخته و رسماً آنرا بصورت فلسفه مادیین معرفتی میکنند، و همچنین وقتی که میخواهند موازین اسلام را برای عوام معرفتی بکنند بعضی که از همین دسته میباشند سیره و سنت پیغمبر و ائمه اطهار را ملغی کرده تنها قرآنرا نشان میدهند؛ و برخی قرآن و سنت و سیره پیغمبر اکرم را پشت سر انداخته؛ تنها اخبار منسوبه بائمه را آنهم بطور کلی و بدون رعایت صحت و سقم معرفتی مینمایند

بیچاره اسلام که در بین این دوسلیقه غیر مستقیم دارد خورد میشود بدبخت مسلمین که از این صدا های مختلف و دعوت های متناقض متحیر و سرگردان مانده اند .

جواب

۱- ای مرد مسلمان : جاهل و نادان کسی است که شیفته این طعنه ها و کلمات متناقضه شود ، و اما مسلمان عاقل و دانا بمحض شنیدن این سخنان میداند که آنها باطلی است مرکب از پاره های الفاظ بدون معنی که دروغی و من غیر شعور گفته شده ؛ زیرا همه میدانیم مسلمانانیکه کردارشان چنین است که تو نقل کردی و کلماتی نسبت بآنان دادی کسانی باشند که متدینین بهمان اسلامی هستند که تو گفتی : **وعلیه السلام** ، و اما مردمانیکه متدینین بدین مقدس اسلامی باشند که ما گفتیم : **وعلیه الدوام** ، کسانی هستند که میگویند : **قال النبی (ص) الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر** یعنی این حدیث مشهور ؛ از یغمبر اکرم (ص) مروی است که فرمود : دنیا زندان مؤمن است نسبت بآن مقامات عالیه و درجات رفیعہ که خداوند متعال در آخرت ویرا بآنها وعده داده ، و بهشت کافر است نسبت بآن عقوبات و عذابها و آتشی که خداوند (جلّ شأنه) در آن سرا برای او مقرر کرده ، چنانکه این بیان مضمون فرمایش حضرت امام حسن مجتبی (ع) است بآن مرد یهودی ؛ که ابن الصباغ در کتاب

خود (فصول المهمه فی معرفه الائمه) نقل کرده :

حکایت شده روزی حضرت امام حسن (ع) از خانه خود بیرون شد بالباسهای زیبا و سوار بر استری گردید و اصحاب در اطراف آنحضرت حضور داشتند؛ در بین راه مرد یهودی با حالت خستگی و ذلت و پربشانی ملاقات کرد آنحضرت را و نبود او را لباسی مکرپوستی که در بر داشت و کوزه آبی بر پشتش قرار داده ، پس عرض کرد یا بن رسول الله توقف فرمائید سؤالی دارم ؛ حضرت امام حسن (ع) فرمود چیست آن سؤال؟ عرض کرد جدّ تو میگوید : دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر ، و تو مؤمن هستی و من کافر و حال آنکه نمی بینم دنیا را مگر بهشت برای تو که متنعّم و متلذّذ در آن میباشی ؛ و نمی بینم آنرا مگر زندان که هلاک کرد و پربشان نموده است آتش فقر آن مرا ؛ حضرت در جواب فرمود ای شیخ اگر ببینی آنچه را که خدا تعیین کرده برای من و برای هر مؤمنی در آخرت ، آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بقلب بشری خطور نکرده ، هر اینه میدانی که من با این حالت در زندانم و اگر ببینی آنچه را که خدا قرار داده برای تو و هر کافری در آخرت از آتش جهنم و سختی عذاب دردناک ، هر اینه می بینی که با این حالت در بهشت هستی .

بنابراین ای مرد مسلمان ؛ احدی از این کلام شریف و برانه نشینی و دوری کردن از زندگی اجتماعی و بیکاری و کرسنگی و تحمل هر گونه نامالایم و پستی را عبادت استفاده نکرده .

بله ما میگوئیم : حقیقتاً دنیا زندان مؤمن است. و اگر چه در
 منتهی درجه آسایش و تعیش باشد ، زیرا چگونه دنیا زندان مؤمن
 حقیقی نیست و حال آنکه سنی و شیعه دانسته و میدانند که حقیقة الجهل
 معویة بن ابی سفیان در مقابل نفس العلم مولینا امیر المؤمنین : علی بن
 ابیطالب (ع) قیام کرد ، و چرا دنیا زندان مؤمن نباشد ؛ و حال آنکه
 کار بجائی رسیده که ما دانشمندان برای اثبات یکی از عقاید حقه
 و مسئله رجعت (که نزد جمیع علمای امامیه ، بلکه نزد افراد ملت
 اثنی عشری هم صحت آن بنحو اجمال محرز و مبرهن است) بایک نفر
 مرد مسلمان که برای پیشرفت اغراض باطله اجانب در صدد انکار
 آن برآمده ؛ مباحثه و مکالمه نمائیم ؛ و وقت شریف خود را تضییع و
 مصروف این نوع سخنان بیهوده کنیم .

۴- ای مرد مسلمان ، متدینین بدین اسلام ما کسانی هستند که
 دعاة آنان تعالیم و قوانین اسلام را سبب ترقی و تمدن و سعی و کوشش
 در جمیع شئون حیات اجتماعی انسان میدانند ، و رسماً آنرا يك
 آئين پاك و جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت که
 مخالف بارهbanیت و کناره جوئی است معرفی می نمایند و از این جهت است
 که توده را بحفظ صحت بدن و نظافت و غنا و ثروت مندی و تدبیر و تفکر
 در امور دینی و دنیوی و اخروی و سیادت و بزرگواری و بعلم و دانائی
 و کار کردن و کسب و صنعت و تجارت و زراعت و بالاخره بهر چیزیکه
 وسیله خوشبختی دنیا و آخرت است سوق میدهند ، و در هر يك از اینها

بابی از روایات مرویه از رؤسای دین و ائمه معصومین (ع) نقل میکنند که از جمله آنها است (در باب حث و جدیت بر کسب و تجارت و طلب حلال).

قال رسول الله (ص) العبادۃ سبعون جزءاً افضلها جزء طلب الحلال یعنی پیغمبر اکرم (ص) فرمود: عبادت هفتاد جزء است افضل آنها طلب حلال است.

و روی عباس قال: کان رسول الله (ص) اذا نظر الى الرجل فاعجبه، قال له: هل له حرفة، فان قالوا لا، قال (ص) سقط من عینی، قيل: وكيف ذاك يا رسول الله، قال: لان المؤمن اذا لم يكن له حرفة يعيش بدینه یعنی عباس روایت کرده و گفته: رسول خدا (ص) هنگامیکه نگاه میکرد بمردی پس تعجب میآورد آنحضرت را، میفرمود آیا او را حرفه و شغلی هست، اگر میگفتند حرفه ای نیست وی را؛ میفرمود: این مرد از چشم من ساقط شد؛ گفته میشد یا رسول الله: چگونه است که این مرد از چشم مبارکت ساقط شد، میفرمود: برای اینکه مؤمن را اگر حرفه ای نباشد بدین خود تعیش میکند، یعنی وسیله ارتزاق و تعیش او از طریق دین فروشی میشود.

و در باب استحباب زراعت و غرس اشجار و اجراء قنوات و انهار است: قال الصادق (ع) ازرعوا و اغرسوا، واللّه ما عمل الناس عملاً احل ولا اطیب منه یعنی حضرت صادق (ع) فرمود: مردم زراعت کنید و غرس اشجار نمائید، سوگند بخدا بجای نمیآورند

مردم عملی را که حلال تر و پاکیزه تر از زراعت و غرس اشجار باشد . خلاصه ؛ دعاة مسلمین ما از این نوع اخبار نقل کرده و میکنند و مردم را دعوت بآنها مینمایند ، و بزرگان از آنان در این مواضع کتب بسیاری تألیف نموده اند ، و اما متلبسین بلباس اسلام و کسانی که خود را از غربت اسلام متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آنرا بسینه میزنند ، بسبب تنبلی و بیکاری و بی عملی همانطوریکه پیغمبر اکرم (ص) فرمود ، دین فروشی را وسیله ارتزاق و تعیش قرار میدهند ، و در میان مردم هیچ الراع برای انکار حقایق و عقاید امامیه که از جمله آنها مسئله رجعت است ؛ قیام میکنند .

۳- ای مرد مسلمای ، متدینین بدین اسلام ما کسانی هستند که دعاة و مبلغین آنان مقررات اسلام را موافق با تمدن دروغی ملت غرب ندانسته و نمیدانند و حقایق وی را تطبیق با هیئت بطلمیوس و نه با مکتشفات غربیین نکرده و نمیکند ؛ پس در این موضوع هم اشتباه کردی و دروغ گفتی ، و دیگر آنکه در کجا دیده و یاشنیدی که دعاة ما شیفته تظاهرات اروپائیان شده اند ، و اسامی آنان را جعل کرده و یادر بین کلماتشان ذکر نمایند ،

یا للعجب ؛ چرا من غیر شعور اینهمه دروغ میگوئی ؟ آیا تونیستی کسیکه شیفته تظاهرات ملت غرب هستی ؛ و لذا اسامی و کلمات آنانرا برای نشان دادن صحت سخنان خود نقل کرده و میکنی ؛ آیا تو نیستی کسیکه راجع بمسئله رجعت (که یکی از عقاید حقه امامیه است

و در کتب متداوله بین خواص و عوام ذکر شده ، و جمیع علما و دانشمندان فرقه اثنی عشری تصدیق و اعتراف نموده اند صحت آنرا و برای اثبات این عقیده حقه کتابها و رساله های بسیار تألیف کرده اند (میگوئی : این امر در میان يك سلسله کتاهای غبار آلوده مستور بوده که برخی برملا ساخته اند ؛ و آنرا از مقالات غلاة میدانى ، و اخبار در این باب را بنظر عوامى خود تحسین و تضعیف و توثیق مینمائى ؛ و برای صحت سخنان خویش از هزاران سال پیش اخبارى نقل میکنى ؛ و مدرک و مستند آنرا كتاب يك انگلیسى قرار میدهى ، و مردم عوام را بانکار حقایق دین مقدس اسلام و عقاید امامیه و فضائل ائمه اطهار (ع) دعوت میکنى ، آیا تو نیستى کسیکه بى خردان را بموهومات و خرافات میخوانى ، و برای اثبات دعاوى باطله خویشان تنها قرآن کریم را نشان میدهى ، و آیات شریفه آنرا برخلاف واقع ترجمه و تفسیر مینمائى ؛ و اما دعاة و مبلغین ما کسانی هستند که از روی قرآن و سیره و سنت پیغمبر اکرم (ص) و اخبار مرویه از ائمه اطهار (ع) مردم را بسوی معنویات و حقایق اسلام دعوت میکنند ، و رعایت صحت و سقم هر خبری را بعهده عقول آنان و امیگذازند و میگویند : مردم ، انسان عاقل و دانا می بایست دارای يك قوه ای باشد که علم حقیقی را از خداوند متعال اخذ کند ؛ نه از اساتید ، و صحت و سقم خبر را از متن آن بفهمد نه از اسانید ؛ تا از عان و اعتراف کند باینکه پیغمبر اکرم (ص) فرموده : مردم قرآن تنها کافی نیست شمارا و نه اخبار تنها ، زیرا بقانون عقل ،

علم و عالم متحدند بایکدیگر .

قال النبی (س) انی تارك فيکم الثقلین : کتاب الله و عترتی ؛
یعنی خاتم النبیین (ص) فرمود : من دو چیز بزرگ و نفیس را میان شما
مردم بودیم که گذاردم که آن عبارت است از کتاب خدا (قرآن کریم)
و عترت من (ائمه معصومین «ع») و از این جهت است که میگوئیم : در
موقع بیان تفسیر آیات کریمه قرآن مراجعه باخبار مرویه از ائمه
اطهار (ع) واجب و لازم است تا تحقیق آن برخلاف واقع و برطبق
دعای باطله مردمان شیاد تعلیم داده نشود ، پس ای کسیکه سنگ
اسلام را بسینه میزنی مطمئن باش که اسلام ما از این خرافات و سلیقه
غیر مستقیم تو خورد نگردد ، و خوش بخت مسلمین ما که از این
غوغاها و کلمات متناقضه تو متحیر و سرگردان نمانند ، فقط چیزیکه
هست چون حبّ نوع پرستی در آنان است برای نایبائی و گمراهی تو
قدری متأسف و متأثرند ؛ زیرا هر مسلمان مؤمنی از این وضعیت
ملالت آور قلبش جریحه دار گردد که چرا یکچنین کسی که متجاوز
از پنججاه سال است در بلاد مسلمین و میان مردمان اثنی عشری تعیش و
زندگانی کرده ، اکنون در آخر عمر بضاللت و گمراهی افتاده ؛ و برای
جلب توجه مردم همج الرعاع حقایق را با باطیل مخلوط کرده و در
صدد انکار عقاید امامیه و مسئله رجعت برآمده ؛ و گمان میکند که
تا بد زنده خواهد ماند ، و یا تصدیق و اعتراف بعقاید حق روزگارش را
تیره خواهد کرد ، آری

لمثل هذا يذوب القلب من اسف ان كان فى القلب ايمان واسلام
اگر کسی دارای ایمان و اسلام باشد برای تأسف و تأثر از
چنین کسی قلبش آب میشود ،
شنیده‌ام که بپیری کشیش دیر شدى

مبارك است عجب عاقبت بخیر شدى .
ای مرد مسلمان ؛ غلط و اشتباه کردی که گفتی : اسلام بااوضاع
کنونی دنیا و بااینهمه تشکیلات وسیع کنیسه کاملاً درمخاطره و قرآن
در معرض زوال است ، زیرا آن کسیکه عالم بهمه اشیاء است و قادر
برهر چیز بتوسط حضرت خاتم النبیین (ص) بما خبر داده ، دین مقدس
اسلام نه بااوضاع کنونی و نه باوضعیات دبروزی و فردائی یقیناً در
مخاطره نباشد ، و قرآن کریم همیشه باقی و برقرار است ،
(۹ : ۱۵) انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون یعنی بتحقیق ما فرو
فرستادیم قرآنرا ؛ و ما که قادر برهر چیزی میباشیم نگهبانیم آنرا .
ای بدبخت ، ای نایبنا ، ای کور بحقایق چگونه قرآن کریم در
معرض زوال است ، آیا باداشتن چنین نگهبانی احدی میتواند سدّ راه
پیشرفت اسلام شود ؛

بله ، اسلامیکه تو معتقد بآن هستی بدیهی است کاملاً درمخاطره
باشد ؛ و قرآنی را که تو تشریح مقاصدش کنی ، و مردم همج‌الرأع را
دعوت بوی نمائی در معرض زوال بوده و خواهد بود .

ای مرد مسلمان ؛ من یقین دارم که بالاخره بسبب گفتن این

سخنان و نشر این نوع از اباطیل دنیای خود را بیدبختی و ذلت و پریشانی خاتمه خواهی داد ، و در آخرت بعذاب و آتش الهی مبتلا خواهی شد ؛ مگر آنکه دست از این طریق باطل برداری و خویشتن را درجاده اعتدال تمرکز داده ، و قرآن کریم ما و سیره پیغمبر اکرا (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) و علما و پیشوایان اسلام و مذهب شریف امامیه را سرمشق گفتار و کردار خود قرار دهی تا از این خطر بزرگ نجات داده شوی ،

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی .

(۱۳: ۱۴) له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ، ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ، واذا اراد الله بقوم سوءً فلا مرد له وما لهم من دونه من وال یعنی برای خداوند است فرشتگان که بتعاقب یکدیگر در آیند آن کسی را که حافظ اقوال و افعال او باشند از پیش و پس وی ، و نگاه میدارند او را بفرمان خداوند بتحقیق که خداوند تغییر نمیدهد آنچه را که بگروهی باشد از عافیت و نعمت تاهنگامیکه آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند اخلاق جمیله را با اخلاق رذیله ، و اگر بخواهد خدا بگروهی عذاب و هلاکت را بسبب عصیان و نافرمانی آنان پس باز گرداندنی نیست او را ؛ و نباشد برای آن گروه بغیر از خداوند کسیرا که متولی امر ایشان شود و منع کند عذابرا از آنان ، یعنی

وقتیکه مستحق عذاب الهی شدید بسبب عصیان و تخلف باخلاق رذیله ، پس برای دفع عذاب چاره ای نیست شمارا مگر آنکه متوجه رحمت خداوند گردید تا عذاب را بر طرف گرداند .

ای مرد مسلمان ، تا اندازه ای معلوم شد که هزاران فرسخ از وادی علم و عمل دور افتاده ای ، ومع ذلك درصدد اصلاح دین و مذهب برآمده ای ؛ پس نبایستی انسان عاقل در مقام ابطال گفتار زشت تو برآید ، مگر برای بیدار کردن مردم عوام .

ای مرد مسلمان ، از این خرافات و باطایل تو معلوم شد که رائحه ای از علم و دانش استشمام نکرده ای و متخمر در جهل و نادانی هستی و این همه غوغائی که راجع بمعرفی دین مقدس اسلام برپا نموده ای ، همانا وسیله اعاشه و ارتزاق خویش قرار داده ای ، بنابراین سزاوار مقام مانبود که درصدد ابطال مهملات و اراجیف مانند تو بر آئیم ؛ ولی برای رفع شبهه از طبقه توده و یادآوری بفضل و دانشمندان وقت را مقتضی دانسته و این کتاب شریف را تألیف و منتشر نمودیم ،

عجب از لطف تو ای گل که نشینی باخار

ظاهراً مصلحت وقت در آن می بینی .

اسلام دین علم و حکمت است ،

مراد از علمی که مردم را تشویق و ترغیب بکسب آن
نموده اند کدام علم است ؟

ای مرد مسلمان ، سخن ما پیش از این در این بود که اسلام دنیا و آخرت را دو چیز متحد و مربوط بهم میداند ، و دنیا را مزرعه و طریق آخرت قرار داده ، و در جمیع تعالیمش بشر را بسعادت دنیوی و اخروی و آنچه را که وسیله ترقی مادی و معنوی است دعوت میکند ، و از اینجهت است که مردم را تشویق و ترغیب بکسب علم مینماید ، و باندازه ای در این باب سعی و جدیت دارد که میتوان گفت : اسلام دین علم و حکمت است ، زیرا هیچ کوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده که کسی مانند حضرت ختمی مرتبت (ص) و ائمه اطهار (ع) مردم را باین اندازه سوق بعلم و دانائی دهد ، و این دلیل بزرگی است که حضرت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در دعاوی حق خودشان نظری نداشتند جز سیادت و سعادت دنیوی و اخروی بشر را خواهان بودند ، لذا بانهایت جدیت بشر را بکسب علم و دانش تشویق و ترغیب مینمایند .

فی الکافی باسناده عن ابی عبد الله (ع) قال : قال رسول (ص)
طلب العلم فريضة على كل مسلم ، الا ان الله يحب بغاة العلم یعنی
در کتاب کافی باسناد خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آنحضرت
فرمود : رسول خدا (ص) فرموده طلب نمودن علم و دانش واجب است

بر هر مسلمان ؛ آگاه باش که بتحقیق خدا دوست میدارد طلاب علم و کسانی که اشتغال آنان بعلم و دانش دائمی است .

فی من لایحضره المفقیه باسناده ؛ قال ابو عبدالله (ع) العامل علی غیر بصیرة کالمسیر علی غیر الطريق لاتزیده سرعة المسیر به من الطريق الا بعداً یعنی در کتاب (من لایحضره الفقیه) باسناد خود از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که آنحضرت فرمود : عامل بر غیر بینائی و نادان مانند رونده از غیر طریق است که سرعت سیر چنین کسی در غیر طریق زیاد نکند و سود نبخشد او را مگر دوری .

فی کتاب جواهر السنیة عن علی بن الحسین (ع) قال : لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه ولو بسفک المہج و خوض اللجج ؛ ان الله تبارک و تعالی اوحی الی دانیال النبی (ع) ان امقت عییدی الی الجاهل المستخف بحق اهل العلم ، التارک للالتقاء بهم ، و ان احب عییدی الی التقی الطالب الثواب الجزیل ، اللازم للعلماء ، المتابع للمعلماء ، القابل عن الحكماء یعنی در کتاب (جواهر السنیة) از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت شده که آنحضرت فرمود : اگر میدانستند مردم که چه فوایدی است در تحصیل دانش البته طلب مینمودند آنرا و اگر چه بقدری طلب علم بر آنان رنج و مشقت داشت که جانهایشان در معرض خطر بود ، و یا بدریاهاروند و بر کشتی ها سوار شوند ، بدرستی که خداوند (تبارک و تعالی) وحی نمود بدانیال پیغمبر (ع) که دورترین مردمان از رحمت های من نادانی هست که مقام اهل علم را

کوچک بداند و سبک بشمرد و ترك كند اقتدای بآنان را؛ و محبوب ترین بندگان نزد من کسی است که صاحب تقوی و پرهیزگاری و طالب اجر و مزد باشد، و ملازمت با اهل معرفت دارد؛ و پیروی مردمان باحلم نماید؛ و قبول کند مواعظ و نصایح را از اهل حکمت.

راجع بکسب علم و دانش و تشویق و ترغیب مردم را بآن، روایات بسیار در کتب مفصله ذکر شده که نقل همه آنها در اینجا خارج از وضع تألیف کتاب و سبب طول دادن کلام باشد. پس برای نمونه همین چند روایت کافی است، ولی باید دانست که مراد از علمی که مردم را تشویق و ترغیب بکسب و تحصیل آن نموده‌اند کدام علم است؟ آیا علم شیادی است، نه، آیا علم فریب دادن مردم عوام است، نه، آیا علم مغالطه و اختلاط حقایق است، یا باطیل، نه، آیا علم الفاظ‌بافی است، نه، آیا علم باسامی ملت غرب و کلمات آنان است، نه، آیا علم بانکار عقاید حق و مسئله رجعت است؛ نه؛ پس کدام علم است؟ همانا علمی است که پیغمبر اکرم (ص) برای ما مردم متجاوز از هزار و سیصد سال پیش از این بیان کرده و سعادت دنیوی و اخروی بشر را بدانستن آن علم قرار داده.

فن الکافی باسناده عن ابی الحسن موسی (ع) قال: دخل رسول الله (ص) المسجد، فاذا جماعة قد اطافوا برجل، فقال ما هذا، فقيل علامة؛ فقال وما العلامة؛ فقالوا له اعلم الناس بانساب العرب و وقایعها و ایام الجاهلیة و الاشعار و العربیة؛ قال: فقال النبی (ص)

ذاک علم لایضر من جهله ولا ینفع من عامه ، ثم قال النبی (ص)
انما العلم ثلاثة : آية محكمة ، او فريضة عادلة ؛ او سنة قائمة ؛
وما خلاهن فهو فضل یعنی در کتاب کافی باسناد خود از حضرت
موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود : رسول خدا
(ص) داخل مسجد شد ، پس ناگاه دید گروهی دور بک مردی اجتماع
نموده اند ، فرمود چیست این ، پس پاسخ داده شد که این مرد (علامه)
وکسی است که علم و دانش او بسیار است ؛ حضرت فرمود : علامه چیست
گفتند ، او داناترین مردم است بانساب عرب و وقایع آنان و روزهای
جاهلیت و اشعار و عربیت آن زمان ، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)
فرمود : پس حضرت رسول خدا (ص) فرمود : آن علمی است که ضرر
و زیان نرساند جاهل و نادان بآن را و نفع و سودی نبخشد به عالم و دانای
بآنرا ؛ پس از آن فرمود : علم حقیقی و علمی که زیان رساند جاهل
بآنرا و سود بیند عالم بآن ، همانا منحصر است باین سه علم : آیه محکمه
(که مراد از آن اصول عقاید است) و فريضة عادلة ، (که مراد از آن علم
اخلاق است) و سنة قائمة (که مراد از آن علم احکام و مسائل حلال
و حرام است) و ماسوای این سه علم ، علم حقیقی نیست ، بلکه یکنوع
فضل و مزیتی است عالم آنرا .

خلاصه ، خداوند متعال درباره علما و دانشمندان میفرماید :

(۱۲: ۳۹) امن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه ؛ قل هل یتوی الذین یعلمون والذین

لا یعلمون ؛ انما یتذکر او لو الالباب یعنی آیا چنین کافری بهتر است یا آن کسیکه او فرمان بردار است که ایستادگی دارد بوظایف بندگی در ساعتهای شب ، سجده کننده است خدای را و ایستاده در نماز و میترسد از عذاب آخرت و امید دارد رحمت پروردگار خود را ، بگو ای محمد (ص) آیا برابر باشند آنان که دانا هستند معالم توحید را و آنان که ندانند یگانگی حق را ، جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلائل قدرت ؛ خداوند عقول و خردها .

و آنان را در مقام ستایش خداوند ؛ در عداد ملائکه مورد تجلیل قرار داده ،

(۱۶: ۴) شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائماً بالقسط ؛ لا اله الا هو العزيز الحكيم یعنی گواهی داد خدا اینکه نیست معبودی مگر او ، و ملائکه و علما حاضر و قائم اند بعدل در ادای شهادت ؛ نیست معبودی مگر او که غالب بر هر چیز است و محکم کار . و مقامات شریفه و درجات عالیها را بعلمها و خداوندان دانش وعده داده :

(۱۴: ۵۸) یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تمسحوا فی المجالس فامسحوا یمسح الله لکم ؛ و اذا قیل انشروا فانشروا یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات ، والله بما تعملون خبیر یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چون گفته شود شمارا که جای فراخ کنید در مجلسها ، پس جای گشاده کنید بر مردم ؛ گشاده گرداند خدا

برای شما در قبر یادربهشت ؛ و چون گفته شود شمارا که برخیزید پس برخیزید ، بالا میبرد خدا درجات آنان را که ایمان آوردند از شما و آنانرا که داده شده اند علم باایمان ؛ و خدا بآنچه میکنید دانا است . ما اگر بخواهیم همه آیات شریفه قرآن کریم و اخبار مرویه از حضرات معصومین (ع) را ، راجع بکسب علم و اهمیت داشتن علمارا ذکر کنیم سزاواراست يك کتاب علیحده ای در این باب تألیف نمائیم ، پس در اینجا تا این اندازه میگویم : در شرافت و عظمت علم همین قدر بس است که حضرت خاتم النبیین (ص) باینکه عالم بجمیع علوم و حقایق سموات و ارضین بوده ؛ مع ذلك مأمور بخواستن ازدیاد علم میشود ؛

(۴۰ : ۱۱۳) فتعالی الله الملك الحق ؛ ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه ؛ و قل رب زدنی علماً یعنی پس بلند است مرتبه خداوند که پادشاه برحق است ؛ و شتاب مکن ای پیغمبر (ص) بخواندن قرآن پیش از اینکه برسد بسوی تو وحی آن ، و بگو ای پروردگار من زیاد کن و بیفزای مرا علم و دانش .

این فرمان الهی به پیغمبر اکرم (ص) یکنوع سرمشقی است برای بشر که باید در کسب علم و کمال و توسعه آن بکوشند ؛ و بالاخص مردم مسلمان و پیروان جمعیت وسط و خیر امت که باید لواای علم را بر دوش کشند و ترویج از علم کنند و حمایت از معارف نمایند و در صدد نشر حقایق اسلام و تعالیم و قوانین آن برآیند تا سایر طبقات مردم از آنان تعلیم گیرند ،

چوهست آب حيات بدست تشنه ممير
فلا تمت و من الماء كل شيء حي.

قرآن کریم بشر را از پیروی نمودن

غیر معلوم منع نمیکند، ما در اعتقاد بر رجعت از پیروان غیر معلوم نیستیم، قرآن کریم قرین با حکمت قرار داده شده؛ مادر مسئله رجعت حکمت و ادله و براهین قطعیه را اولین وسیله دعوت خود قرار میدهم؛ اسلام تحریم شرک بخداوند را مقید میکند بنداشتن علم و برهان؛ قرآن کریم از مشرکین برهان میطلاید؛ نمونه ای از الفاظ بدون معنی.

مرد مسلمان؛ در هر جائیکه سخن گفته آیات چندی از قرآن کریم خوانده؛ و من نمیدانم مقصودش از قرائت نمودن این آیات چیست؛ اگر مقصدی نداشته و فقط خواسته قرآن بخواند؛ بدیهی است که قرائت قرآن بهترین ادکار و بسیار کار نیکوئی است؛ و اگر خواسته امر را بر مردم عوام مشتبه نماید و این آیات را هم راجع بانکار مسئله رجعت برای آنان دلیل قرار داده (چنانکه یکی از ایشان در چند روز

بیش بمن گفت : شنیده‌ام مرد مسلمان هزاران آیات و اخبار آورده باینکه اعتقاد بر جعب باطل است) و برای اهل فضل و علم و دانش مقدمه دانسته ، ما مطلب را تا اندازه‌ای روشن میکنیم و همه آن آیات را نقل کرده و ترجمه مینمائیم تا عوام الناس بدانند و اهل علم متذکر شوند باینکه این آیات بهیچوجه ربطی بمسئله رجعت ندارد ، دلیل و یا مقدمه برای انکار آن نباشد ؛ بلکه آیات شریفه قرآن کریم را با بعض مفردات علمیه که آنهم از اهل فضل شنیده و با کلمات متناقضه خویشتمن مخلوط کرده و از همه آنها با خاطری پر از غفلت و پریشانی ؛ بطلان رجعت را استفاده نموده و در میان مردم هیچ الرعاع در مقام افاده برآمده ، بنابراین بر من ایرادی نیست که چرا برخلاف سیره مؤلفین در تدوین و تألیف این کتاب رفتار نموده‌ام ، زیرا ما میخواهیم بر طبق آنچه را که مرد مسلمان گفته سخن گوئیم و اگر چه غیر مربوط با هم باشد تا مغالطات او معلوم گردد ، و کلمات متناقضه وی آشکار ؛ لذا میگویم : ای مرد مسلمان ؛ قرآن کریم بشر را از بیروی نمودن بآنچه را که معلوم نیست از گفتار و کردار منع میکند ؛

(۱۷ : ۳۸) وَلَا تَقْفِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ، اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَافْتِقَادَ كُلِّ اُولٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی و متابعت مکن و از پی مرو چیز را که نیست تورا بآن دانائی (یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو ؛ پس تازدانی مگو دانستم ، و تازدیدی مگو دیدم ، و تا نشنوی مگو شنیدم) بتحقیق که گوش و چشم و دل هر يك از اینها باشد پرسیده شده

« یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما چه معامله کرده باشما ؛ و باز گوش سؤال کنند چه شنیدی و چرا شنیدی ؛ و از چشم پرسند چه دیدی و چرا دیدی ؛ و از دل پرسش نمایند چه دانستی و چرا دانستی » .

آری، چنین است ، اگر انسان پیروی غیر معلوم نماید ، هراینه مسئول است ، اما در مسئله رجعت و اعتقاد بصحت آن مسلم است که ما امامیه از پیروان علم هستیم ، زیرا قریب یکصد جلد کتاب دیدیم که اکابر و بزرگان علمای اثنی عشری (که متهم باغراض باطله نیستند) آنها را تألیف کرده و همه آنان اعتراف بصحت آن نموده اند و هیچکدام باخباریکه در کیفیت این مسئله وارد شده استدلال نکرده ، بلکه آنها را تأییداً برای مدعای خویش نقل نموده اند ، پس اگر در این مقام اعتماد کنیم بقول امثال مرد مسلمان و برادران وی که گفته اند : این مسئله در بعض از کتابهای غبار آلوده مستور بوده و حال بر ملا شده و یا اینکه از عقاید طایفه غلاة است ، همانا پیروی غیر معلوم کرده ایم ، و بدین سبب گوش و چشم و دل ما در روز قیامت مشغول خواهد بود . ای مرد مسلمان ، قرآن کریم کفار را برای اینکه پیروان غیر معلوم و گمان بوده اند توبیخ میکند ،

(۲۹ : ۵۳) و ما لهم به من علم ؛ ان يتبعون الا الظن ؛ و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً یعنی و نیست ایشانرا آنچه میگویند دانشی ؛ متابعت نمیکند در گفتار خود مگر گمان را ؛ و به تحقیق گمان بی نیاز نمیکند

از سخن حق چیز را، یعنی حق را جز به علم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حق اعتباری نباشد.

(۴: ۱۵۶) و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله ؛ وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم ، وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ، ما لهم به من علم الا اتباع الظن ، وما قتلوه يقيناً ، بل رفعه الله اليه ، وكان الله عزيزاً حكيماً یعنی و قول یهودان اینست که ما کشتیم حضرت مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را ، و نکشتند او را و بدار زدند ویرا ، ولیکن مشتبّه شد برایشان ، و بدرستی که آنان که اختلاف کردند در عیسی ؛ هر آینه در شک و گمان بودند از قتل او ، نیست برای یهودان بعیسی و قتل او دانشی مگر پیروی نمودن گمان ، و نکشتند عیسی را بر راستی بلکه خداوند او را بمحل کرامت خویش بالا برده است و خداوند غالب است در آنچه را که خواهد و درستکار .

(۱۰: ۳۷) وما يتبع اكثرهم الا ظناً ، ان الظن لا يغني من الحق شيئاً ، ان الله عليهم بما يفعلون یعنی و پیروی نمیکنند بیشتر از کفار مکر گمان را (که منشأ آن خیالات واهی و قیاسات فاسده است) . بتحقیق که گمان بی نیاز نکر داند کسیرا از حق چیز را (یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود) بتحقیق که خداوند دانا است بآنچه را که ایشان میکنند (از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان) خلاصه ، ما در اعتقاد بر رجعت از پیروان غیر معلوم و ظن و گمان نبوده و نیستیم ، بله ، اگر بسبب گفتن یکی دو نفر مانند احمد امین

مؤلف کتاب ؛ فجر الاسلام ، که همه آنان معلوم النسب هستند اعتراف کنیم عدم صحت آنرا ، و چشم بیوشیم از آنچه را که مثل شیخ صدوق و شیخ مفید ؛ و شیخ طبرسی ؛ و ملا محسن فیض کاشانی ، و علامه مجلسی و سایر علمای امامیه ؛ (رحمهم الله) در باب صحت این عقیده حقه قرموده اند ، همانا متابعت غیر معلوم وطن و گمان ، بلکه متابعت چهل محض نموده ایم ، و مشمول توبیخ و سرزنش حق (سبحانه و تعالی) خواهیم شد ،

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن
مزن بی تأمل بکفتار دم نکو کو اگر دیر گوئی چه غم
بیندیش و آنکه برآور نفس از آن بیش بس کن که گویند بس
بنطق آدمی بهتر است از دواب دواب از تو به گر نگوئی صواب .
ای مرد مسلمان ، خداوند بهر کس حکمت داد دارای خیر کثیر
و همه کمالات و فضایل گردید ،

(۲ : ۲۷۴) یؤتی الحکمة من یشاء ، و من یؤتی الحکمة فقد اوتی
خیراً کثیراً ، و ما ینکر الا اولوا الالباب یعنی میدهد خداوند
حکمت و دانش را بهر کس که میخواهد و کسیرا که حکمت میدهد .
پس بتحقیق داده شده است اورا نیکوئی بسیار ، و بند نمیگیرند مگر
صاحبان عقول صافیه .

در اینجا میگوییم : سیاس و ستایش آن خدائیرا سزا است که نعمت
حکمت را بآموخت و بهمین جهت جمیع عقاید حقه امامیه و مسئله

رجعت را پس از تدبر و تفکر در صحت آنها از روی حکمت و درست کاری تصدیق مینمائیم.

ای مرد مسلمان ، هر چیزیکه خداوند (جل شأنه) به حضرت خاتم النبیین (ص) وحی کرده بعنوان حکمت معرفی نموده ،

(۱۷ ، ۴۱) ذَلِكَ مِمَّا وُحِيَ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ، وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا یعنی آن احکام مذکوره از چیزیهست که وحی کرده است بتو پروردگار تو از حکمت، و فرا مگیر با خدا دیگری را که شرک آوری باو ؛ پس انداخته شوی در دوزخ در حالتی که ملامت کرده شده باشی و دور گردایده شوی از رحمت خدا .

ای مرد مسلمان ، قرآن کریم نیز قرین حکمت قرار داده شده ؛ (۴ : ۱۱۳) وَأُولَا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَائِفَةً مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ، وَهُمْ يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ؛ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا یعنی واگر نبود فضل و بخشایش خدا بر تو هرآنکه قصد کرده بودند گروهی از آنان که تو را گمراه کنند ، و در گمراهی نمایند از اندک مگر نفسهای خود را ، و زبان نمیرسانند تو را بهیچ چیز ، و فرو فرستاد خدا بر تو قرآن و حکمت را و تعلیم داد تو را چیزبرا که نبودی که بخودی خود بدانی ، و فضل خدا بر تو عظیم و بزرگ است .

(۲ : ۶۴) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ . وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفَى ضَلَالٍ

همین یعنی اوست آن کسیکه برانگیخت در میان ناخواندگان و ناویسندگان فرستاده‌ای از ایشان که میخواند برای اینان آیات آن خدایا و پاک میسازد آنان را از نجاست کفر و خبیث عقاید و سوء اخلاق، و میآموزد اینان را قرآن و حکمت و احکام شریعت و اگر چه بودند این گروه پیش از بعثت پیغمبر در گمراهی روشن که آن شرک بود و متاعت زمان جاهلیت ،

پس ما چون پیروان قرآن کریم هستیم ، آنچه را در باب صحت رجعت گفته و میگوئیم قربن با حکمت و ادله و براهین قطعیه است .
ای مرد مسلمان ، حضرت خاتم الانبیاء (ص) از جانب رب العالمین (جلّت عظمته) مأمور میشود که حکمت نیکو را با يك زبان آرام اولین وسیله دعوت و تبلیغ خود قرار دهد ،
(۱۶ : ۱۲۶) ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ، ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين یعنی بخوان ای محمد (ص) خلق را براه پروردگار خود بحکمت (و سخن محکم و دلیلی که حق را ثابت کند و شبهه زایل) و به پند نیکو ، و جدال و مباحثه کن بطریق و راهیکه آن راه نیکوتر است ، بتحقیق که پروردگار تو اوست دانایتر بکسیکه گمراه شده از راه حق و اوست دانایتر براه یافتگان .

پس ما چون باید در جمیع گفتار و کردار پیروان همین پیغمبر اکرم (ص) باشیم ؛ لذا در باب صحت رجعت حکمت و ادله و براهین

قطعیه را بایک زبان بس شیرین ودل چسب اولین وسیله دعوت خود قرار میدهم ، وجهال باین عقیده حقه را تبلیغ می نمائیم ، سعی ناکرده در این راه بجائی نرسی
مزد اگر میطلبی طاعت استاد بیر .

ای مرد مسلمان ؛ اسلام علم را باندازه ای عظمت و اهمیت داده که تحریم شرك بخداوند را مقید بنداشتن علم میکند ، و نهی کرده انسانرا از اطاعت پدر ومادر ؛ در صورتیکه آنان امر کنند اورا بشرك بخداوند ؛ با اینکه علم ودانشی نیست اورا در این مقام ،

(۷: ۳۹) ووصینا الانسان بولدیه حسناً ؛ وان جاهدك لثرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما ، الی مرجعكم فانبکم بما ڪتم تعملون یعنی وامر نمودیم انسانرا بر پدر ومادر بنیکوئی ؛ واگر کوشش نمایند پدر ومادر و جدال کنند باتو تا شرك آوری بمن چیزیرا که نیست تورا بالو هیت وخدائی آن دانشی ؛ پس فرمان میر ایشانرا که باز گشت شما بسوی من است ؛ پس بیا گاهانم شما را بآنچه که هستید و میکنید .

پس از اینجهت است که ما چون علم بصحت کلمات منکرین رجعت نداشته ، بلکه بدلیل عقل ونقل از قرآن کریم واعتراف و تصدیق همه علمای امامیه وبعض از عامه وحکما وفلاسفه اثنی عشریه ؛ علم برخلاف آنها داریم ؛ لذا اباطیل و موهومات آنانرا مورد قبول قرار نمیدهم .

و در جای دیگر از قرآن کریم تحریم شرك بخداوند را مقید
بنداشتن برهان میکند،

(۷: ۳۱) قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم
والبغی بغیر الحق ، وان تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطانا ؛ وان
تقولوا علی الله مالا تعلمون یعنی بگو ای محمد (ص) بمشرکین ؛
جز این نیست که حرام کرده پروردگار من فواحش و گناهان کبیره
را ، آنچه پیدا است از آنها ، « چون کفر » و آنچه پنهان است « چون
نفاق » و نیز حرام کرد گناهی را که برآن حد مقرر نیست ، و حرام
نمود ستمکاری بناحق را ، و حرام کرد اینکه شرك آورید بخدا و
شريك قرار دهید در عبادت او چیز را که نفرستاده است پیرستش
او حجت و برهانی ، و حرام کرده است که بگوئید برخدا بدروغ و
افترا آنچه را که نمیدانید .

مستفاد از ظاهر آیه شریفه واستدلال منکر رجعت بآن اینست
که بدون برهان گفتار و کردار احدی مقبول نیست ؛
آری چنین است ، اما مسئله رجعت را که ما معتقدیم ، نزد همه
عقلا و دانشمندان مورد قبول واقع گردد ، زیرا برهان عقل استحاله
آنها انکار کنیم و امکان آنها اثبات ؛ و برهان نقل و اعتراف جمیع
علمای امامیه « رضوان الله تعالی علیهم » وقوعش را .

ای مرد مسلمان ، ببین اسلام تاجه اندازه علم و برهان را اهمیت
میدهد که در مسئله شرك بخداوند ؛ باینکه معلوم البطلان است ،

مع ذلك منع از چنین چیز را مقید بنداشتن علم و برهان میکند ؛ پس از اینجا معلوم میشود که میخواهد بپیش بفهماند : منشأ ایمان و اعتقاد بهر چیزی باید علم و برهان باشد ؛ و بدون راهنمایی این هردو نباید چیز را بآن ایمان و اعتقاد داشت ؛ بنابراین نباید ما **کور کورانه** خلوت دل را که جایگاه الهی و تعالیم اسلامی است گذرگاه موهومات و خرافات منکرین رجعت قرار دهیم ؛ باینکه علم و برهان نیست ایشان را مگر قول یکی دو نفر یا زیاده از مخالفین امامیه که آنهم مکرر گفته و میگوئیم : آنان معلوم النسب هستند .

ای مرد مسلمان ، قرآن کریم در ضمن محاجه حضرت ابراهیم (ع) با قومش حکایت میکند که آنحضرت قومش و کسانی را که بدون برهان برای خداوند شریک قائل شده بودند توبیخ و مذمت میکند ، (۸۱:۶) و کیف اخاف ما اشرکتکم ولا تخافون انکم اشرکتکم بالله مالم ينزل به عليكم سلطانا ؛ **فای الفرقین احق بالامن ان کتم تعلمون** یعنی و چگونه ترسم از آنکه شریک قرار دادید از جمادات و نمیترسید شما که بخدا شرک آورید چیز را که نفرستاده است خدا بشریکی آن بر شما کتابی یا حاجتی غالب ، پس از این دو گروه موحدین و مشرکین کدام یک سزاوارترند بایمن بودن ؛ پس مرا جواب دهید اگر هستید دانایان .

ای مرد مسلمان ، قرآن کریم در مقام تهدید مشرکین است که وعید بر شرک را مقید بنداشتن برهان مینماید ، (۱۱۷:۲۳) **ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به ، فانما حسابه عند ربه ؛ انه لا يفلح الكافرون** یعنی هر کس بخواند و پرستش

نماید باخدای بحق خدای دیگری را ، نیست برهان و دلیلی اورا بآن خدا ؛ پس جز این نیست که حساب و جزای عمل چنین کسی نزد پروردگار اواست ؛ بدرستی که کافران رستگار نیستند .

شرك بخداوند با اینکه بدیهی البطلان است ؛ مع ذلك خداوند مشرکین را بسبب نداشتن برهان تهدید کرده ، و عذاب دنیا و آخرت را برای آنان مقرر داشته ؛ بنابراین چون منکر رجعت برهان و دلیلی بر مدعای خود ندارد سزاوار است بتهدید و مستحق عذاب الهی را .
ای مرد مسلمان ، دین مقدس اسلام نسبت ببرهان تا اندازه ای عظمت و اهمیت داده که حقیقتاً میتوان گفت : اسلام دین برهان و حجت است ، چنانکه قرآن کریم هم آنرا بنام برهان معرفی کرده ،
(۱۷۴ : ۴) یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم ؛ و انزلنا الیکم نوراً مبیناً یعنی ای مردم بتحقیق آمد برای شما برهان و حجتی از پیش پروردگار شما (که او حضرت مصطفی «ص» است یا معجزات و دین او) و فرستادیم برای شما نور ظاهر (که آن قرآن کریم است) .
و از اینجهت است که پیروان همین اسلام و بالاخص فرقه امامیه نسبت ببرهان کاملاً اهمیت میدهند و عقاید حق و مسئله رجعت را از روی برهان و ادله عقلیه و نقلیه بمردم ابلاغ مینمایند .

ای مرد مسلمان ؛ قرآن کریم پس از اقامه برهان عقلی برای اثبات توحید و بطلان شرك از مشرکین برهان میطلبد ،
(۲۱ : ۲۲) لو کان فیهما الهة الا الهة لفسدتا ؛ فسبحان الله رب العرش

عما یصفون (۲۳) لا یستل عما یفعل وهم یستلون (۲۴) ام اتخذوا من دونه الهة؛ قل هاتوا برهانکم؛ هذا ذکر من معی؛ و ذکر من قبلی؛ بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون یعنی اگر بودی در آسمان و زمین خدایان که تدبیر امور کنند غیر از خدای بحق؛ هر آینه فاسد و تباه شدی آسمان و زمین و نظام کارها درهم شکستی؛ پس منزله است خدائی که پروردگار عرش است از آنچه وصف میکنند او را از فرا گرفتن زن و فرزند، پرسیده نشود خدا از آنچه را میکند و همه بندگان پرسیده شوند از آنچه را که میکنند، زیرا مملوک اند و مملوک را چاره‌ای نیست جز آنکه حساب اقوال و افعال خود را بامالک راست کند، آیا فرا گرفتند بجز خدا، خدایانی را، بگو ای محمد (ص) بیاورید برهان و دلیل خود را بر اتخاذ الهه بدون خدای بحق و این است ذکر و یاد کردن کسیکه بامن است (یعنی قرآن) و یاد کردن کسیکه پیش از من بوده (یعنی سایر کتب آسمانی) پس نظر کنید در آن و تأمل نمائید؛ بلکه اکثر و بیشتر از آنان نمیدانند حق را؛ پس ایشان اعراض کنندگانند از خدا و متابعت از رسول او.

و نیز در جای دیگر پس از بیان ادله توحید از مشرکین برهان مطالبه مینماید:

(۲۷: ۶۵) امن یدعوا الخلق ثم یعیده؛ و من یرزقکم من السماء والارض؛ ءاله مع الله؟ قل: هاتوا برهانکم انکم صادقین یعنی (آیا چیزیرا که بآن شرك میآورند بهتر است یا خدای بحق و)

مفاسد جامعه و امتیاز حقایق از خرافات برآمده) بیان کرده؛ در صورتی که همه میدانیم: مرحوم شیخ ابوعلی سینا از فقهای بزرگ سنت و جماعت نیست؛ و کتاب حلیۃ المتقین از تألیفات مرحوم مجلسی است؛ و مرحوم ملا صدرا، شیرازی است؛ نه همدانی؛ و کتاب معراج السعاده از تألیفات آن بزرگوار نباشد؛ و بعلاوه گفتن در سفر پنجم از اسفاد اربعه؛ صحیح نیست؛ و دیگر اینکه مرحوم کفعمی را از جمله علمای اصول فقه و متبحر در این فن دانستن غلط است؛ و کتاب شرح لمعه از تألیفات مرحوم شهید ثانی است؛ و دیگر اینکه هیچیک از اینان نفرموده اند که کتاب وسائل الشیعه از تألیفات علامه حلی است؛ بلکه از تألیفات مرحوم شیخ حرّ عاملی است؛ بعلاوه این کتاب در سنه سی و پنج هجری تألیف نشده؛ و سنه سی و پنج هجری هم مطابقت ندارد سنه دوهزار و دویست میلادی را؛ مضافاً؛ در آن کتاب چنین کلماتی از معصوم (ع) نقل نشده و دیگر اینکه ترجمه آن غلط و اشتباه است؛ راستی انسان عاقل و دانشمند متحیر است که کدام یک از این باطیل و سخنان مرد مسلمان را که از ابن قبیل است تصحیح نماید؛ نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد.

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان

تاسیه روی شود هر که دراو غش باشد.

خداوند (جلّ شانه) حضرت ابراهیم (ع) را

مورد تمجیدش قرار میدهد و آئین او را نیکوترین آئین های دنیا میداند ، ما پیروان ملت حنیف حضرت ابراهیم (ع) دارای آئینی هستیم که با برهان و دلیل تأسیس شده ، دین ما دین عقل و فکر و علم و حکمت و آئین برهان و حجت میباشد؛ دین و آئین ما راهنمای متقین و پرهیزکاران است .

ای مرد مسلمان ؛ خداوند (جلّ شانه) برای اینکه حضرت ابراهیم (ع) با دلیل و برهان اساس بت پرستی را منقرض نموده، در ذیل نقل همان براهینی که در مقابل مشرکین اقامه کرده بود مورد تمجیدش قرار میدهد ،

(۶: ۸۳) و تَاك حِجَّتِنَا آتِنَاهَا اِبْرٰهِيْمَ عَلٰی قَوْمِهِ ، نَرَفَعُ دَرَجَاتِ مَنْ نَشَاءُ ، اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ يَعْنٰی و آنچه گذشت از استدلال بر قوم خود حجت و برهان ما بود که دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گرفت بآن بر قوم و گروه خود ، بالا میبریم درجات و پایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت ، بتحقیق که پروردگار تو درست کار است و دانا باستحقاق و استعداد هر کس .

ما در این مقام میگوئیم: سپاس و ستایش آن خدائیرا سزااست

که قادر است بر هر چیز وزنده نمودن مردگان را در دنیا و اگر چه برخلاف اصل ثابت در عالم ملک و طبیعت باشد ، چنانکه صریح قرآن کریم خبر میدهد باینکه مردگان بسیاری را درامم گذشته دنیا بر گردانید ، و حکیم است یعنی کارهای او همه از روی حکمت و مصلحت و درست کاری است ، و عالم است یعنی دانا است بگفتار و کردار کفار و منافقین و منکرین حقایق و مسئله رجعت ، و نیز میگوئیم : پرستش ، آن خدائیرا سزاوار است که عطا فرمود بما قوه قاهره برهان و دلیل را تادعوت کنیم مردم را بعقاید حق امامیه و مسئله رجعت ؛ و درجات شامخه و مقامات رفیعها را جزای عمل ما قرار داد ، و خلف نمیکند در آنچه را که وعده داده ،

(۴: ۷) ان الله لا یخلف المیعاد ،

یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از او خصم بدام آمد و معشوقه بکام.
ای مرد مسلمان؛ قرآن کریم آئین و طریقه متقنه حضرت ابرهیم
(علیه السلام) را که بابرهان و دلیل تأسیس شده نیکوترین آئین های
دنیا میداند ،

(۴: ۱۲۴) ومن احسن دینا ممن اسلام وجهه لله وهو محسن ، و اتبع
ملة ابرهیم حنیفاً ؛ و اتخذ الله ابرهیم خلیلاً یعنی و کیست نیکوتر
دینش از کسیکه تسلیم نمود خود را و متوجه ساخت خویش را برای
خدا و حال آنکه او است نیکوکننده ، و متابعت کرد ملت و دین

حنیف ابراهیم (ع) را ، و فرا گرفت خدا ابراهیم (ع) را دوست .
 و از این جهت است که حضرت رسول اکرم (ص) مأمور میشود
 که آئین خود را بعنوان آئین حضرت ابراهیم (ع) معرفی نماید ،
 (۶: ۱۶۲) قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم : دینا قیما ملة
 ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین یعنی بگو (بقوم خود که تفرقه
 در دین افکنده اند) بدرستی که راه نموده است مرا پروردگار من براه
 راست که دین یابنده درست است و آن ملت و دین ابرهیم است ، در
 حالتیکه ابرهیم از همه دینها بدین حق مایل بود ؛ و نبود ابرهیم از
 مشرکین یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری .

و ما را نیز پیروی همان ملت حنیف و طریقه مستقیمه حضرت
 ابرهیم (ع) که بابرهان و حجت است امر میفرماید ؛
 (۳: ۸۹) قل : صدق الله فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا ، و ما کان
 من المشرکین یعنی بگو بخدا راست گفت (و سخن یهود دروغ بود)
 پس متابعت کنید دین و کیش ابرهیم را در حالتیکه مایل بود بدین حق ؛
 و نبود از شرک آورندگان .

در اینجا میگوئیم (الحمد لله) ما پیروان آئین و ملت حنیف
 حضرت ابرهیم (ع) دارای آئینی هستیم که بابرهان و دلیل تأسیس
 شده ؛ پس در دعوت مردم بعقاید حقّه خود و مسئله رجعت آنچه را
 که گفته و میگوئیم همه از روی ادله و براهین قطعیه است ، و در اعتراف
 بآنها برای احدی اکراه و اجباری نیست ، بلکه قضاوت هر یک را

بعده عقول آنان وامیگذاریم، و از این جهت است که بصدای رسا میگوئیم: آئین ما امامیه بهتر و نیکوترین آئینهای ملل مختلفه دنیا و فرق متشتمه مسلمین است، و فرقه ناجیه (که در کتاب خصال شیخ صدوق «علیه الرحمه» مذکور است):

عن علی بن ابیطالب «ع» قال سمعت رسول الله «ص» يقول: ان امة موسى «ع» افرقت بعده علی احدى و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیه و سبعون فی النار و افرقت امة عیسی بعده علی اثنتین و سبعین فرقة، فرقة منها ناجیه و احدى و سبعون فی النار، وان امتی ستفرق بعدی علی ثلاثة و سبعین فرقة؛ فرقة منها ناجیه، و اثنا و سبعون فی النار یعنی حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود: بدرستی که امت موسی (ع) پس از او دسته دسته شدند بهفتاد و یک دسته، یکی از آنها فرقه ناجیه بودند؛ و نجات ورستگاری برای آنان بود؛ و هفتاد دسته دیگر در آتش معذب و هلاک گردیدند، و امت عیسی (ع) پس از او متفرق گشتند بهفتاد و دو فرقه؛ یکی از آنها فرقه ناجیه بودند؛ و هفتاد و یک فرقه در آتش، و بدرستی که امت من دسته دسته میشوند بعد از من بهفتاد و سه دسته، یکی از آنها فرقه ناجیه است، و هفتاد و دو فرقه در آتش) همانا؛ ما هستیم، زیرا دین ما دین عقل و فکر و علم و حکمت و آئین برهان و حجت است، دینی است که عقاید حق آن که از جمله آنها مسئله رجعت است، بر روی دو پایه عقل و علم قرار گرفته، و دایره تعالیم مقدسه آن از روی حکمت

و برهان تشکیل داده شده است ، پس چنین دینی تصدیق آن بعهدہ عقلا و علما خواهد بود ؛ چنانکہ قرآن کریم میفرماید ،
 (۶۰ ، ۴۴) و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک
 هو الحق ، و یهدی الی صراط العزیز الحمید یعنی و میداند آنانکہ
 داده شدہ اند علم ، و عالم هستند آن چیز را کہ فرو فرستادہ شدہ است
 بسوی تو از پروردگار تو کہ اوست درست ، و راه مینماید براہ خداوند
 غالب و ستودہ .

بنابر این نباید متأثر بود از اینکہ یکی از عوام الناس کہ برای
 ارتزاق و تعیش چند روز زندگانی موقتی ، در مقام انکار حقایق و اسرار
 این آئین مقدس برآمده ، و با یک نظر بی قیدی بوی میگیرد ، و بدین
 سبب خویشان را در دریاہای پر خطر مستغرق نماید ، و خود را از نعمت
 کشتی نجات این آئین پاک محروم گرداند ، زیرا این دین متوجہ
 کسانی نیست کہ قلب و چشم و گوش خود را با مہر چہل و خود پرستی
 و خود بینی و تقلید از مخالفین و تعصب جاہلانہ مہر کرده . و دیدہ
 بصیرت خویش را در زیر پردہ تاریک نادانی مستور نمودہ کہ ؛

(۵ : ۴) ان الذین کفروا سواء علیہم ءانذرتہم ام لم تنذرہم لا
 یؤمنون (۶) ختم اللہ علی قلوبہم و علی سمعہم و علی ابصارہم
 غشاوة ؛ ولہم عذاب عظیم یعنی بتحقیق آنان کہ کافر شدند ؛
 یکسان است برایشان اگر بیم کنی و بترسانی آنانرا از عذاب یا آنکہ
 ترسانی ؛ ایمان نیاورند ، مہر کردہ است خدا بر دلہای ایشان و بر گوشہا

و چشمه‌هایشان پوششی ، و برای آنان است عذاب بزرگ ،

دین و آئین ما راهنمای متقین و پرهیزکاران است ؛ و کسانی که خویشتن را از قید تعصب جاهلانه و تقلید در عقاید ، و دیگر پرده‌های نادانی آسوده نموده ؛ و با آزادی فکر متوجه آیات و صنایع قدرت الهی شده که در نتیجه بغیبت و باطن حقایق و اسرار که از جمله آنها مسئله رجعت است ایمان می‌آورند ،

(۴ : ۱) ذلک الكتاب لاریب فیه ، هدی للمتقین (۲) الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم یشقون یعنی آن کتابی که در کتب متقدمه وعده داده بودیم این کتاب (قرآن کریم) است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست ، و راه‌نماینده بحق است متقین و پرهیزکاران را که آنان ایمان می‌آورند بغیب و باطن حقایق و اسرار ، و برپا میدارند نماز را ؛ و از آنچه را که ما روزی دادیم ؛ آنان انفاق می‌کنند .

ای مردم مسلمان ، در اینجا متوجه یکی از سخنان تو شدم که گفتمی : مسئله رجعت در کتابهای غبار آلوده مستور بوده که برخی آنرا بر ملا ساخته‌اند . پس از تو سؤال میکنم : کتاب تفسیر صافی که یکی از تألیفات مرحوم ملا حسن (فیض کاشانی) است آیا از همان کتابهای غبار آلوده است ، بانه ؛ اگر میگوئی : اینهم از جمله کتابهای غبار آلوده میباشد ؛ میگویم : پس چرا این کتاب را در ابتدای سخنان خود مدرک صحت آنها قرار داده‌ای ؛ و اگر میگوئی : این کتاب محترم

در تمام کتابخانها مطرح اظار علمای بزرگ و دانشمندان است؛ میگویم: پس ای بی انصاف بیا به بینیم در این کتاب در تفسیر الذین یؤمنون بالغیب راجع بر جعت چه میگوید ،

قال (علیه الرحمه) الذین یؤمنون بالغیب ، بما غاب عن حواسهم من توحید الله و نبوة الانبیاء و قیام القائم و الرجعة و البعث و الحساب و الجنة و النار و سایر الامور الاتی یلزمهم الایمان بها مما لا یعرف بالمشاهدة ؛ و انما یعرف بدلائل نصبها الله عز و جل علیه یعنی پرهیز کاران کسانی هستند که میگردند بغیب و بچیزیکه پنهان است از حواس ظاهریه آنان از قبیل توحید و یگانگی خدا و نبوت انبیاء و قیام قائم و رجعت و زنده شدن در قیامت و حساب در آن روز و بهشت و جهنم و سایر اموریکه لازم است آنانرا ایمان بآنها از چیزیکه شناخته نمیشود بدیدن ، بلکه شناخته میشود بدلائل و علاماتیکه نصب کرده آنها را خداوند بران .

خلاصه ؛ دین مقدس ما و قران کریم راهنمای آن مردمانی است که در زیر خیمه عقل و علم آرمیده اند و بوسیله دور بین ایمان که در دست دارند جمیع حقایق و غوامض نزد آنان مکشوف است ؛ ولی آن مردمیکه خود را در زیر پردهای نادانی و خود پرستی مستور نموده اند و عاجز اند از اینکه از محسوس و مرحله ظاهر قدمی بالاتر گذارند و دارای قلب آگاه و چشم بینا و گوش شنوا نیستند تا حقیقت مسئله رجعت را (که یکی از عقاید حقه امامیه است) درک کنند ، و یا چون

مردگان بی روح در گودال قبر مدفون اند ، آئین ها بطور کلی متوجه آنان نیست که :

(۲۷ : ۸۲) انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین (۸۳) وما انت بهادى العمى عن ضالتهم ان تسمع الاهن يؤمن بآياتنا فهم مسلمون یعنی بدورستیکه تو سخن نمیتوانی شنوای مردگانرا و نمیتوانی شنوای کرانرا بخواندن و آواز دادن چون برگردند در حالتیکه پشت گردانند (زیرا اگر کر نزدیک باشد انسان طمع میکند در اسماع و شنوای او ، و اما در صورتیکه کر ادبار کند و دور گردد قطع مینماید طمع خود را در شنوای او) و نیستی تو راه نمابنده کوران از گمراهی ایشان و نمیتوانی شنوای مگر کسیرا که ایمان آورد بآیتهاى ما ، پس آنان مسلمین و کردن نهاده گانند ،

معرفت نیست در این قوم خدا یا مددی

تا برم گوهر خود را بخریدار دگر .

گفتار منکر رجعت در بیان تاریخ کنیسه

وپيروان آن وجواب از آنها

آنچه از آیات قرآن کریم که منکر رجعت خوانده بود ؛ ما زیاده بر آن قرائت و ترجمه کردیم تا دانسته شود که این آیات دلالت بر بطلان رجعت ندارد ، و تا اندازه ای روشن نمودیم که از این آیات

مذکوره برای انکار رجعت نتیجه‌ای بدست نخواهد آورد ، پس آیا مقصودش از بیان تاریخ کنیسه چیست که خلاصه از آنچه را که در این مقام میگوید اینست :

بعد از ظهور مسیحیت در عالم ، کنیسه مجامع چندی بنامهای گوناگون تشکیل داده بود ، یکی از آن مجامع از یکده کشیشهایی که بانتخاب پاپ تعیین میشد تشکیل شده ، وظیفه‌اش تنها تفسیر توریة وانجیل بود ، چون کنیسه از نظر مذهبی برای همه مردم فهم کتاب مقدس را قائل نبود و از طرفی هم عقیده داشت احکام دین باید از راه تفسیر بدست بیاید ، لذا برای انجام این منظور مجمع مزبور را تشکیل داد ، احکامیکه از راه تفسیر انجیل و توریة از این مجمع بیرون میامد اتفاقاً بطور کلی موافق منافع کشیشها تمام میشد ؛ و در نتیجه کنیسه بطوری رونق گرفت ، قدرت و اعتبار کشیشها بجائی رسیده بود که تمام شئون مملکت را در زیر نفوذ خود درآورده بودند حتی نجبا و اشراف برای کسب شرافت و منافع مادی بانهایت افتخار داخل مشاغل مذهبی شده و عضویت کنیسه را اختیار میکردند ، مخصوصاً برای تحصیل تولیت املاک موقوفه بوسائل مخصوصی که کوچکترین آنها رشوه دادن بود متشبث میشدند ؛ خلاصه برای اینکه در سایه ارتکاب بهر گونه ظلم و جنایت تأمین زندگانی خود کرده باشند ، خویشان را در جرگه اعضاء کنیسه قرار داده و بصورت روحانی در می‌آوردند .

یکی دیگر از آن مجامع مجمعی بود که مأمور تفتیش کتب ضاله بود؛ کار این جمعیت نادان و بی سواد بجائی رسیده بود که کلیه کتب علمی و فلسفی را از لحاظ مذهبی در عداد کتب ضاله قرار داده آتش میزدند، نویسندگان و خوانندگان را پس از تکفیر بانواع شکنجه از قبیل قطعه قطعه کردن و زنده سوزاندن بقتل میرساندند.

یکی دیگر از آن مجامع محاکمی بود که مأمور تفتیش عقاید مردم بود؛ این محاکم مدتی در زمان جنگهای صلیبی دائر بود و بعد ملغی شد، ثانیاً در اثر اقدامات پاپ در تمام ممالک کاتولیک برقرار گردید؛ تشکیل این محاکم دینی حقیقتاً بزرگترین جنایتی بود که بعالم تمدن و انسانیت وارد آمد، زیرا هزاران نفر را با وضع رقت باری بقتل رساندند، و مهمتر از همه این مظالم و جنایات آن بود که همین محاکم دینی نسبت بعلم و علما وارد آورده بودند که در حقیقت صفحات تاریخ ملت مسیح را لکه دار نموده است، هر آنکه در هر مسئله علمی، اخلاقی، اجتماعی اظهار عقیده میکرد با فجع ترین طرزی اورا مورد شکنجه قرار میدادند؛ کمتر ممکن بود در آن موقع کسی بیک اکتشافی در علوم ریاضی، طبیعی و موفق شود و مأمورین اورا به بیدینی نسبت ندهند و سپس بانواع شکنجه معذبش نسازند؛ در حقیقت محکمه نبود، بلکه قتلگاه مردمان حساس و دانشمندان بود.

عالم بزرگ فلکی را بعنوان بیدینی داغ کردند، یکنفر ایتالیائی

را که از مشاهیر علمای ریاضی و طبیعی بود بمناسبت اینکه قائل بحرکت زمین بدور خورشید شده بود بزندانداختند ؛ این دانشمند بزرگوار درس " هفتاد سالگی در حالت رکوع مجبور کردند که اکتشاف عظیم و قابل تجلیل خود را انکار نماید ، تمام کتابهایش را در عداد کتب ضاله قرار دادند ،

و یکی را برای آنکه گفته بود : ستاره سقوط نمیکند ، کتک زدند و دیگری را بجرم اینکه قائل بدوران خون در بدن شده بود سخت شکنجه نمودند .

شرح فجایع و تمام عملیات افتضاح آور کنیسه از عهده من که بنایم باختصار میباشد بیرون است .

حاصل چنانچه کسی بیک اکتشافی موفق میشد و عمل فوق العاده ای از او بروز میکرد و یا در یک موضوع اخلاقی و اجتماعی و اظهار عقیده مینمود ؛ خلاصه اگر کسی مطلبی را اظهار میکرد که خارج از حدود فهم و ادراک اعضای کنیسه بود و یا الاقل خود را کور کورانه تسلیم خرافات کنیسه نمیکرد ؛ پس از تکفیر و حبس ؛ کوچکترین دیجات وی زنده سوزاندن بود .

یکی از دانشمندان آن سامان میگوید : ترقیات کنونی ملل زمین در حقیقت در خور پیروان محمد (ص) است نه ملت مسیح ؛ چه ؛ کتابیکه در دست مسلمانان است (قرآن) مسبب اینهمه ترقی و تعالی است ؛ نه کتاب مقدس که بشر را بعزات و رهبانیت دعوت میکند ؛

بلکه این کتاب مقتضی همین انحطاطی است که فعلا مسلمین دچار آن هستند .

جواب :

ای منکر رجعت هرکس پس از مطالعه گفتار تو اگر فی الجمله تدبر و تفکر کند ، میداند مقصود از نقل این تاریخ چیست ؛ پس آنچه را ما میدانیم چون اقتضای آراست برای تو (و این خلاف وظیفه انسان عاقل و رویه دانشمند بزرگ باشد) در این مقام اظهار نمیکنیم ؛ ولی برای اینکه متذکر اباطیل و گفتار زشت خویشان بشوی همینقدر می گوئیم :

(۱) این اخبار تو راجع به پیروان کنیسه چون موافق با قرآن کریم نیست مردود است ؛ پس ما تا مادامیکه تحقیق در صحت و راستی آن ننمائیم تصدیق و اعتراف نکنیم ؛

(۲) چون اخبار تو راجع به پیروان کنیسه بکرشته جملاتی است که دوی موازین اخلاقی و اجتماعی بشر نیست ما نباید آنها را مورد قبول قرار دهیم ،

(۳) بر فرض تحقیق و اقرار بصحت و راستی آنچه را که تو گفتی چون خبر واحد است و بعد تواتر نرسیده از درجه اعتبار ساقط است ؛

(۴) مگر نسیان تو را عارض شده و یا مشاعرت مریض گشته که مردم را بگفتار و کردار نیک دعوت میکنی و از اقوال و افعال زشت

خویش فراموش می‌نمائی ،

(۴: ۴۹) اَتَا مَرُوءَ النَّاسِ بِالْبَرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْتُمْ تَقْلُونَ الْكِتَابَ؛
اَفَلَا تَعْقِلُونَ یعنی آیا امر می‌کنید مردم را بنیکوئی و فراموش مینمائید
تنهای خویش را؛ و حال آنکه شما می‌خوانید توبه را؛ آیا تعقل نمی‌کنید .
پس ای مرد مسلمان ؛ آیا تعقل و تفکر نمی‌کنی که تو گفتی :
در میان ملت غرب اگر کسی مطلبی را اظهار میکرد که خارج از
حدود فهم و ادراک اعضای کمیسه بود پس از تکفیر و حبس وی را می
سوزاندند ؛ اکنون برای اظهار نمودن امامیه عقیده بر جعت را که خارج
از حدود فهم و ادراک تو باشد فریاد و غوغائی دائر میکنی ،

(۵) بهمان دانشمند غربی بگو : در بعض از جملات کلمات
خویشتر بغلط و اشتباه سخن گفتی ، و حق اینست که ما می‌گوئیم :
ترقیات کنونی ملل شرق و غرب زمین حقیقتاً درخور پیروان دین
مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، نه ملت مسیح ؛ زیرا قرآن
کریم که در دست مسلمین است مسبب اینهمه ترقی و تعالی است ، نه
کتاب مقدس که بشر را بعزالت و رهبانیت دعوت میکند و در نتیجه
مقتضی همین انحطاط و بیچارگی است که فعلاً جمیع نصاری دچار
آن هستند ،

(۶) آیا سزاوار است که بگوئی : مسئله رجعت در کتابهای
غبار آلوده مستور بوده ؛ برخی آنرا بر ملا ساخته اند ؛ و حال اینکه
قریب یکصد جلد کتاب نقل شده که مؤلفین آنها تصدیق صحت این مسئله

کرده‌اند؛ و جمعی از علما کتابهایی بالاستقلال در این موضوع نوشته‌اند که همه این کتب میان دانشمندان دنیا معروف و مشهور است؛ و بر همه روشن باشد که نویسندگان آنها متهم به بیج غرضی از اغراض باطله نیستند؛ و اما اخبار تو راجع به پیروان کنیسه که مستند بیکي دو مجله و یک کتاب انگلیسی است صحیح است، و حال آنکه نویسندگان آنها متهم بهزاران اغراض فاسده میباشند.

ای مرد مسلمان، آنچه را ما راجع بمسئله رجعت برای تو میگوئیم، گمان مکن که اریش خود بیان میکنیم، بلکه پس از تأمل و سؤال از اهل علم و دانش میدانی که همه علما و دانشمندان و جمیع امامیه میگویند و اعتقاد دارند مقالات و سخنان ما را،

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه

قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم.



دین مقدس اسلام خود را در جمیع تطورات

اجتماعی مردم حکمران قرار داده ،

انسان موظف است در جمیع گفتار و کردار خود تعقل و تدبیر نماید ، تقلید و پیروی از ظن و گمان در امور اعتقادیه حرام است ؛ اجتهاد در اخبار نجاست و طهارت و سایر احکام و فروع دینی - حقیقتاً مشکلتر از جهاد و اجتهاد در مسائل اعتقادیه است .

از تاریخ خواندن مرد مسلمان قدری استفراغ نمودیم ، و نااندازه ای روشن شد که سخنان وی راجع باعمال و قبايح پيروان کتبه نیز دلیل بر بطلان مسئله رجعت نیست ؛ ولی نمیدانم سبب چیست که باز شروع بخواندن آیات شریفه قرآن کریم نموده ؟ پس ما را چاره ای نیست که همان آیات را نیز قرائت و ترجمه نمائیم تا مردم عوام الناس هم بدانند : این آیات با پاره ای از الفاظ بدون معنی و مفردات علمیه ربطی با ثبات و یا انکار رجعت ندارد .

ای مرد مسلمان : دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری چون آسایش و سعادت دنیا و آخرت قاطبه بشر را الی الابد عهده دار شده خود را در جمیع تطورات اجتماعی مردم حکمران قرار داده ، لهذا اساس تقلید و عصیت جاهلانه را منهدم ساخته ؛ و مردمان را که در

عقاید و اخلاق و اجتماعیاتشان پیروی و تقلید از جهال و یامردمان شیاد و یا آباء و اجداد آنان مینمایند کاملاً مورد ملامت و سرزنش قرار داده ، زیرا اگر انسان قوای عقلی و دماغی خود را از کار انداخت و بدون تأمل و تدبیر پیروی از دیگران نمود ؛ بدیهی است مانند بهائم و حیوانات حقراً از باطل فرق نگذارد ، و خیر را از شر تمیز ندهد ، و حسن را از قبح نشناسد ؛ و در نتیجه در دنیا زندگانی خود را بذات و بدبختی خاتمه خواهد داد ؛ و در آخرت مسئول و مستحق عذاب الهی است که چرا جنود عقل و قوای دماغی خود را در زیر پردهای تقلید و تعصب جاهلانه مستور کردی و هر کس هر چه گفت راجع بانکار حقایق تصدیق و اعتراف بصحت آن نمودی ؛ و اگر کسیکه دین و مذهب را وسیله ارتزاق و تعیش خود قرار داده و در طریق باطل مشی مینمود نو نیز همان راه را بدون مراجعه بعقل و پرسش از او مسیر خود قرار دادی ، آیا ما بتوسط نبی اکرم (ص) در قرآن کریم نگفتیم ،

(۱۹: ۳۹) وَالَّذِينَ اجْتَبُوا الطَّاغُوتَ اِنْ يَعْبُدُوهَا وَاَنَابُوا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰى ؛ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اِحْسَنَهُ ، اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ اُولُو الْاَلْبَابِ يَعْنٰى كَسَانِيكِهِ دُورِيْ جَسْتَنَدِ اَز شَيْطَانِ يَابْتَهَا بِاَمْرٍ جِهْ بِدُونِ خُدا مِيْ پَرَسْتَنَدِ اَيْنَكِهْ پَرَسْتَشْ كَنَنْدِ اَنْرَا ؛ وَبَاَزْ كَشْتَنَدِ بِسُوءِ خُدا وَرُوءِ دَلْ بِحَقْ اَوْرَدَنْدِ ، بَرَايْ اَنَّا نَسْتِ بَشَارَتِ ، پَسْ مَرْدَهْ بَدَهْ بِنْدَكَايِرَا كِهْ مِيْشَنُونَدِ كَفْتَا زَارَا پَسْ پِيْ رُوءِ كَنَنْدِ قَوْلْ وَ كَفْتَا رِيْ كُورَا ، اَنَّا نَنْدَكِهْ هِدَايَتِ نَمُودِ خُدايِ تَعَالٰي

اینان را بمنزل مقصود و آن گروه ایشانند صاحبان عقول صافیه از شوائب اوهام .

پس چرا از گفتار نیک و اقوال محققین و بزرگان علمای امامیه که در علم و زهد و تقوی شهره آفاق بودند و همه آنان رجعت در این امت را تصدیق و اعتراف نمودند ، چشم پوشیدی و از روی تعصب جاهلانه بدون تأمل و تفکر تقلید و پیروی نمودی گفتار مضلین و گمراه کنندگان را که برای حبّ شهوت و دوستی شهرت در صدد انکار این عقیده حقه برآمده بودند ؛ بنابراین مرجع و بازگشت شما همچون کفار ؛ جهنم خواهد بود ؛ چنانکه در باره کفار بسبب تقلید و پیروی از ضالین و گمراهان میفرماید ،

(۶۶: ۴۷) ثم ان مرجعهم لالی الجحیم (۶۷) انهم الفوا آبائهم ضالین (۶۸) فهم علی آثارهم یهرعون (۶۹) ولقد ضل قبلهم اکثر الاولین (۷۰) ولقد ارسلنا فیهم منذرین یعنی بدرستی که باز گشت ایشان هر آینه بسوی جحیم است ، بتحقیق که آنان یافتند پدران خود را گمراهان ؛ پس آنان بر آثار آن پدران میشتابند و تقلیدشان میکنند ، و هر آینه بتحقیق گمراه شدند بیش از آنان بیشتر پیشینیان (چون قوم نوح و عاد و ثمود) و هر آینه بتحقیق فرستادیم ما در میان آنان بیم کنندگان و پیغمبران را ، تا ایشانرا از عذابها بترسانیدند و آنان قبول نکردند .

ای مرد مسلمان ، انسان موظف است باینکه در جمیع گفتار

و کردارش تعقل و تدبیر نماید ، نه مانند حیوانات که مدبر و مفکر در کردارشان نیستند ، چنانکه دیده شده گله کوسفند در وقتیکه بر سر نهر آبی مشغول علوفه خوردن میباشند ؛ اگر یکی از آنها جستن کرد بطرف دیگر آن نهر ؛ همه آنها تقلید و پیروی نمایند آنرا ؛ و يك يك بتعاقب یکدیگر جستن خواهند کرد ، بدون اینکه نتیجه و سودی در نظر داشته باشند ؛ بخلاف انسان که در جمیع اقوال و افعالش باید تفکر و تدبیر نماید ؛ پس اگر بدون فکر و تدبیر کاری را کرد و پاسخنی را گفت ؛ و سود و زیان آنرا منظور نداشت ، همانا مانند حیوانات باشد ؛ بلکه از آنها پست تر است ؛ زیرا حیوانات دارای قوای عقلی و دماغی نیستند تا مآل اندیش باشند و فرق گذارند حق را از باطل و تمیز دهند خیر را از شر و بشناسند حسن را از قبح ؛ اما انسان که دارای چنین نعمتی است ؛ و مع ذلك ، آنرا از کار باز دارد و در گفتار و کردارش تقلید و تعصب جاهلانه را شعار خود نماید ، بدیهی است بمراتبی از حیوانات پست تر است ، بنابراین میگوئیم : حیوانات ترجیح دارند بر منکرین رجعت و امثال آنان ، زیرا در همه گفتار و کردارشان بدون تأمل و تدبیر و منظور نداشتن سود و زیان آن ، تقلید و پیروی از دیگران نمایند ، و اگر بگوئیم بایشان : بیائید متابعت کنید آنچه را که خدا (جل شانه) گفته ، میگویند : ما از برادران خود متابعت و پیروی کنیم ، و اگر بگوئیم : تصدیق کنید رجعت در این امت را و انکار آنرا وسیله ارتزاق و شهرت خود قرار ندهید که خدای تعالی

وقوع آنرا خبر داده ؛ میگویند ما تصدیق کنیم آنچه را که مخالفین امامیه گفته اند و اگر چه برخلاف قرآن کریم و اخبار مرویه از رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) باشد ، و عجب اینجاست که این سخنان زشت را میگویند و از روی تعصب جاهلانه تقلید و پیروی میکنند از کسانی که گفتار و کردارشان برخلاف دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، و مع ذلك برای نشر اباطیل خود متمسک بآیات قرآن کریم میشوند ، و خیلی شبیه است قصه ما بامنکرین رجعت بقصه مسلمین با کفار که خدا (جل شأنه) بسبب تعصب جاهلانه و تقلید و پیروی از پیشینیان کاملاً آنانرا مورد مذمت و توبیخ و عذاب قرار داده ؛ (۴ : ۱۶۵) و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آبائنا ، اولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا يهتدون یعنی و چون گویند آنانرا که پیروی کنید آنچه را که خدا فرستاده است از حلال و حرام ؛ گویند : نمیگرویم بآن ؛ بلکه پیروی میکنیم آنچه یافته ایم بر آنچه پدران خود را ؛ آیا متابعت پدران میکنید و اگر چه بودند پدرانشان که تعقل نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته بودند .

(۵ : ۱۰۴) و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا ؛ اولو كان آباؤهم لا يعلمون شيئاً ولا يهتدون یعنی و چون گویند آنانرا بیایید بآنچه خدا فرو فرستاده و بیایید نزد رسول ، گفتند : بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن ،

آیا بس است ایشانرا آنچه یافته‌اند از پدران خود و اگر چه بوده‌اند پدران آنان که نمیدانستند چیز را و راه نمی‌یافتند بطریق حق ،
 (۲۷:۷) واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا؛ واللّٰه امرنا بها ؛ قل : ان الله لا يأمر بالفحشاء ، اتقوا ان علی الله ما لاتعلمون یعنی و چون بجا آورند کفار عمل زشت را (مانند بت پرستی ، و کسی آنان را نهی نکند ، از روی تقلید) گویند یافته‌ایم براین عمل زشت پدران خود را ؛ و خدا امر کرده است مارا باین فاحشه و عمل زشت ، بگو ای محمد (ص) بدرستی که خدا امر نمیکند بزشتی و ناپسندی ؛ آیا می‌گوئید و اقترا می‌بندید بر خدا آنچه را که نمیدانید ؟

(۴۳: ۱۹) وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم؛ ما لهم بذلك من علم ان هم الا یخرون (۴۰) ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسكون (۴۱) بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون (۴۲) وكذلك ما ارسلنا من قبلك فی قرية من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون (۴۳) قال اولو جئكم باهدى مما وجدتم علیه آباءكم ، قالوا انا بما ارسلتم به كافرون (۴۴) فانقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبین یعنی (برسبیل مجادله) گفتند اگر خدا میخواست نمی‌پرستیدیم ملائکه را (از کفر آنان است پرستش ملائکه و دیگر پرستیدن آنها بمشیت و اراده خدا ، پس حقتعالی فرمود) نیست ایشانرا بآنچه می‌گویند دانشی ؛ نیستند ایشان مگر اینکه دروغ می‌گویند و چیزیکه از جانب خود

میگویند نسبت بخدا میدهند ، آیا دادیم ایشانرا کتابی پیش از قرآن که ناطق بصحت قول آنان باشد ، پس ایشان بآن کتاب چنگ زدگان باشند ؟ بلکه دراین مدعی معترف بتقلید شده اند که گفتند بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را بر طریقه ای و ما بر آثار و سیرت آنان را یافته گانیم ، و همچنین فرستادیم پیش از تو در دهی هیچ پیغمبر بیم کننده ای مگر آنکه توانگران آن ده گفتند : بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را بر طریقه ای و ما بر آثار آنان اقتدا کننده گانیم ، گفت آن پیغمبر پس از استماع این کلام : آیا متابعت پدران خود میکنید و اگر چه آورده ام شما را به هدایتی نزدیکتر از آنچه یافته اید بر آن نهج پدران خود را (و آنان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد) گفتند : بدرستیکه ما بآن چیزیکه شما فرستاده شده اید بآن کافر و ناگرویدگانیم ، پس انتقام کشیدیم از ایشان ؛ پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت که چگونه بود سرانجام کار تکذیب کنندگان .

ای مرد مسلمان ؛ معلوم شد که منشأ اعتقاد بهر چیزی باید یا علم قطعی باشد و یا کتاب آسمانی (مانند تصدیق بعقاید حقه امامیه) و با هر دو مانند اعتقاد بر رجعت که بر همه معلوم و مقطوع است ، امامنکرین رجعت در این امت چون در عقاید خود پای بند عادات و رسوم برادران و یابدران شان شده اند و بازنجیر های تقلید خویشان را در زندان مذلت و پریشانی و گمراهی محبوس کرده اند و از روی تعصب جاهلانه برای جلب توجه شر ذمه ای از مردم همج الرعاع برخلاف عقاید حقه امامیه سخن

میکوبیند؛ در دنیا ببدبختی و نکبت مبتلا خواهند شد و در آخرت مرجع و بازگشت آنان جهنم خواهد بود، زیرا کسی که دنیای خود را بگفتار و کردار زشت و آنچه را که مطلوب و پسندیده خدا و رسول (ص) نیست خاتمه داد؛ پس هر چه را که در اینجا کشت کرده در آخرت همان را درو کند،

(۱۷: ۷۴) ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى واضل
سمیلا یعنی و کسیکه در این دنیا کور باشد و دیده دلش راه صواب نبیند؛ پس او در آخرت نابینا باشد و راه نجات نیابد و گمراه تر از نابینا بود.

ای مرد مسلمان؛ در قرآن کریم آیات چندی راجع بمذمت کردن تقلید و پیروی از دیگران که بدون علم و برهان است در قصه حضرت ابرهیم (ع) وارد شده،

(۴۱: ۵۳) اذ قال لایه و قومه ما هذه التماثیل التي انتم لها عاكفون
(۵۴) قالوا وجدنا آبائنا لها عابدين (۵۵) قال لقد كنتم انتم و آباؤكم فی ضلال مبین یعنی یاد کن ابرهیم (ع) را چو گفت بعموی خود (آزر، که بمنزله پدرش بود) و بگروه خود: چیست این صورتهای بی جان که پیوسته شما پرستش آن مجاورید؟ گفتند یاقیم پدران خود را که آنها پرستند کانند، گفت ابرهیم (ع) مرا ینه بتحقیق که بودید شما و پدران شما در گمراهی روشن.

(۴۶: ۷۰) اذ قال لایه و قومه ما تعبدون (۷۱) قالوا نعبد اصناماً

فَنظَلْ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۳) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ اِذْ تَدْعُونَ (۷۳) اَوِ يَشْعُرُونَكَ
اَوِ يَضْرُونَ (۷۴) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَا نَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ یعنی چون
گفت ابرهیم (ع) بعموی خود (آزر، که بمنزله پدرش بود) و
بقوم خویش که چیست اینکه پرستش میکنند؟ گفتند میپرستیم بتان
را، پس همیشه آن بتان را معتکفیم در عبادت، گفت ابرهیم (ع) آیا
میشنوند شمارا و قتیکه میخوانید ایشانرا؛ یا نفع میرسانند شما را
و قتیکه پرستش ایشان میکنند؛ یا ضرری میتوانند رسانید اگر ترك
پرستش کنید آنها را (پس چون نتوانستند جواب دهند بهانه تقلید
پیش آوردند) گفتند: نه چنان است که نفع و یا ضرری توانند رسانید
بلکه ما یافتیم پدران خود را همچنین پرستش بتهما میکردند.

ای مرد مسلمان؛ از مجموع این همه آیات قرآن کریم که در
باره ترغیب بعلم و عقل و فکر و برهان و مذمت تقلید و تعصب جاهلانه
که تاکنون ذکر کردیم؛ معلوم میشود، اسلام دین علم و عقل و فکر
و برهان است، اسلام دینی است که تعالیم آن از روی قانون اعتدال
وضع شده و خارج از حدود افراط و تفریط است و جامع حقوق روح
و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت، اسلام بتمام معنی در جمیع
عقاید ضد باتقلید و تعصب و پیروی از گمان است،

پس از این جهت است که میگوئیم: مسلمان باید گفتار و کردار
از روی علم و برهان باشد؛ مسلمان باید در عقاید و اعمال خود تأمل
و تفکر نماید و قوای عقلی و دماغی خویش را بحالت رکود و وقفه

نگاه ندارد ؛ مسلمان باید در آنچه را که مأمور است بتعقل و تدبر اعتماد بنفس نماید ؛ مسلمان باید پیروی کند از خیرالامة و جمعیت وسط (ائمه اطهار) و در طریق پرخطر افراط و تفریط مشی نکند ؛ مسلمان باید مانند ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) در تمام زندگانی روحانی و جسمانی خود قانون تعادل را منظور دارد ؛ مسلمان باید بدستور عقل رفتار کند و از پیروی کمان ووهم و از تقلید در عقاید و تعصب جاهلانه دوری نماید ؛ مسلمان باید در همه اعتقادات در نهایت متانت و متبوع و مجتهد باشد و بهر بی خبر از اصول و فروع دین و مذهب دست ارادت ندهد که گفته اند :

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست ،
و بالاخره مسلمان باید اباطیل و خرافات و موهومات منکرین رجعت و مردمان شیاد را (که در جمیع اقوال و افعالشان هزاران اغراض باطله منظور دارند) مورد قبول قرار ندهد ، بلکه تدبر و تأمل کند در آنچه را که علما و بزرگان فرقه ناجیه (امامیه) گفته و برطبق آنها عمل نموده اند ، و پیروی از آنان نماید تا سعادت دنیا و آخرت را نائل گردد ،

آشنایان ره عشق در این بخر عمیق
غرقه گشتند و نکشتند بآب آلوده
یاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدرآی

که صفائی ندهد آب تراب آلوده .

ای مرد مسلمان ، نااندازه ای روشن کردیم که تقلید و پیروی از گمان در امور اعتقادیه حرام است ؛ زیرا ایمان محقق نمیشود مگر باذعان و یقین ؛ چنانکه در خاتمه جلدثانی از کتاب ؛ الافاضات الغریبه فی الاصول الفقهیه ؛ تألیف نگارنده این موضوع را در مسئله وجوب تقلید در فروع و احکام تحقیق نمودیم ؛ اکنون اگر بخواهم اقوال محققین و مشاهیر از علمادار در این باب نقل کنم و بامعنی ایمان را (باینکه آن تصدیق بخدای یگانه و صفات وعدل و حکمت او و نبوت حضرت خاتم الانبیاء «ص» و بآنچه را که ضرورت آن در دین معلوم شود ، با اقرار بآنهاست ، چنانکه اکثر مسلمین بر آن استوارند ؛ بلکه بعض از ایشان مدعی اجماع آنانند در این باب ، و نیز تصدیق با هامت ائمه اثنی عشر «علیهم السلام» است که امامیه معتقدانند بر آن) شرح و بسط دهم بطول میانجامد و خارج از وضع تألیف این کتاب است ؛ و دیگر آنکه تحقیق در این مواضع برای ما مستلزم تألیف کتاب علیحده است ،

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دیگر .

بنابر این بطور اجمال و اختصار میگویم : انسان عاقل دانا نباید پیروی کند غیر معلوم را ، چنانکه مرحوم شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه (۱۷: ۳۸) ولا تقف ما لیس لك به علم میفرماید و الاصل انه عام فی کل قول و فعل و عزم یکون علی غیر علم فکانه قال سبحانه : لا تقل الا ما تعلم انه مما یجوز ان یقال ، ولا

تفعل الا ما تعلم انه مما يجوز ان يفعل ؛ ولا تعتقد الا ما تعلم انه
مما يجوز ان تعتقد ، و قد استدل جماعة من اصحابنا بهذا على ان العمل
بالقياس و بخبر الواحد غير جائز ، لانهما لا يوجبان العلم ، و قد
نهى الله سبحانه عن اتباع ما هو غير معلوم يعنى اصل اينستكه اين
آيه بعموم خود باقى است در هر قول و فعل و عزمى كه از روى غير علم
باشد ، پس گويا خداوند متعال ميفرمايد ؛ نگو چيز را مگر اينكه
علم داشته باشى كه گفتنش جايز است ، و بجاي نياور كارى را مگر
اينكه علم داشته باشى بجواز فعلش ؛ و اعتقاد مكن چيز را مگر اينكه
علم داشته باشى جواز اعتقادش را ؛ و جماعتى از اصحاب ما بهمين آيه
استدلال كرده اند باینكه عمل بقیاس و خبر واحد جایز نیست ، زیرا
قیاس و خبر واحد از ادله ظنیه است و موجب علم نمیشود و حال آنكه
خداوند نهی کرده از متابعت و پیروی آنچه را كه غير معلوم است .

بنابر این ما در مسئله رجعت نميگوئيم و معتقد نيستيم بآنچه را
كه غير معلوم است ؛ مانند تفصيل و كيفيت آن ؛ بلكه ميگوئيم آنچه
را كه معلوم و مقطوع و مبرهن باشد ، و آن عبارت از اصل رجعت است
يعنى ميگوئيم : و اعتقاد داريم بنحو اجمال باینكه جمعى از مردگان
رجعت و بازگشت مينسايند و زنده ميشوند در اين امت مرحومه پس از
ظهور ولّى عصر حجة بن الحسن العسكري (ع) بدليل صراحت قرآن و
اعتقاد و تصريح جميع علمای اثني عشرى و ضرورى بودن آن در مذهب
اماميه .

ای مرد مسلمان نکته‌ای را یادآوری کنم : آیا تفسیر مجمع
البیان هم از جمله کتب غبار آلوده است که گفتی : مسئله رجعت در
آنها مستور بوده و بعضی آنرا بر ملا ساخته‌اند ، و با آنکه از کتب ظریفه ؟
اگر گوئی از کتب غبار آلوده است ؛ میگویم : پس چرا برای صحت
بعض مفردات علمیه خود استدلال میکنی بکلمات این کتاب و آنچه
را میگوئی برخلاف آن عمل مینمائی ، و اگر گوئی : این کتاب محترم
از جمله کتب ظریفه علمیه است و احدی از محققین تا کنون تفسیری
باین اسلوب که جامع جمیع خصوصیات و نکات باشد تألیف ننموده ،
میگویم : ای کور نابینا و جاهل در همه چیز ، مؤلف همین کتاب شریف
در ذیل آیه کریمه (۲۷ : ۸۵) و یوم نحش من کل امة فوجا من
یکذب بآیاتنا فهم یوزعون (یعنی و یاد کن روزی را که حشر کنیم
و جمع گردانیم از هرامتی گروهی را از کسانی که تکذیب کرده باشند
آیات قدرت ما را ، پس آنان باز داشته شوند تا اراذل قوم بایشان
رسند) متجاوز از هشتصد سال پیش از این در چند سطر از عبارات و
کلمات خود که حاوی جمیع معانی است جواب از همه اباطیل تو و
هر کس که منکر رجعت است را داده که میفرماید :

واستدل بهذه الایة علی صحة الرجعة من ذهاب الی ذلک من الامامیه
بان قال : ان دخول من فی الکلام یوجب التبعض فدل ذلک علی
ان الیوم المشار الیه فی الایة یحشر فیه قوم دون قوم ؛ ولیس
ذلک صفة یوم القيمة الذی یقول فیه سبحانه : و حشرنا هم فلم

نغادر منهم احداً ، وقد تظاهرت الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد (ص) فى ان الله تعالى سيعيد عند قيام المهدي قوماً ممن تقدم موتهم من اوليائه وشيعته لينوزوا بثواب نصرته ومعاونته ويتبجحوا بظهور دولته ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه ليستقم منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العقاب فى القتل على ايدي شيعته او الذل والخزي بما يشاهدون من عاو كلمته ؛ ولا يشك عاقل ان هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل فى نفسه ؛ وقد فعل الله ذلك على الامم الخالية ونطق القرآن بذلك فى عدة مواضع مثل قصة عزيز وغيره على ما فسرناه فى موضعه ؛ وصح عن النبى (ص) قوله : سيكون فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتى لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه ؛ على ان جماعة من الامامية تأولوا ما ورد من الاخبار فى الرجعة على رجوع الدولة والامر وانتهى دون رجوع الاشخاص واحياء الاموات ، وأولوا الاخبار الواردة فى ذلك لما ظنوا ان الرجعة تنافى التكليف ، وليس كذلك لانه ليس فيها ما يلجئ الى فعل الواجب والامتناع من القبيح ، وانتكاف يصح معها كما يصح مع ظهور المعجزات الباهرة والايات القاهرة كفراق البحر وقاب العصا ثعباناً وما شبه ذلك ؛ و لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المتقولة فينطرق التأويل عليها وانما المعلول فى ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تعضده وتؤيده يعنى استدلال كرده از اماميه بر صحت رجعت كسيكه رفته بسوى آن باينكه گفته دخول ؛ من ، در كلام باعث بر تمعيز است ؛

پس دلالت کند براینکه بوم مشارالیه حشر میشود در آن قومی دون قومی؛ و نیست این صفت روز قیامت آنچنان روزیکه خدا میفرماید در آن زنده میکنیم جمیع آنانرا؛ و بتحقیق اخبار متظاهر است از آنکه هدی از آل محمد (ص) دراینکه خدای تعالی زود است که عود میدهد در نزد قیام مهدی قومی را ارکسانیکه مردن آنان پیش بوده از دوستان و شیعیان خود برای اینکه فایز شوند بشوایب نصرت و معونت او؛ و شاد شوند بظهور دولت او؛ و عود میدهد نیز قومی را اراعی او برای اینکه انتقام بکشد از آنان و نائل شوند بعض چیز را که مستحق باشند آنرا از عقاب بردستهای شیعیان او، و باذلت و خزی را بچیزیکه مشاهده کنند از علو کلمه او، و شك نکنند عاقل اینکه این امر مقدور است برای خدای تعالی و محال نیست؛ و بتحقیق بجا آورده خدای تعالی این را درام گذشته، و قرآن نیز ناطق است آنرا در عده از مواضع مثل قصه عزیر و غیر آن، بنابر آنچه ما تفسیر کردیم آنرا در مواضع خود، و صحیح است از پیغمبر «ص» قول او (یعنی در خبر صحیح وارد شده که رسول اکرم «ص» فرمود) زود است بوده باشد هر چه که بود در بنی اسرائیل در امت من طابق النعل بالنعل، حتی اگر یکی از آنان داخل سوراخ سوسمار شده باشد؛ هر اینه شما داخل شوید آنرا، بنابر اینکه جماعتی از امامیه تأویل کرده اند چیز را که وارد شده است از اخبار در رجعت بر رجوع دولت و اسروندی؛ دون رجوع اشخاص و احیاء اموات، و تأویل کرده اند اخبار وارده در آنرا،

برای آنکه گمان کرده‌اند اینکه رجعت منافی تکلیف است؛ نیست چنین بجهت اینکه نیست در رجعت چیزی که اجبار نماید بسوی فعل واجب و امتناع از قبیح، و تکلیف صحیح است با آن رجعت؛ کما اینکه صحیح است با ظهور معجزات باهره و آیات قاهره؛ مثل شکافتن دریا و قلب شدن عصا بشعبان؛ و چیزی که شباهت دارد آنرا، و برای آنکه رجعت ثابت نشده بظواهر اخبار منقوله که تأویل کنند آنها را، و اینست وجز این نیست معول در آن اجماع شیعه امامیه است و اگر چه اخبار قوت دهد و تأیید کند آن اجماع را.

ای مرد مسلمان، دانسته شد که تقلید و پیروی از گمان، یا عمل بادل ظنیه از قبیل خبر واحد (و اگر چه خبر صحیح باشد) و اجماع منقول و بالاخره عمل بآنچه را که غیر معلوم باشد در همه مسائل اعتقادی از قبیل معارف خمس: توحید، عدل، معاد، نبوت، امامت، و هر آنچه راجع باعتقاد است، ممنوع و حرام باشد، پس مسلمان باید از ادله علمیه یقینیه یعنی عقل سلیم؛ و قرآن کریم، و سیره و سنت مسلمة متواتره پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) پیروی نماید، نه اینکه طوق تقلید هریک خبر از دین و مذهب را بگردن انداخته و یا بفرداتی که منکر رجعت بهم بافته، دل باخته و بالاخره دماغش را مرکز اباطیل و وهومات قرار دهد.

حقیقتاً متحیرم؛ اسم این طریقه‌ای که منکر رجعت عصر ما پیش گرفته چه باید گذاشت؟ در اصول اولیه دین؛ مقلد اقران و برادرانش

و در سایر اعتقادیات ؛ سنی ، و در احکام عملیه و فرعیه ، شیعه ؛ و در عبادات ، عالم بلاعمل ، و در تنبلی و بیکاری و موهوم پرستی ، منکر عقاید حقه ، و در عملیات موافق با هوای نفس ؛ ناشر اباطیل و خرافات ، و در تعبد بسنن و حفظ نوامیس الهیه ؛ دشمن قرآن کریم و اخبار حضرات معصومین ؛ (ع) و با همه این عملیات عنوانش مسلمان و طرفدار مذهب امامیه است ،

بگو بزاهد سالوس خرقة پوش دوروی

که دست زرق دراز است و آستین کوتاه

تو خرقة را ز برای ریا همی پوشی

که تا بزرق بری بندگان حق از راه .

بالاسف دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری که جمیع

تعالیم آن توأم با علم و حکمت و دلیل و برهان و زهد و تقوی است ؛ آیا

بیروی طریقه اش همین است ؛ راستی هیچ مصیبتی بالاتر از این نیست

که می بینم دانشمندان در قسمت معارف و تعالیم اسلام و مذهب جعفری

کناره گیری کرده و در نتیجه ، این امر عظیم الشأن در دست کوته نظران

افتاده ، و کار بجائی رسیده که کسیکه از گلستان علم جز شنیدن

کلمات متفرقه رائجی استشمام نکرده ؛ در مجمع اسلامی جایگاه

حضرت خاتم النبیین (ص) را اشغال نموده و بانهایت جرأت موهومات

و خرافات چندی را به پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) و علمای

اعلام (رضوان الله تعالی علیهم) نسبت داده ، و بدماغ بیچاره عوام الناس

تحمیل میکند ،

بیاموزمت کیمیای سعادت زهم صحبت بد جدائی جدائی
جای بسی حزن و اندوه است که علمای عاملین حقیقی و بزرگان
اسلام از میان رفتند ، و اشخاص آنان کمیاب شدند ، اکنون کار بجائی
رسیده که یکنفر مرد جاهل بی حقیقت فرصت غنیمت شمرده و خود
را مصلح و مرشد و هادی قلم داده ، و فقط بالفاظی منظم و بیاناتی مسلسل
بدستور شیاطین انسی که همه میدانیم مردم را بدام تزویر مبتلی نموده ،
ببن اکنون که کورو کر شبان شد علوم دین همه بر آسمان شد
نگر دجال احوال تا چگونه فرستاده است در عالم نمونه
کسی کورا است باحق آشنائی نیاید هرگز از وی خود نمائی ،
یا للعجب ، این مرد شیداهزب هر زمانی عوام بیچاره را بطرفی
میکشد و بسمتی میدواند ؛

آنکه تو گنجش تو هم میکنی زین تو هم گنج را گم میکنی
هر که را دیو از کریمان وا بُرد بی کسش یابد سرش را میبرد .
ای مرد مسلمان ، منم تا اندازه ای اشتباه کردم که تو را بواسطه
گفتن اباطیل و موهومات تو بیخ و سرزنش نمودم ، زیرا معلوم شد
که سخنان از روی فهم و شعور نبوده و نیست ؛ پس شخص عاقل دانا
نباید در صدد بحث و تکرار و نقض و ابرام کلمات یک چنین کسی مثل
تو بر آید که در بعض از گفتارت بقدری بغلط گرفته و اشتباه کرده ای که
هر طفل معیزی هم اگر فی الجمله تأمل و تفکر نماید ، میداند که

بر خلاف واقع سخن گفته‌ای ؛ ملاحظه کن ببین چگونه در این مقام غوغائی دائر کرده‌ای و با صدای رسا فریاد میکنی ؛ و این اباطیل را می‌گوئی :

چطور شد در اخبار نجاست و طهارت تا انسان يك عمر در تحصیل علوم متشسته زحمت نکشد و بمقام شامخ اجتهادیکه بقول مرحوم شیخ مرتضی (علیه‌الرحمة) مشکلت از جهاد است ، نائل نشود و بالاخره صحت و سقم آن اخبار را تشخیص ندهد ؛ و در مدلولش کاملاً اعمال نظر نکند ، نباید برطبقش حکم بدهد ، ولی در اخبار راجع بامور اعتقادی که دائر مدار علم و یقین است فقط سوادفارسی کفایت میکنند .

ای مرد مسلمان ؛ وای جاهل نادان ، اجتهاد در اخبار نجاست و طهارت حقیقتاً مشکلت از جهاد و اجتهاد در مسائل اعتقادی است ؛ زیرا می‌بینیم اگر از کسیکه تحصیل سواد فارسی هم نکرده ، راجع بامور اعتقادی از قبیل اثبات توحید ، نبوت ، معاد ؛ و بامسئله رجعت و نحو ذلك سؤال شود ، بدون تردید و تأمل بپرهان عقل هزاران جواب گوید که همه عقلاً و دانشمندان اعتراف کنند صحت آنرا ؛ و اما اگر از همین شخص سؤال شود ؛ ازاله خون جروح و قروح در صورت سیلان از لباس و بدن برای نماز خواندن واجب است ؛ یا نه ، و باینکه سؤال شود ؛ اگر موش افتاد در چاه آب ؛ برای تطهیر آن چاه چند دلو باید کشید ، پس هر چند تأمل و تفکر نماید ، نمیتواند جواب بگوید ؛ زیرا لازمه قضاوت در این نوع مسائل مراجعه نمودن

بقرآن کریم و اخبار حضرات معصومین و اجماع و فتاوی علمای اعلام
میباشد ؛ و بدیهی است که این يك عمر زحمت دارد ،

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کوی ورقی خواند معانی دانست .

ای مرد مسلمان ؛ اگر بهره ای از علم و دانش داشتی ؛ و یا مانند
مردم عوام از مسلمانان متدین دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری
بودی ؛ هر اینه زبان درازی نمی کردی و برای مردم هیچ الرعاع نمی گفتی
علمای اعلام (رضوان الله تعالی علیهم) فقط عمر شریف خود را در مسائل
طهارت و نجاست (و کتاب طهارت ؛ که یکی از کتب فقهیه اسلام است)
صرف نمودند . باینکه همه دانشمندان حتی طبقه توده (بسبب مطالعه
کتب فارسیه) هم میدانند که آنان (قدس الله اسرارهم) در هر يك
از مسائل اعتقادی و احکام فرعی و مباحث علمیه ، جای سخن برای
احدی باقی نگذاشته ، پس غلط و اشتباه بزرگی است مثل تو کسی
و یا برادرانت ، بلکه من و جمیع نویسندگان هم نسبت بمقامات عالیه
ایشان سخنی بگوئیم ، زیرا ما تا کنون ندانسته ایم که اینان تا چه اندازه ای
راجع بنشر معارف و علوم دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری و
تحقیق و تدقیق در جمیع مسائل علمی و دینی و اجتماعی و اخلاقی ، خون
دل خوردند ،

پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ،
پس هر کس بر اینان اعتراض کرد ؛ خویشتن را از زمره اهل خرد

بیرون آورد ، و در سلك اهل جنون ترتیب داد ، ایزد (تبارك و تعالی بمنه و لطفه) ما را از این هفوات و شهوات نگاه دارد .

نقل بعض از سخنان منکر رجعت راجع

بموقعیت حدیث و تاریخ پیدایش آن ، ما پیروی از غیر معلوم نکنیم ، سخنان منکر رجعت مورد اشکال و مناقشه عقلیه و نقلیه است ، مرحوم مجلسی (علیه الرحمه) در صدد انتخاب احادیث هم بوده ، فرمایش مجلسی (قدس الله سره) راجع بمسئله رجعت .

مرد مسلمان ، راجع بموقعیت حدیث و تاریخ پیدایش و تدوین آن در اسلام ، اباطیل و خرافات چندی نیز گفته ؛ و از روی جهل و نادانی پیش از اینکه از دانشمندان پرسش نماید ؛ در بعض از آنها قضاوت نموده ، باینکه کسی او را قاضی تعیین نکرده ، و ما اگر بخواهیم موهومات وی را در اینجا نقل کنیم و از هر يك علیحده جواب بگوئیم ، تضییع وقت شریف عموم ناظرین محترم در این کتاب خواهد شد ، و همچنین وقت ما شریفتر از این است که مصروف هر مهمل و لاطائی گردد ؛ بنابراین از روی مبانی عقلیه و اصول علمیه جوابهایی تعلیم خواهیم داد ، تاهر کس فی الجمله تأمل نماید از همین جوابها اباطیل و سخنان زشت او را درك نماید ، ولی برای نمونه پاره ای از سخنانش

را در این مقام می نویسیم تا معلوم شود متاعیکه نمونه آن اینست اگر هزار دلال زبردست واسطه در فروش آن باشند ؛ در بازار علم و دانش نزد هر متأمل و مفکری مردود و مورد قبول واقع نگردد .

مرد مسلمان ؛ میگوید : همه محدثین شیعه و سنی را از بدو تدوین حدیث یعنی اواسط قرن دوم تا اواخر قرن یازدهم ، غیر از آنانیکه واضع و جاعل حدیث بوده اند ، از جهت نقل و تدوین حدیث ، میتوان بچهار دسته قسمت کرد :

(۱) اشخاصی بودند که در تدوین حدیث بطور کلی در مقام انتخاب نبوده اند ؛ بلکه منظورشان این بوده است آنچه حدیث که در عصرشان متداول بوده بطور عموم جمع نمایند ، از قبیل سفیان ثوری در کوفه ؛ حماد بن سلمه بن دینار در بصره ، و یحیی بن معین المری ، مخصوصاً یحیی بن معین میگوید : من بدست خود ششصد هزار حدیث تدوین کرده ام ، کسیکه این خبر را نقل میکند میگوید : عده ای از محدثین يك ملیون و دوست هزار حدیث برای او تدوین کرده اند ؛ بطوریکه بعد از یحیی صدق فسه ، یاصندوقچه کتاب حدیث باسم او باقی مانده بود ؛ مرحوم مجلسی (علیه الرحمه) که از محدثین بزرگ امامیه در قرن یازدهم بوده است در مجلدات کتاب بحارش که در حقیقت دائرة المعارف شیعه است تقریباً همین روبه را پیش گرفته و منظورش جمع و تدوین احادیث و آثار ائمه بطور کلی بوده است ، از اینرو میتوان گفت ایشان هم در عداد همین دسته بوده اند .

جواب :

۱- آنچه را که در این مقام گفتی بر ما غیر معلوم است ؛ پس بدلیل وبرهان عقل سلیم و عموم آیه شریقه (۱۷ : ۳۸) ولا تقف ما لیس لك به علم پیروی از غیر معلوم نکنیم ، مخصوصاً کلماتیکه مدارك آن از قبیل تألیفات احمد امین : ضحی الاسلام ، وفجر الاسلام و کتاب ملل ونحل شهرستانی باشد ؛ باینکه ما کاملاً احمد امین را میشناسیم که از روی تعصب جاهلانه سخن گفته و در بازار علم ودانش خریدار ندارد ، ومع ذلك برای دفع اشتباه از مردم عوام ، یگانه دانشمند محترم معاصر ما در چند سال پیش در آن رساله مختصره خویشتن به لسان علمی و ادبی و اخلاقی جواب از همه خرافات وموهومات اوراداده ؛ بطوریکه مورد قبول جمیع عقلا و دانشمندان قرار گرفته ؛ و اما شهرستانی از کسانی است که باعتراف شخص منکر رجعت از لحاظ تعصب نسبت بتمام فرقه های شیعه بخصوص فرقه اثنی عشریه از هیچگونه طعن خود داری نکرده ؛ پس سخنانی که مستند بچنین کتابها باشد ، البته غیر معلوم است و مردود ، و ما اگر بخواهیم آنچه را که معلوم است از دوی مدارك صحیحه راجع بتاریخ پیدایش حدیث در اسلام بنویسیم ، هراینه خارج ازوضع تألیف این کتاب است ، ودیگر اینکه مقصود منکر رجعت دانستن تاریخ پیدایش حدیث در اسلام نیست ؛ بلکه این نوع از باطیل را مقدمه فرض کرده برای انکار مسئله رجعت

که یکن از عقاید حقه امامیه است .

۲- سخنان تو در این مقام هم مورد اشکال و مناقشه عقلیه و نقلیه است ؛ زیرا دیگران برخلاف آنچه را که تو گفته ای نقل کرده اند و نیز موافق باقرآن کریم نیست .

۳- بغلط رفته ای و اشتباه کردی که مرحوم مجلسی (قدس سره) را در عداد سفیان ثوری و حماد بن سلمه و یحیی بن معین آورده و قضاوت کرده ای باینکه آن بزرگوار در مجلدات بحار الانوار رویه آنان را پیش گرفته ؛ در صورتیکه همه دانشمندان میدانند که رویه مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) گرچه بطور کلی تدوین احادیث و جمع آوری اخبار بوده ، ولی مع ذلك در صدد انتخاب هم بوده ؛ زیرا در همین کتاب بحار الانوار (که بزرگترین تألیفات او است و احدی تا کنون مانند آن کتابی تألیف کرده) پس از نقل احادیث هر جا که قابل قبول نیست و یا مورد اشکال و اعتراض و یا نقض و ابرام است بییات علمیه و ادله عقلیه و نقلیه مطلب را روشن کرده ؛ و از همین جا معلوم میشود که این یگانه عالم عظیم الشأن ؛ شیخ الاسلام والمسلمین ، خاتم المجتهدین ، الامام العلامة ؛ المحقق المدقق ؛ مولانا : محمد باقر بن محمد تقی بن المقصود علی المجلسی (رضی الله تعالی عنه) در مقام انتخاب احادیث هم بوده ، چنانکه در همین کتاب بحار الانوار (که باعتقاد ما و همه دانشمندان دائرة المعارف جمیع مسلمین ؛ بلکه همه ملل مختلفه دنیا است ؛ و باعتراف تو و مردم عوام دائرة المعارف

شیعه است) راجع بمسئله رجعت که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است (و تو از روی جهل و نادانی میگوئی: بعضی کوته نظران آنرا ضروری مذهب امامیه میدانند و حال آنکه از عقاید یهود و غلات است) باینکه نقل احادیث نموده؛ مع ذلك بچند سطر از عبارات فصیح و بلیغ مختصره که همه آنها نتیجه ادله عقلیه و نقلیه است؛ جواب از جمیع اباطیل و خرافات منکرین رجعت را داده، آنجا که میفرماید:

اعلم یا اخی انی لا اظنک ترتاب بعد ما مهدت و اوضحت لك فی القول بالرجعة التي اجمعت الشیعة علیها فی جمیع الاعصار و اشهرت بینهم كالشمس فی رابعة النهار حتی نظموها فی اشعارهم و احتجوا بها علی المخالضین فی جمیع اعصارهم و شنع المخالفون علیهم فی ذلك و اثبتوه فی كتبهم و اسفارهم؛ منهم الرازی و النیسابوری و غیرهما: و قد مر کلام ابن ابی الحدید حیث اوضح مذهب الامامیه فی ذلك؛ و لولا مخافة التتویل من غیر طائل لاوردت کثیراً من کلامهم فی ذاك؛ و کیف یثک هؤلاء من بحقیقة الائمة الاطهار (ع) فیما تواتر عنهم فی قریب من مأتی حدیث صریح رواه انیف و اربعون من الثقات العظام و العلماء الاعلام فی ازید من خمسين من مؤلفاتهم کثقة الاسلام و الصدوق و و الخ

یعنی بدان ای برادر بتحقیق که من گمان ندارم پس از آنچه برای تو واضح و هویدا نمودم راجع بمسئله رجعت؛ شک کنی در رجعت آنچنانیکه اجماع کرده بر آن شیعه در جمیع اعصار؛ و شهرت آن

میان اینان مانند خورشید در رابعة النهار است ؛ حتی اینکه بنظم آوردند
 در اشعار خود و احتجاج نمودند بآن بر مخالفین در جمیع شهرهای
 ایشان ، و مخالفین تشنیع کردند آنانرا در این باب ، و ثابت نمودند آنرا
 در کتب خود که بعض از ایشان رازی و نيسابوری است و غیر این مردو
 و بتحقیق گذشت کلام ابن ابی الحدید در اینکه واضح کرد مذهب
 امامیه را در این مسئله ، و اگر نبود خوف از تطویل بلاطائل هراینه
 وارد مینمودم بسیاری ارکلمات ایشانرا در این باب ، و چگونه شك می
 کنند مؤمن بحقیقت ائمه اطهار (ع) در چیزیکه متواتر است از
 ایشان در قریب از دوست حدیث صریح که روایت کرده آنها را
 چهل و چندی از ثقات بزرگ و علمای اعلام در زیاده از پنجاه از تألیفات
 خودشان ، مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوق و و تا آخر .

ای مرد مسلمان ، مقصود ما از نقل کلمات محققین و بزرگان
 از علما و دانشمندان اینست که بدانی اشتباه و غلط کردی که این همه
 موهومات گفتی ؛ ای بیچاره دروادی جهل و نادانی قدری تأمل کن
 و بین علامه مجلسی و جمیع علمای اعلام (رحمهم الله) در این مسئله
 چگونه سخن گفته و قلم فرسائی نموده اند ،

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس

موسی اینجا بامید قبسی میآید .

ای مرد مسلمان ، اگر بخواهم آنچه را که میدانم راجع بمسئله
 رجعت و اثبات این حقیقت برای تو بگویم ، همانا يك عمر زحمت

دارد وبالاخره بپایان نمیرسد ؛ پس این مختصر کتاب يك نمونه‌ای است از ضمائر من و همه دانشمندان ؛
 زین آتش نهفته که در سینه من است
 خورشید شعله ای است که برآسمان گرفت .

نقل بعض از گفتار منکر رجعت

راجع بدوای جعل حدیث ، ما ثابت نمودیم که پیروی از غیر معلوم جایز نیست ؛ دوای جعل حدیث دلیل نیست بر اینکه آنچه در مسئله رجعت وارد شده از احادیث مجعوله باشد ؛
 معنی رفع قلم از شیعیان علی (ع) در سه شب ربیع الاول که مرحوم مجلسی در کتاب زادالمعاد نقل کرده چیست ؛ کتاب فصل الخطاب برای انکار رجعت نوشته نشده ؛ عدم تعرض ملل و نحل نویسه‌ها مسئله رجعت را باینکه از عقاید امامیه است دلیل نیست که شیعه دوازده امامی اعتقاد بآن نداشته ؛ فرمایش سید مرتضی راجع باثبات مسئله رجعت .

مرد مسلمان ؛ برای اثبات عقیده باطله خود که در پنج سال پیش بدو تفکر ، و یا سؤال از اهل علم و دانش بمصدق

خالف تعرف (یعنی اگر میخواستی مشهور و معروف شوی گفتار و کردار خود را روی پایه مخالفت با دیگران استوار دار) اباطیل چندی راجع بانکار رجعت که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است گفته ، پس از آن چون دید سخنانش در همه مواضع و بالاخص در این مسئله رجعت افتضاح آوراست برای القاء شبهه میان مردم عوام ب معاونت و همراهی بعض از مبتدئین و کوتاه نظران از مردم همج الرعاع از روی تعصب جاهلانه در مدت این پنج سال بهر مهمل و لاطائی تمسك نموده ؛ و برای انکار این حقیقت باب دواعی جعل حدیث را باموهومات و خرافات خویشتن یکی از مقدمات قرار داده ، و ملخص آنچه را که در این مقام میگوید اینست :

یکی از دواعی جعل حدیث اختلاف در موضوع خلافت است که مسبب تشکیل فرقه ها و حزبهای چندی در اسلام شده بود و مخصوصاً خصومتی که بین امویین و عباسیین و فاطمیین بود ؛ باعث شد که اطرافیان هر يك احادیثی بنفع خود و ضرر دیگری جعل و بین مردم منتشر کردند و در باره خلفاء ثلثه و ام المؤمنین و معاویه احادیث زیادی وضع نمودند و در مقابل غلاة ؛ همان مردم نادانیکه بنام دوستی بیش از همه قلب امیر المؤمنین علی و اولاد اطهارش را جریحه دار نموده و تاریخ شیعہ را لکه دار کرده اند ، یکرشته خرافات را بقالب حدیث ریخته و بذوات مقدس علی و سایر ائمه نسبت دادند و در آن احادیث ساختگی بسیاری از اوصاف مخصوص بخدا و خیلی

از معجزات پیغمبرانرا برایشان ثابت نمودند و رجعت و تناسخ و دیگر چیزهای بی اساس را برای آنان قائل شدند ، از آن جمله خطبه های منسوب به علی و معروف به خطبه البیان ؛ و خطبه صطنجیه است ، چون بیشتر مقالات غلاة و اینگونه افسانه هارا دربردارد (تا آنجا که میگوید) آنچه که بطور کلی از مجموع جملات این خطبه استفاده میشود سه چیز است :

۱- ثبوت احکام و اوصاف خدا برای علی (ع) مستفاد از جملات انا اقمتم السموات السبع ، انا بعثت النبیین ، انا بسطت الارضین ، انا اقوم الساعة ، انا احیی و امیت ؛ و انا اخلق و ارزق ، انا الباریء المصور فی الارحام ؛ و انا ابدء و اعید

۲- تناسخ و حلول مستفاد از کلمات انا ذو القرنین ؛ انا عصا الکلم ، انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد ، انا یوسف الصدیق انا اظهر کیف شئت ، انا محمد المصطفی

۳- رجعت مستفاد از انا الذی اقتل فتلتین ، و احیی مرتین ، انا الخارج فی آخر الزمان

و این سه چیز از بدعتهای یکی از فرقه های شیعه یعنی غلاة است و شیعه دوازده امامی از اینگونه عتاید و مقالات جداً منزّه و مبری میباشد ، و در نتیجه این خطبه و مانند وی از خطب و احادیثی که متضمن این سه چیز است ، و متأسفانه در اثر غفلت پاره ای از محدثین شیعه دوازده امامی با احادیثشان مخلوط گردیده و تدریجاً قسمتی از آنها ؛

رجعت، جزو عقاید توده عوام شده است؛ همه از مجموعه غلات خواهد بود (پس از این اباطیل پاره ای از عقاید بعض از فرقه های غلات را نقل کرده و میگوید) البته خواهید تعجب کرد که چگونه میشود يك همچو وضعیتی در بین مسلمین آنها شیعه حـکـمـفرما باشد؛ نه؛ تعجب نکنید، زیرا اگر مختصری دقیق شوید می بینید نظیر همین مقالات بلکه عین اینها در بین ما نیز شایع و درپاره از کتابهای ما نیز موجود است: در کتاب زادالمعاد طبق مضمون روایتی میگوید: در سه شب ربیع الاول (عیدالزراء) شیعیان علی مرفوع القلم هستند، یعنی هرگونه منکری را میتوانند بجای آورند؛ و در کتاب بحارالانوار حدیثی است موسوم به، نورانی، که درآیه یقیموا الصلوة و یوتوا الزکوة صلوة و زکوة را تفسیر بعلى (ع) میکند؛ و در این آیه واستعینوا بالصبر والصلوة صبر را بر رسول الله و صلوة را نیز بامیر المؤمنین تأویل می نماید؛ و در ذیلش نیز درآیه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر صلوة را بعلى (ع) و فحشاء و منکر را بشیخین تأویل میکند؛ و.....

مگر کتاب آیات الولاية را ملاحظه نفرمودید که تقریباً سدس قرآن: یکهزار آیه را بحکم یکعده احادیث ساختگی باتأویلات خیلی خنک بولایت فضایل امیر المؤمنین تأویل نموده است؛ و.....

مگر نمیدانید که کتاب فصل الخطاب فی تحریف الکتاب روى چه اصلی نوشته شده است، غیر از اینستکه چون میخواهد فضایی

در عداد ضروری مذهب امامیه قرار داده اند ابدأ متعرض نمیشود ،
 گرچه عدم تعرض مرحوم نوبختی وسید مرتضی موضوع رجعت را ،
 باینکه خودشان دوازده امامی ونظرشان شرح عقاید دوازده امامی
 بوده دلیل بزرگی است برای اثبات مدعای ما ؛ ولی مهمتر از آن
 متعرض نشدن مخالفین آنان است مانند شهرستانی و ابن حزم و ابن
 جوزی و ابی الحسن الاشعری ؛ زیرا اینان باینکه از لحاظ تعصب نسبت
 بتمام فرقه های شیعه بخصوص اثنی عشریه از هیچگونه طعن خودداری
 نکرده اند ، و از طرفی رجعت را از مطاعن بزرگ فرقه های غلاة قرار
 داده اند ؛ باینحال در طعن بر اثنی عشریه بچیزهای دیگری متوسل
 گشته ابدأ متعرض رجعت نشده اند ، الی آخر خرافاته .

جواب :

۱ - سخنان تو بر ما غیر معلوم است ، و بدلیل و برهان عقل و
 صریح قرآن کریم ثابت نمودیم که پیروی از غیر معلوم جایز نیست ؛
 پس باید تحقیق نمود در آنچه را که تو گفتی ، مضافاً باینکه بعض از
 فضلا ودانشمندان هم بما گفتند : لازم است در آنچه را که منکر رجعت
 نقل کرده مراجعه بمدارك آنها بشود ، زیرا این مرد مسلمان سرقت
 ودزدی در عبارات بزرگان از محققین علما نموده یعنی عباراتی را که
 که میتواند صحت موهومات خود را از آنها استظهار نماید نقل کرده
 و اما کلماتیکه وی را اقتضاح آور بوده ساقط کرده ، و نیز اغلب آنها را

بر وفق سلیقه شخصی خود معنی نموده ؛ ولیکن ما آنچه را که منکر رجعت مدرك سخنان خویشان قرار داده مراجعه نمیکنیم ، زیرا وقت خود و خواننده محترم را شریقترا از این میدانیم که مصروف مدارك گفتار نادانی بشود تا اگر برخلاف دیده شد مفتضح و رسوا گردد ؛ و دیگر اینکه مقصود ما از نوشتن این کتاب در مدت کمی آنهم روزی یکی دو ساعت اثبات مسئله رجعت و بیان این حقیقت (که یکی از عقاید حق و ضروری مذهب امامیه است) میباشد ، و ضمناً اشاره بخرافات و موهومات منکر آن ، پس از لطف و عنایت بزرگان و دانشمندان امیدواریم که از روی تأمل و دقت نظر مراجعه نمایند و بوسیله اقلام شریفه و بیانات علمیه خودشان ما و همه مردم شیعه امامیه را بهره صحیح و مطابق واقع است متذکر نمایند ، و باادله عقلیه و نقلیه این حقیقت را برای منکرین آن اثبات کنند ، و آنان را از خواب غفلت بیدار و بطریق علم و دانش رهسپار نمایند جزا هم الله تعالی خیر الجزاء لخدمتهم لشریعة الغراء ، زیرا بدیهی است که در موقع استدلال بعبارتی اگر پاره ای از آن ساقط شود ، البته معنی برخلاف واقع و نفس الامر فهمیده میشود ؛ چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) نقل شده :

عن الحسين بن خالد قال قلت للرضا (ع) یابن رسول الله (ص) ان الناس یروون ان رسول الله (ص) قال : ان الله خلق آدم علی صورته ؛ فقال : قاتلهم الله لقد حذفوا اول الحديث ؛ ان رسول الله (ص)

مر برجلین یتسابان فسمع احدهما یقول لصاحبه : قبح الله وجهك
و وجه من یشبهك ؛ فقال یاعبدالله لا تقبل هذا لاختیک ، فان الله
(عزوجل) خلق آدم علی صورته یعنی حسین بن خالد گفت : بحضرت
رضا (ع) عرض کردم بابن رسول الله مردم روایت میکنند که رسول
خدا (ص) فرمود : بتحقیق که خدا بیافرید آدم را مانند صورت خود ،
پس حضرت رضا (ع) فرمود : خدا بکشد آنانرا که ساقط نموده اند
اول حدیث را ، زیرا رسول خدا (ص) گذشت بدو مردی که سب
میکردند یکدیگر را ، پس شنید یکی 'ز آن دو مرد برفیق خود میگوید
زشت کند خدا روی تورا و روی کسی که شباهت دارد بتو ؛ پس
حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : ای بنده خدا ؛ بیرادر خود چنین
سب مکن ، زیرا خدا (عزوجل) بیافرید آدم را مانند صورت او ،
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد .

۲- دواعی جعل حدیث از قبیل اختلاف در موضوع امر خلافت
و نقل احادیث معموله و مقالات فرق مختلفه غلاة و شرح حالات آنان
و ذکر بعض از عبارات خطبة البیان و خطبه صطنجیه دلیل نیست بر اینکه
آنچه در مسئله رجعت وارد شده از احادیث معموله باشد ؛ پس این
یکنوع از قیاس است ، و در حدیث وارد شده اول من قاس ابلیس
یعنی اول کسی که قیاس و تقدیر نمود ؛ همانا ابلیس (علیه اللعنه) بود
و دیگر اینکه نقل بعض از احادیث معموله در کتب محدثین شیعه

دوازده امامی سبب نشده که رجعت جزو عقاید توده عوام شده باشد، بلکه مسئله رجعت یکی از عقاید حقه فرقه ناجیه (امامیه) است که همه علما و دانشمندان و محققین و حکما و فلاسفه از آنان معتقدند باینکه بعد از ظهور ولی عصر حجة بن الحسن العسکری (ع) رجعتی خواهد شد؛ و میگویند: معرفت بتفصیل و کیفیت آن بواسطه اختلاف روایات وارده در این باب لازم نیست، و توده عوام هم چون علم دارند باینکه ایشان از روی ادله و براهین عقلیه و نقلیه این معنی را اثبات کرده و اعتراف بصحت وقوع آن نموده اند؛ لذا پیروی از آنان می نمایند.

۳- فرمایش مرحوم مجلسی (قدس الله تریته) در کتاب زادالمعاد باینکه شیعیان علی (ع) در سه شب ربیع الاول مرفوع القلم هستند اگر بگوئی: آن بزرگوار فرموده معنی رفع قلم در این مقام اینست که هر گونه منکری را میتوانند بجای آورند؛ ما بدون مراجعه بکتاب زادالمعاد میگوئیم: دروغ میگوئی، زیرا مرحوم مجلسی (رضی الله تعالی عنه) منزله و مبری است از گفتن چنین کلامی، و نزد همه عقلا و دانشمندان معروف و مشهور بعلم و زهد و ورع و تقوی است، پس چگونه میشود که برخلاف دستور و قوانین دین مقدس اسلام سخن گفته باشد؛ و اگر بگوئی: من این معنی را (که شیعیان علی «ع» در این سه شب هر گونه منکری را میتوانند بجای آورند) از جمله مرفوع القلم فهمیده ام، میگوئیم بغلط رفته و اشتباه کردی؛ زیرا ممکن است مراد

از رفع قلم در اینجا چنین باشد که شیعیان علی (ع) اگر مرتکب معصیتی از معاصی شدند بواسطه عظمت و شرافت این سه شب گناهی بر آنان نوشته نمیشود تا در ظرف این مدت توبه کنند، و اما اگر این سه شب گذشت و توبه نکردند البته معصیت آنان هم نوشته خواهد شد،

بنابر این نا اندازه ای معلوم شد که تمسک باین کلمات دلیل بر ابطال مسئله رجعت نباشد، و همچنین احادیثی که در کتاب بحار الانوار راجع بتأویل آیه یتیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و نحوها فرموده و نیز احادیثی که در کتاب آیات الولاية نقل شده؛ زیرا اگر صحت آنها برای تو معلوم است، باید اقرار و اعتراف نمائی؛ و اگر غیر معلوم باشد (بمصادق حدیث شریف اذا جاءکم ما تعلمون فقولوا به، و اذا جاءکم ما لا تعلمون فها؛ و اهوی بیده الی فیه که تو نیز تصدیق باین معنی نمودی) لا اقل باید توقف کنی، نه اینکه برای نفهمیدن معانی این نوع احادیث از روی جهل و نادانی آنها را از احادیث مجعوله قرار دهی.

۴- راجع بکتاب فصل الخطاب فی تحریف الکتاب؛ ما میدانیم برای انکار رجعت و تأیید سخنان تو نوشته نشده؛ بلکه مؤلف آن (رحمه الله) که در عصر خود یگانه متبحر در علم حدیث و اخبار بوده، بعضی جملات اخباری را که راجع بتفسیر و تأویل آیات قرآن کریم وارد شده، گمان کرده آنها هم جزو آیات بوده که از قرآن مقدس ساقط شده، پس سزاوار نیست مانند تو کسی بچنین عالم بزرگواری

جسارت کند و از روی جهل و نادانی سخنان زشت گوید و فرمایشات وی را مدرک صحت اباطیل و خرافات خود برای انکار عقاید حقه و مسئله رجعت قرار دهد ؛ و بگوید : خطاء آن عالم بزرگ در این موضوع ارکان اسلام را متزلزل و قرآن کریم را لکه دار کرده است ، در صورتیکه همه عقلا و دانشمندان میدانند که دین مقدس اسلام و قرآن کریم چنان دین و کتابی است که بکلمات حقه ما مستحکم نگردد ، و نه با باطیل و خرافات مانند تو کسی متزلزل و لکه دار شود ،

کمال صدق و محبت ببین نه نقص گناه

که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند .

۵- روی چه اصلی است که این همه دروغ و مزخرف میگوئی ؟

از کجا بر تو معلوم شد که فرقه اثنی عشریه از اول بکلی از عقیده بر رجعت مبری و منزّه بوده اند ؟ آیا وحی بر تو نازل شده و یا آنکه سخنان رجیم بغیب است یعنی از روی ظن و گمان و بدون دلیل و برهان میباشد ، زیرا عدم تعرض ملل و نحل نویسا مسئله رجعت را باینکه از عقاید امامیه است و یا قرار دادن آنان آنرا در تحت عنوان عقاید غلاة دلیل نیست که شیعه دوازده امامی اعتقاد بآن نداشته ؛ مگر نمیدانی هر چیزی را باید از اهلش سؤال کرد ، پس مسئله رجعت را (که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است) چرا از کوته نظران و کسانی که از روی تعصب جاهلانه سخن گفته اند مانند شهرستانی و ابن حزم و ابن جوزی و ابی الحسن الاشعری سؤال میکنی ؛ بیا از ما

سؤال کن تا بتو بگوئیم : ای کور بحقایق وای جاہل گمشده از طریق
ہدایت ، اول ناطق باین مسئلہ قرآن کریم است ؛ پس از آن

- ۱- نہج البلاغہ ۲- صحیفہ سجادیہ ۳- کافی ۴- وافی ۵- تہذیب
- و ۶- مصباح کبیر و ۷- تبیان و ۸- غیبہ و ۹- فہرست شیخ طوسی
- ۱۰- فقیہ و ۱۱- عیون اخبار الرضا و ۱۲- معانی الاخبار و ۱۳- خصال
- و ۱۴- اکمال الدین و ۱۵- کتاب اعتقادات و ۱۶- ثواب الاعمال
- و ۱۷- علل الشرایع و ۱۸- امالی و ۱۹- توحید صدوق ۲۰- مصباح
- کفعمی ۲۱- خلاصہ علامہ ۲۲- رجال نجاشی ۲۳- رجال ابن داود
- ۲۴- رجال میرزا محمد ۲۵- تفسیر علی بن ابرہیم قمی ۲۶- تفسیر
- عیاشی ۲۷- تفسیر شیخ ابو الفتح رازی ۲۸- محاسن برقی ۲۹- کامل
- الزیارۃ ابن قولویہ ۳۰- کفایۃ الاثر ابن خزازی قمی ۳۱- مصباح
- صغیر ۳۲- امالی پسر شیخ طوسی ۳۳- رسالہ محکم و متشابہ سید
- مرتضی ۳۴- قصص الانبیاء راوندی ۳۵- عیون و ۳۶- مزار و ۳۷- فصول
- و ۳۸- ارشاد شیخ مفید ۳۹- کشف الغمہ اربلی ۴۰- خرائج و جرائح
- راوندی ۴۱- تفسیر مجمع البیان و ۴۲- جمیع الجوامع شیخ طبرسی
- ۴۳- بصائر الدرجات صفار ۴۴- قرب الاسناد حمیری ۴۵- مشارق برسی
- ۴۶- احتجاج احمد بن ابیطالب طبرسی ۴۷- صراط مستقیم بیاضی
- ۴۸- جامع الاخبار ۴۹- ملہوف ۵۰- مہج الدعوات ۵۱- کشف المہجہ
- ۵۲- کتاب الفتن والملاحم سید بن طاوس ۵۳- مزار سید ۵۴- مخزن
- الفرائد لاہیجی ۵۵- ارشاد القلوب دیلمی ۵۶- مزار شہید اول ۵۷-

مسکن الفؤاد شهید ثانی ۵۸- اعلام الوری ابی علی طبرسی ۵۹- کتاب
 سلیم بن قیس الهلالی ۶۰- مناقب ابن شهر آشوب ۶۱- رساله حسن بن
 سلیمان بن خالد قمی ۶۲- کتاب فضل بن شاذان ۶۳- کتاب دلائل حمیری
 ۶۴- بصائر الدرجات سعد بن عبدالله ۶۵- تفسیر نعمانی ۶۶- کتاب الواحده
 ابن جمهور قمی ۶۹- منتخب البصائر ۷۰- کنز الفرائد راوندی ۷۱-
 کتاب سعد بن عبدالله در انواع آیات قرآنی ۷۲- کتاب تفسیر محمد بن
 عباس ۷۳- غیبة نعمانی ۷۴- تفسیر سوره یس ملا صدیقی شیرازی
 ۷۵- عین الیقین ۷۶- تفسیر صافی و ۷۷- قره العین فیض کاشی ۷۸-
 تفسیر سید هاشم بحرینی ۷۹- معالم الزلفی ۸۰- منهج الصادقین ۸۱-
 انوار نعمانیه سید جزائری ۸۲- بدایة الهدایة شیخ حرّ عاملی ۸۳-
 مرآت الانوار ۸۴- مجمع البحرین ۸۵- هدایة الطالبین ملا محمد تقی
 کاشانی ۸۶- مرآت العقول و ۸۷- حق الیقین و ۸۸- جلد سیزدهم بحار
 الانوار و ۸۹- اربعین و ۹۰- اعتقادات مجلسی ۹۱- اربعین قمی ۹۲-
 کتاب سید حیدر کاظمی ۹۳- کتاب علامه نوری ۹۴- تفسیر آلاء الرحمن
 للعالم المعاصر ، رحمه الله ، ۹۵- رساله تنبیہ الامه طبعی الفاضل المعاصر
 دام بقاءه، و غیر اینها از کتب و رسائلی که علمای اعلام و فضلا و دانشمندان
 تألیف نموده اند .

و نیز سکوت سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب تبصرة العوام فی معرفة
 الانام و متعرض نشدن آن بزرگوار باینکه رجعت بکی از عقاید امامیه
 است ؛ دلیل بر بطلان این عقیده حقه نیست ، زیرا ممکن است که

سید (قدس سره) در مقام بیان جمیع عقاید امامیه نبوده بلکه در صدد امتیاز فرق مختلفه از یکدیگر بوده ، چنانکه رویه ملل و نحل نویسه‌ها همین است ، و امتیاز امامیه در آن عصر این بوده که ایشان دوازده امامی هستند ؛ بلکه ، اگر ابن عقیده را از امامیه انکار کرده بود ؛ يك دلیلی فرض میشد ، و ایکن در صورتیکه احدی از علمای امامیه تاکنون انکار نکرده آنرا ؛ پس عدم تعرض یکی دو نفر یا زیادتر از آنان این مسئله را در کتب خود دلیل بر بطلان آن نباشد ، مضافاً ، باینکه چرا مراجعه نمیکنی بکتب و رسائلی که بیش از کتاب تبصرة العوام نوشته شده که مؤلفین آنها این حقیقت را اظهار کرده و در مقام اثبات آن برآمده‌اند که از جمله آنهاست ، رساله محکم و متشابه سید مرتضی ، علم الهدی ، که قریب یکصد سال مقدم است بر سید مرتضی راضی صاحب کتاب تبصرة العوام ؛ و در آنجا میفرماید :

واما الرد علی من انکر الرجعة فقول الله تعالى (۲۷ : ۸۵) و يوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکنذب بآیاتنا فهم یوزعون ؛ ای الی الدنيا ؛ فاما حشر الاخرة فقله عز وجل (۱۸ : ۴۵) وحشرناهم فلم یغادر منهم احداً ؛ و قوله سبحانه (۲۱ : ۹۵) و حرام علی قرية اهلکناها انهم لا یرجعون ، فی الرجعة : فاما فی القيمة فانهم یرجعون ، و مثله قوله تعالى (۳ : ۷۵) واذ اخذ الله میثاق النیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه ، و هذا لایکون الا فی رجعتہ ، و مثله ما

خاطب الله تعالى به الاثمه (عليهم السلام) ووعدهم بالنصر والانتقام فقال سبحانه (۵۴:۲۴) وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً ؛ وهذا انما يكون اذا رجعوا الى الدنيا ، و مثله قوله تعالى (۴ : ۲۸) ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثين ؛ وقوله سبحانه (۸۵:۲۸) ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد ؛ اي الى رجعة الدنيا ومثله قوله (۲۴۴: ۲) الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت ؛ فقال لهم الله موتوا ، ثم احياهم ، ثم ماتوا و قوله عز وجل (۱۵۴: ۷) واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا ؛ فردهم الله بعد الموت الى الدنيا واكلوا وشربوا ونكحوا .

يعنى وامارد بر كسيكه انكار ميكند رجعت را پس قول خداي تعالى است : روزيكه حشر ميكنيم بدنيا از هرامتي گروهى را از كسيكه تكذيب ميكند آيتهاى مارا ، پس ايشان باز داشته ميشوند ؛ پس حشر در آخرت قول خدا (عزوجل) است : و حشر ميكنيم ايشان را ؛ پس وانگذاريم ازاينان احدى را ، و ديگر رد بر كسيكه منكر رجعت است قول خدا (سبحانه) است : و حرام است بر قريبه اى كه هلاك گردانيديم آنرا بدرستي كه ايشان رجوع نكنند ، پس عدم رجوع ايشان در رجعت است ؛ زيرا در قيامت آنان هم كه هلاك شده اند رجوع ميكنند ، و مانند آن

قول خدای تعالی است : و هنگامیکه گرفت خدا پیمان پیغمبرانرا که آنچه دادم بشما از کتاب و حکمت ؛ پس آمد شمارا رسولی که تصدیق کننده است بآنچه را که بشماست ، هرآینه البته ایمان خواهید آورد باو ، و هرآینه البته یاری او کنید ، و این نیست مگر در رجعت آنحضرت ؛ و مانند آن چیز است که خطاب کرده خدای تعالی بآب ائمه (علیهم السلام) را و وعده داده ایشانرا بنصرت و یاری نمودن و انتقام کشیدن از دشمنان ؛ پس فرموده (سبحانه و تعالی) : وعده کرده خدا آنان را که گرویدند از شما و کردند کارهای شایسته که هرآینه خلیفه خواهد کرد ایشانرا در زمین ؛ چنانکه خلیفه کرد آنانرا که بودند پیش از ایشان ؛ و هرآینه متمکن خواهد کرد برای ایشان دینشانرا که پسندید برای ایشان ، و هرآینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان از بعد خوفشان ایمنی ، همپرستند مرا ؛ شریک نیاورند بمن چیز را ؛ و این در وقتی است که رجعت کنند دنیا ؛ و مانند آن قول خدای تعالی است : و میخواستیم که منت بگذاریم بر آنان که ضعیف داشته شده بودند در زمین و قرار دهیم آنانرا پیشوایان و بگردانیمشان وارثان ؛ و قول خدا (سبحانه) است : بدرستی که آنکه واجب کرد بر تو قرآنرا هرآینه بازگرداننده تو است بجای بازگشت ؛ یعنی بسوی رجعت دنیا ؛ و مانند آن قول خدای تعالی است ، آیا نگاه نکردی بآنان که بیرون رفتند از دیارشان و آنان هزاران بودند از ترس مرگ ؛ پس گفت مرا ایشانرا خدا ، بمیرید ؛ پس زنده

کردایشانرا ، پس از آن مردند ، وقول خدا (عزوجل) است : وبرگزید موسی از قومش هفتاد مرد برای میقات ما ، پس برگرداند ایشانرا خدا بعد از مردن بدنیا ؛ و خوردند و آشامیدند و نکاح کردند .

ای مرد مسلمان ؛ سخن ما بطول انجامید ، از خوانندگان محترم معذرت میخواهم ، زیادتى خرافات و اباطیل تو عنان قلم را از دست ربود ، لکن آنچه مکتوب شد از هزاران یکی است ، و از بسیاری اندکی ؛

مختصر بانو بگفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است .

ای مرد مسلمان ، تو گمان میکنی که من تنها کسی هستم که راجع بمسئله رجعت واثبات این حقیقت سخن رانی میکنم ، و حال آنکه اگر فی الجمله از علم و دانش بهره ای داشتی ، میدانستی که قاطبه علما و دانشمندان و جمیع بزرگان مذهب امامیه و برخی غیر ایشان در این باب چنان قلم فرسائی نموده اند که جای سخن برای احدی باقی نگذاشته اند ؛

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه میکردانند .

معنی تعصب مذموم در اخبار ،

نقل بعض از سخنان منکر رجعت راجع بتعصب جاهلانه
و جواب از آن .

ای مرد مسلمان ، تعصب جاهلانه در گفتار و کردار که در
اخبار حضرات معصومین (ع) مذمت شده ، از قبیل فرمایش حضرت
صادق (ع) که در کتاب کافی است که آنحضرت فرمود : **من تعصب او**
تعصب له فقد خلع ربة الايمان من عنقه یعنی کسیکه حمایت کند
باطرفداری شود از او پس بتحقیق برداشته میشود ریمان ایمان از
کردن او ؛ مثل اینست که کسی حمایت کند از مردمانیکه پیروی از ظلم
و باطل میکنند ، و یا اینکه همراهی مینماید مذهب باطلی را که دین وی
و یادین پدران و عشیره و برادرانش بر آن استوار بوده ؛ و طالب آنچه را
که حقاقت نمیباشد ، بلکه از روی تعصب باری میکنند غیر معلوم را
خواه حق باشد و خواه باطل برای غلبه نمودن بر خصم ، و یا اظهار
تدرب خویشتن در علوم ، و یا اینکه اختیار میکنند مذهبی را ؛ پس از
آن خطاء و اشتباه او ظاهر گردد ، ولی دست از آن مذهب بر ندارد
تانسبت جهل و ضلالت و گمراهی بوی ندهند ؛ مانند منکر رجعت
که در پنج سال پیش از روی جهل و نادانی برای جلب توجه عوام الناس
و معروف نمودن خود را میان آنان خرافاتی راجع بانکار مسئله رجعت

(که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است) میان توده منتشر نموده ؛ پس از آن دانست بغلط و اشتباه سخن گفته ، مع ذلك از روی تعصب جاهلانه دست از عقیده باطله خود برنداشته ، تا مردم همج الرعاع نسبت جهل و نادانی باوردهند ؛ لهذا بهر مهمل و لاطائلی متمسك شده ، و پاره ای از مفردات علمیه را بمعاونت بعض از مبتدئين باباطیل خود مخلوط کرده ؛ و آنها را مقدمات برای انکار این حقیقت قرار داده که حقیقتاً من متحیرم : چگونه میشود يك آدمیکه مشاعرش مریض نباشد بتواند اینهمه مهمل و لاطائل بگوید .

بالعجب ، مرد مسلمان ؛ پس از اینهمه موهومات که گفته و نتیجه ای بدست نیاورده مجدداً مفرداتی را ترکیب کرده و نیز آنها برای اثبات سخنان خود مقدمه دیگری فرض نموده که ملخص آنها این است :

در زمان سلطنت جابرانه معاویه و دیگر خلفای اموی ، پیروان آنان از لحاظ تعصب جاهلانه احادیث زیادی مشعر بر فضیلت خودشان و شهرهای خویشان جعل و منتشر کردند ، و در مقابل مسلمین غیر عرب معارضه بمثل کرده ، در دوره اموی سرأ ، و در عصر بنی العباس علناً بوسائل چندی در مقام طعن و نکوهش عرب برآمدند و کتابهای زیادی نیز در خصوص فضیلت عجم و مذمت عرب نوشتند ، و و این روایات و مانندش از روایاتی که عرب را بر عجم و بالعکس ترجیح میدهد ، یا برای قبیله فلان و ساکنین فلان شهر فضیلت و مزبنتی قائل

میشود ؛ همه از آثار دوره منحوسه اموی و از مجموعه‌های شعوبیه است ؛ زیرا اسلامیکه صریحاً مردم را دعوت باخوت و برادری میکند (انما المؤمنون اخوة) مفاخره و عموم عناوین بشری را لغو و باطل کرده فقط برای متقی و پرهیزکار مزیتی قائل میشود :

(۴۹ : ۱۳) یا ایها الناس انما خلقناکم من ذکر او انثی ؛ و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ؛ ان اکرمکم عند الله اتقیکم (یعنی ای مردمان بتحقیق که ما آفریدیم شما را از مرد و زن و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعات متفرقات تا بشناسید یکدیگر را ، بتحقیق که بزرگترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست) آیا ممکن است که برای عده‌ای درائر این قبیل عناوین موهومه فضیلت و مزیتی قائل بشود ؛ از اینجا میتوان استنباط کرد که قصه رجعت از لحاظ اینکه مشعر بر فضایل آل علی و مذمت بنی امیه بود ، در این موقع بایر ایه چندی کاملاً تأیید شد ، و این اوضاع در تشیید مبانی وی کمال مساعدت را نمود ، زیرا مردم در این موقع چنانکه گفتیم در مدح علی و سایر ائمه و مذمت و طعن بر بنی امیه بطوری مستعد بوده‌اند که چیز را در این قسمت فروگذار نمی‌کردند ؛ و برای انجام منظورشان پیوسته با نهایت جدیت در پیرامون کوچکترین و سائلی می‌گشتند ؛ با این حال خیلی بعید بنظر می‌آید که از قضیه رجعت که در زمان خود علی بن ابیطالب از طرف غلاة منتشر شده و سر تاسرش متضمن سلطنت و سیادت آل علی و مذمت و مغلوبیت بنی امیه بود ، صرف نظر نموده مورد استفاده خود

قرار نداده باشند .

جواب :

۱- استنباط باطل تو در این مقام مستلزم اینست که بگوئیم : همه احادیث وارده در فضایل و مناقب حضرات معصومین (ع) از لحاظ تعصب جاهلانه تأیید گشته و ابداً حدیث صحیحی در بین نباشد ؛ و این کلام بدیهی البطلان است .

۲- بر فرض اخبار رجعت ؛ آنها که مشتمل است بر فضایل آل علی (ع) از جهت تعصب تأیید شده ، نیز دلیل بر بطلان این عقیده نباشد ، زیرا این نوع احادیث در کیفیت رجعت وارد شده ؛ و ما مکرر گفته و میگوئیم : علم و اعتقاد بتفصیل و کیفیت آن لازم نیست ، چنانکه جمیع علمای امامیه بنحو اجمال معتقدند باینکه رجعتی نیز در این امت واقع خواهد شد ، و امکان آنرا بادلۀ عقلیه اثبات میکنند و وقوعش را بادلۀ نقلیه یعنی از روی قرآن کریم و اخبار و اجماع علمای اثنی عشریه .

۳- از کجا بر تو معلوم شد که این حقیقت در زمان خود علی (ع) از طرف غلاة منتشر شده ؛ آیا علما و بزرگان فرقه امامیه که متجاوز از هزار سال پیش از این تا کنون که اینهمه کتب و رسائل در اخبار و احادیث و عقاید مردم تدوین و تألیف نمودند ؛ و در مقام اثبات این حقیقت برآمدند ؛ و کلمات مخالفین را بادلۀ و براهین عقلیه و نقلیه باطل

کردند ؛ ندانستند که این مسئله از طرف غلاة منتشر شده و یا (نعوذاً بالله) میدانستند و از روی تعصب جاهلانه تأیید مقاله آنان را نمودند ؟ اگر بگوئی نمیدانستند ، میگوئیم : آیا عقلاً صحیح است که گفته شود : آنان که متبحر در جمیع علوم و فنون و عقاید مردم بودند ، ندانستند ؟ و مانند تو کسیکه اطلاع بر اقوال و کلمات ایشان ندارد (چنانکه میگوئی : فرقه اثنی عشریه از اول بکلی مبری و منزله بوده اند از این مقاله و احدی از ایشان اعتقاد باین مسئله نداشته و ندارند ، و حال آنکه همه دانشمندان میدانند که جمیع آنان تصدیق و اعتراف نموده اند صحت آنرا ، و برای اثبات آن و ابطال سخنان مخالفین کلماتی فرموده اند ، و نیز کتب و رسائلی هم در این باب تألیف کرده اند) دانستی ؟ آیا وحی بر تو نازل شده ؛ و یا اینکه رجم بغیب سخن میگوئی ، و اگر بگوئی : میدانستند ؛ ولی از روی تعصب مقاله غلاة را تأیید کردند ، میگوئیم : آیا کسانی که همه میدانیم دارای زهد و ورع و تقوی بوده اند و در هیچیک از اقوال و افعال و تألیفاتشان متهم بغرضی از اغراض باطله نبودند (العیاذ بالله) از روی تعصب و برخلاف تعالیم اسلام سخن گفته اند ؛ و قرآن کریم را متزلزل و دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری را لکه دار کرده اند ؛ و مانند تو و برادرانت که همه معلوم النسب هستید از روی حقیقت سخن میگوئید و در صدد تشیید و تأیید دین و مذهب و قرآن کریم و اصلاح مفاسد و عقاید باطله بر آمده اید ؛ پس در اینجا است که باید گفت : علی الدنيا ؛ العفا و علی الاسلام ؛ السلام .

ای مردم مسلمان ؛ مردم عوام گمان میکنند ، خرافات گفتن و دین و مذهب را وسیله ارتزاق و اعاشه قراردادن مخصوص است بتو یک نفر ؛ ولی متأسفانه که از تاریخ دنیا اطلاع ندارند تا بدانند ؛ مانند تو و برادرانت چه بسیار مردمان شاید آمدند ، وجه بسیار مهممل و لاطائل راجع بعقاید حقه دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری گفتند و رفتند و سودی نبردند ، پس تو بطریق اولی از این اعمال و گفتار زشت خود نتیجه ای نخواهی دید ؛ و من می بینم روزی را که خوبشتن را ملامت کنی ؛ و یادیگران تو را در صورتیکه متذکر نشوی ؛ ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت این شام صبح گردد و این شب سحر شود .

قصه مرد خوشنویس ،

نقل سخنان منکر رجعت راجع بموجبات جعل حدیث
و جواب از آنها .

ای مردم مسلمان ؛ عوام الناس را قصص و حکایات بسیاری است که انسان عاقل و دانشمند از شنیدنش محظوظ میشود ؛ و از تأمل در آنها نتایج بسیار و مصادیق عذیبه ای بدست میآورد ، و از جمله آنها حکایتی است معروف میان آنان که میگویند :

مردی بود خوشنویس که در عصرش مانند او کسی بخوبی و

زیبائی خطوی چیزی نوشت، لیکن متأسفانه هر چیزی را که استنساخ مینمود از روی چهل و نادانی بسلیقه شخصی خود بعض عبارات آنرا تغییر میداد؛ و پس از اینکه او را ملامت میکردند؛ میگفت دیگر چنین نکنم، و مع ذلك در موقع عمل بهمان روبه خود رفتار مینمود تا اینکه روزی جمعی باو گفتند: این قرآن کریم را بخط زیبای خود رونویس کن؛ و استدعا آنکه هیچیک از آیات آنرا تغییر ندهی و یا تبدیل به چیز دیگر ننمائی، و اگر چه برخلاف سلیقه تو باشد؛ مرد خوشنویس قبول کرد؛ و شروع بنوشتن نمود؛ پس از خاتمه آن آورد که اجرت کتابت خود را بگیرد، دیدند بخط بسیار زیبائی نوشته که بی مانند است، بعض از سوره آنرا قرائت کردند، هیچ تغییر و تبدیل در آن ندیدند، خوشنویس گفت؛ من همانطوریکه دستور دادید عمل نمودم، مگر دو جای آنرا که نتوانستم خود داری کنم یکی آنجا که میفرماید:

(۷: ۱۳۹) ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه؛ قال: رب ارنى انظر اليك؛ قال: ان ترانى ولكن انظر الى الجبل، فان استقر مكانه فسوف ترانى؛ فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا يعنى وآن هنگام که آمد موسى در وقتیکه مقرر کرده بودیم و سخن گفت بااو پروردگارش، موسى گفت: پروردگار بنما بمن ذات خود را تاظر کنم بسوی تو، حتمتعالی گفت: هرگز مرا نتوانی دید، ولی نظر کن بکوه؛ پس، اگر آن کوه قرار گیرد در جای خود

تو نیز می بینی مرا ، پس چون تجلی کرد پروردگار او برای کوه گردانید آن کوه را ریزه ریزه ، و بیفتاد موسی بیهوش .

و حال آنکه مشهور است میان مردم که میگویند : خر عیسی ، و تاکنون کسی نگفته : خر موسی ، لذا منهم ؛ و خر موسی صفا را و خر عیسی صفا نوشتم ، و دیگر آنجا که میفرماید :

(۴۸ : ۱۱) سيقول لك المخافون من الاعراب شغلنا اموالنا واهلونا فاستغفر لنا ، يقولون بالاستغفار ما ليس في قلوبهم ، قل : فمن يملك لكم من الله شيئاً ان اراد بكم ضرراً او اراد بكم نفعاً ، بل كان الله بما تعملون خبيراً یعنی زود باشد که بگویند تورا باز پس ماندگان از بادیه نشینان باینکه مشغول کرد مارا مالهای ما وزنان و فرزندان ، پس طلب آمرزش کن برای ما ، میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان ، بگو پس کیست که مالک شود برای شما از حکم خدای تعالی چیزی را اگر خواهد بشما زبانی را ؛ یا اگر خواهد بشما سودی را ؛ بلکه هست خدای تعالی با آنچه میکنید دانا .

پس من چون میدانستم که قرآن کریم بغلط سخن نگفته ، معلوم میشود که نویسندگان اشتباه کرده اند ؛ لذا شغلنا اموالنا را شد رسنا اموالنا نوشتم ، پس از آن مرد خوشنویس را تحسین کردند و گفتند : پاینده باد این علم و دانائی و دقت نظر و استنباط تو ، ولی همینقدر بدان که قرآن باین زیبایی را لکه دار کردی ،

باعقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

آری ؛ مصداق آن مرد خوشنویس در عصر ما ، همانا منکر رجعت است ، زیرا این بیچاره خود را در دارالتبلیغ خویشتن یعنی دارالارتزاقش ، مصلح معظم دانسته و درصدد ابطال خرافات که وارد اسلام شده برآمده ؛ ولی بواسطه جهل و نادانی نمیداند که ؛ وخر موسی ؛ را ؛ وخر عیسی ؛ گفته و نیز ، **شغلتننا اموالنا** را ؛ شدرسنا اموالنا ، نوشته ؛ خوانندگان محترم درست ملاحظه کنید به بینید راجع بابطال مسئله رجعت (که یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است) چگونه ابطال را بقالب حقایق ریخته و بصورت علمیات درآورده و از روی تعصب جاهلانه برای اثبات دعوی باطل خود نیز سخنانی گفته ، و آنها را يك مقدمه دیگری برای انکار رجعت فرض کرده که ملخص آنها اینست که میگوید :

از جمله موجبات جعل حدیث یا امتزاج خرافات بامقررات اسلام بصورت حدیث اختلاط مسلمین باملل مجارر خود مانند یهود و نصاری و هندی و امثال ذلك بوده ، پس از آنکه این طوائف مختلف در تعقیب فتوحات اسلامی وارد در اسلام شدند و بادر تحت حمایت اسلام قرار گرفتند ، مسلمین قهراً باینان بنای خلط و آمیزش را گذاردند ، و در نتیجه قسمتی از عقاید و عادات و رسوماتشان را بالطبع در اثر معاشرت از آنان اتخاذ نمودند ، آنها هم مخصوصاً یهود و نصاری خرافات چندی بوسائل گوناگون مخصوصاً بوسیله حدیث ؛ برسم ارمغان تقدیم مسلمین کردند ، چون اینان پس از ورود در اسلام ،

مخصوصاً یهودیهای یمن عده‌ای جزو صحابه و تابعین و بعضی در عداد قراء و محدثین ، و بالاخره چون مورد وثوق مسلمین بوده‌اند ؛ لهذا مسلمین سوقاتیها یعنی مقالاتشان را که بصورت حدیث درآمده بود بخوبی پذیرفتند ، از آنجمله احادیث راجع بتفسیر و قصص قرآن و آیات راجع باسرار کون و خلقت است که متأسفانه بعضی از مفسرین ما هم در این قبیل احادیث از نظر اینکه راجع باحکام واجب و حرام نبود ، بهیچوجه اعمال نظر نکرده در مسطوراتشان بعنوان حدیث متعرض شده ، و بالاخره تفاسیر را مملو از این خرافات و اسرائیلیات نمودند ، گذشته از این بعضی از آراء و مقالات لاهوتی و فلسفی آنان هم در مسلمین سرایت کرده و تدریجاً مذاهب چندی بنامهای گوناگون در اسلام تشکیل گردیده شد ؛ یعنی پس از فتوحات ؛ آنانیکه وارد اسلام شده بودند ؛ از یهودی و نصرانی و مانوی و زردشتی و دهری ، چون بینشان کسانی بودند که از علمای همین ادیان بوده‌اند ؛ از اینرو پس از ورود در اسلام همان تعالیم دین سابقشان را مورد مطالعه قرار داده ؛ و بهر وسیله‌ای بود بقسمتی از آنها تا آنجا که میتوانستند لباس اسلام پوشانده و منتشر نمودند ؛ و از اینرا لطمه بزرگی بوحدت ملی مسلمین وارد آورده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تأسیس گردیده شد .

خلاصه در اثر آمیزش و معاشرت مسلمین باملل اجنبی و ترجمه کتب علمی و فلسفی آنان بسیاری از مقالات فلسفی و مطالب لاهوتی

کنیسه و خرافات یهود و نحو ذلك وارد اسلام شده ، و در نتیجه اختلافات شایانی در بین مسلمین ایجاد نموده و فرقه های بیشماری در اسلام تأسیس نمود ، اینک قسمتی از آنها را یادآوری خواهیم کرد :

۱- تناسخ ارواح - این مسئله در اسلام بی سابقه بود تا اینکه عبدالله بن سباء یهودی این مسئله و قرین وی رجعت را در زمان خلافت علی امیرالمؤمنین منتشر نموده ، فرقه ای بنام « سبائیة » تشکیل شد و بعد طائفه « نصیریة » و « عوام دروز » همین موضوع را تعقیب کرده ، اساس مذهب خود قرار دادند ، چه میگویند : هر کسیکه بعلی بن ابیطالب ایمان نیاورد روحش به جسم سگ یا خمر منتقل خواهد شد ، ولی آنانی که گناهکارند بصورت یهود یا نصاری یا سنی در دنیا عود میکنند ؛ بنابراین کلیه احادیث و خطبیکه مشعر بر تناسخ است همه از مجموعهات همین طوائف خواهد بود .

۲- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم - این مسئله از مباحث متنازع فیه کنایس نصرانی بود ؛ و در بین اینان آباء کنیسه یونان آنرا منکر بودند یعنی قائل بابدیت و خلود عذاب نار نبودند و از قرآن هم صریحاً استفاده میشود که این موضوع از مقالات اهل کتاب بوده است (۴: ۲۲) **الم تر الى الذين اتوا نصيباً من الكتاب يدعون الى كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم وهم معرضون (۲۳)** **ذلك بانهم قالوا : ان امسنا النار الا اياما معدودات و غرهم في دينهم ما كانوا يفترون (یعنی آیا نمینگری بسوی آنانکه داده شد**

بهره‌ای از توریة ، خوانده میشوند بسوی توریة تا حکم کند میان ایشان؛ پس روی میگردانند گروهی از آنان؛ و اینان اعراض کنندگانند از حق ؛ این اعراض ایشان بسبب آنستکه میگویند : نخواهد رسید بما آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده : و فریب داد ایشان را در کیش اینان آنچه‌یکه افتراء می‌بندند ارتسہیل عقوبت و شفاعت اباء ایشان) متأسفانه این فکر ببعضی از عرفای اسلام نیز سرایت کرده این موضوع را از لحاظ اینکه صدورش از مبدء خیر محض تنافی دارد رسماً انکار کرده‌اند ؛ و آنچه آیاتی را که صریح در این معنی بود تاویل نموده و ضمناً احادیثی هم طبق مرامشان جعل شده .

۳- مسئلہ قدم و حدوث کلام الله یعنی کلام الله مخلوق و حادث است ؛ یا قدیم و غیر مخلوق - این مسئلہ که قسمتی از کتب کلامیه را اشغال نموده و بلکه از عوامل مهم پیدایش علم کلام بوده است با مراجعه بتاریخ معلوم میگردد که این فکر بهیچوجه در اسلام سابقه نداشت بلکه از مسائل مهمه علم کلام و جزو عقاید فرق معتزله است که از جمله اسرائیلیات و سوقانیهای یهود است .

۴- مسئلہ قدر (جبر و تقویض) و بحث در صفات الله ؛ کسانی که از تاریخ کنیسه مختصری اطلاع دارند بخوبی میدانند که اینها همه از مسائل علم لاهوت کنیسه و مباحثی بود که کشیشهای نصرانی چون بیکار و عضو زائد اجتماع بودند از سالیهای متمادی در کنیسه در اطرافش داد و قال کرده و بالاخره در پیرامونش معطل و سرگردان

بوده‌اند و پس از اینکه مسلمین، شام را فتح کردند و بانصاری آنجا مخلوط و محشور شدند، این مسائل را از آنان اخذ نموده و تدریجاً فرقه معتزله تشکیل گردید: اینان علاوه بر اینکه آیات قرآن را منطبق با آراء و مقالاتشان میگرداند؛ احادیث بسیاری نیز جعل کردند.

۵- بحث در کیفیت معراج، این موضوع که در تفرقه مسلمین کمک شایانی کرده و در عین حال وسیله اظهار فضل عده‌ای از متفلسفین و سرمایه دکان جمعی دیگر گردیده است، متأسفانه اینهم از صادرات دکان خرافات تثلیث «کنیسه» می‌باشد، شما خواننده محترم البته قصه کشیشهای مسجد «ایاصوفیه» را که اصلاً کنیسه بوده است شنیدید که سلطان محمد فاتح؛ شهر قسطنطنیه (استانبول) را محاصره کرده بود، در همان موقع کشیشهای راحت طلب بیخبر از همه جا در آن کنیسه راجع بکیفیت عروج عیسی بآسمان مشغول نزاع و جدال بودند که آیا عیسی بآسمان عرصی بآسمان عروج نموده بود و یا باباییکر مثالی، ولی بیخبر از اینکه مسلمین تاپشت دروازه پای تخت مملکتشان را تصرف نموده و عنقریب است که همین کنیسه و جایگاه تثلیث را مبدل بمسجد و محل توحید نمایند.

در هر حال هیچ تاریخی نشان نمیدهد که مسلمین در صدر اسلام این قضیه را مورد بحث قرار داده باشند، بلکه آنچه که در این باره از قرآن استفاده میگردند و پیغمبر اکرم (ص) بآنان خبر داده بود بقبول تلقی کرده؛ معتقد بودند تا اینکه چندی بعد از آن جمعی این

مسئله و مانند وی را که منشأ هیچگونه فایده دینی و دنیوی نبوده در دست گرفته با پیرایه‌های مخصوصی مورد مباحثه و موضوع خطابه خود قرار دادند .

خلاصه این مسائل که اساس و پایه علم کلام را تشکیل داده است ؛ بامراجعه بتاریخ اسلام و کنیسه بخوبی دانسته میشود که در اسلام مباحثه در اطراف اینها بهیچوجه سابقه نداشت ؛ بلکه همه از مباحث لاهوتی کنیسه بود که پس از فتوحات اسلامی بطوریکه گفتیم تدریجاً در بین مسلمین اشاعه پیدا کرده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تشکیل داد ، گذشته از اینکه بحث در پیرامون این مسائل لطمه بزرگی بوحدت ملی واجتماعی مسلمین وارد آورده و منشأ تفرقه آنان شده است ، متأسفانه از دیر زمانی افکار مفکرین اسلام را آنانیکه می‌بایست پیوسته مشغول اصلاح مفاصد اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلامی باشند ، مشغول نموده و وجودشانرا رسماً معطل و بی‌فایده گذارده است .

۶- رجعت ، بطوریکه شهرستانی (یعنی یکی از بزرگترین برادران منکر رجعت) می‌نویسد رجعت از عقاید دیرینه یهود است . این مسئله در اسلام اصلاً اسمی از آن در بین نبود ؛ و بلکه تقریباً مخالف بانصوص قرآن است ؛ تااینکه عبدالله بن سباء یهودی این قضیه را در اسلام منتشر نموده ؛ سپس پایه و اساس مذهب فرقه « سبائییه » و دیگر فرق غلاة قرار گرفت و اخبار زیادی هم در این قسمت جعل

و منتشر شد، این مسئله گذشته از اینکه چرخ مذهب سازی را رسماً بکار انداخته، و مسبب تشکیل فرق بابی، بهائی، ازلی شده و آنهمه مسلمان بیچاره را دروادی گمراهی و بدبختی گرفتار نموده است، لطمه بزرگی هم بار کان تشیع وارد آورده است، و این مذهب را با آن مبانی متقنه و اساس محکمی که مخصوص آنست مورد حملات شدید سایر طوائف اسلام و غیره قرار داده؛ و درعین حال آنرا بیک مذهب موهوم و بی اصلی معرفی نموده است؛ چنانکه جمعی از علما و نویسندگان سنت و جماعت از متقدمین مانند شیخ الاسلام ابن تیمه، و از معاصرین مانند سید رشید رضا صاحب «المنار» و شکیب ارسلان؛ و نویسنده ضحی الاسلام و فجر الاسلام، حتی عده ای از دانشمندان غرب بمناسبت همین موضوع و دیگر مقالاتیکه فرقهای غلاة از شیعه اصلاً از یهود گرفته بودند شیعه را بطور کلی بیک حزب سیاسی و منشعب از یهود میدانند؛ و صریحاً در مؤلفاتشان نوشته اند که یهودی ها برای تخریب اسلام بصورت شیعه بروز کرده و از طرفی هم عجمها از لحاظ دشمنی با عرب او را تأیید نموده و بالاخره مذهب کنونی شیعه را تشکیل دادند.

۷- مسئله تشبیه یعنی تشبیه خالق بخلق که باتفاق تمام علمای ملل و نحل از ممیزات ملت یهود است؛ چنانکه تثلیث و تشبیه خلق به خالق نیز از مشخصات پیروان مسیح میباشد، یهودیها آنرا وارد اسلام کرده و بالنتیجه از مبانی مهمه عقاید فرق غلاة شده است.

این موضوع هم در تفرقه جمعیت مسلمین بنوبه خود همراهی

زیاد نموده و فرقه‌هائی بنام مشبهه و مجسمه در اسلام تشکیل نمود، و مشبهه بفرقه‌های چندی تقسیم میشوند، خلاصه اینان بطور عموم خداوند را بتمام معنی تشبیه بانسان میکنند؛ و علاوه براینکه آیات قرآن را طبق مقالاتشان تفسیر میکنند احادیث بسیاری هم در این قسمت به پیغمبر اکرم (ص) وائمه نسبت میدهند، و در کتب اخبار ما نیز مخصوصاً در جلدات بحار احادیث متضمنه بر تشبیه زیاد دیده می‌شود.

معلوم میشود این آقایان مشبهه و مجسمه هم در قسمت رجعت وارد بوده‌اند؛ زیرا بعضی از احادیث آن صریحاً مشعر بر تشبیه است.

۸- تحریف کتاب الله، بطوریکه علمای ملل و نحل مینویسند

از جمله مزایای ملت یهود تحریف کتاب خدا (توریه) بود اینان برای حفظ مصالح خود چیزهائی از توریه کم کرده و یا مطالبی بوی افزوده تا اینکه توریه کنونی را تشکیل دادند؛ قرآن هم در چند جا همین عمل زشت یهود را اجمالاً بما خبر میدهد؛

(۷۰: ۴) وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون (یعنی وبتحقیق بودند گروهی از ایشان که می‌شنیدند سخن خدای را پس از آن تغییر میدادند آنرا پس از آنکه تعقل کرده بودند آنرا و میدانستند)

(۴۸: ۴) من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه (یعنی آنان که یهود شدند تحریف میکنند سخنان را از مواضع آن)،

(۱۶: ۵) وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه (یعنی
 وقرار دادیم دلهای ایشان را بسیار سخت ، تغییر میدهند سخنان را
 از جای خودش)

(۴۵: ۵) يحرفون الكلم من بعد مواضعه (یعنی تغییر میدهند سخنان
 خدای را بعد از اینکه خدای قرارداد داده در مواضع آن .) ،

این عمل که بتصریح قرآن و اتفاق علمای ملل و نحل از مزایای ملت
 یهود بوده : متأسفانه در مسلمین هم سرایت کرده یعنی فرقه غلاة آنرا
 تعقیب نموده و بنوبه خود جنایت بزرگی بعالم اسلام وارد آورده
 است ؛ نهایت آنکه یهود در این باره موفقیت حاصل کرده و آنچه را که
 میخواستند از توریة کم کنند و یا بوی بیفزایند انجام داده و بالاخره
 توریة فعلی را تنظیم کردند ، ولی قرآن چون خداوند حفظ و نگهبانی
 آنرا رسماً در عهده گرفته ، و محفوظ از هر گونه تغییرات میباشد
 از اینرو آیات ساختگی غلاة هنوز هم در میان يك ميث کتاب غبار
 آلوده جای گرفته و صفحات زیبای قرآن کریم را لکه دار نکرده
 است ، در هر حال فرقه های غلاة که تمام مقالاتشان از سر چشمه
 خرافات یهود آب میخورد همین عمل یهود را تعقیب کرده و عقایدشانرا
 در قالب الفاظی ریخته و باسم آیه قرآن و یا بعنوان اینکه سوره مخصوصی
 هست منتشر میکردند و احادیثی نیز مشعر بر اینکه آن جمله و با آن
 سوره از قرآن بوده جعل نموده و پیغمبر (ص) و ائمه (ع) نسبت میدادند
 و کلماتیکه متضمن فضایل علی امیر المؤمنین و سایر ائمه (ع) و دیگر

مقالاتشان بوده بعنوان قرآن تنظیم نموده ، احادیثی نیز برای اثبات آنها جعل و منتشر کردند ، که متأسفانه بعضی از محدثین ما نیز جمود بهمان احادیث ساختگی نموده و بدون اینکه در آنها قدری دقت و کنجکاوی کرده باشند در کتابهای خود نوشتند ؛ ایکاش به همین اندازه اکتفا نموده دیگر آنها را در یک کتاب علیحده جمع آوری نمیکردند .

آری برای اثبات تحریف کتاب خدا کتابی از خود بیادگار گذاردند ؛ و از این راه کمک شایانی بدشمنان اسلام ، مخصوصاً به کار کمان کنیسه نموده و حربه بزرگی بدستشان دادند ، که در تعقیبش جعفری از بی خردان عصر ما هم کور کورانه همان حربه را در دست گرفته ؛ ندانسته پیکر اسلام را جریحه دار میکنند .

باری موضوع اثبات عدم تحریف کتاب بی اندازه مهم که باید در اطرافش کتابهای چندی نوشت و خطابه های زیادی خواند و بالاخره مرطوری هست باید فهماند که دین اسلام از این بدنای جدّاً منزّه و کتاب رسمی اسلام از این تهمت مبری است .

آراء و نظریات علمای بزرگ اسلام را بطور اختصار از نظر شما میگذرانیم :

مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات میگوید : اعتقاد ما این است قرآنیکه خداوند برای پیغمبرش نازل کرده همین است که فعلاً در دست ما هست و بیشتر از این نبوده است ؛ کسانیکه بما نسبت میدهند

که ما میگوئیم قرآن بیش از این بوده و چیزهایی از آن کم شده است دروغ میگویند ، ما هیچوقت قائل باین مقاله نبوده و نیستیم .

مرحوم شیخ طبرسی در کتاب «جمع البیان» میگوید : چند نفری از امامیه و جماعتی از طایفه حشویه نقل کرده اند که در قرآن تغییری رخ داده و چیزهایی از آن کم شده است ، ولی مذهب اصحاب امامیه اینست که در قرآن هیچگونه تغییری پیدا نشده است ، نه چیزی بوی افزوده شده و نه کلمه ای از آن حذف گردیده است .

بطوریکه فقید معظم مرحوم شیخ جواد بلاغی در کتاب «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» مینویسد : شیخ مفید (علیه الرحمه) در اواخر فصل الخطاب از کتاب مقالات میگوید : جمعیت بیشمار از امامیه عقیده شان اینست که از قرآن چیزی کم نشده است ؛ نه از کلمه اش و نه از آیه و سوره آن ، آنچه که در مصحف علی امیر المؤمنین (ع) حذف شده مطالبی بود که در باره تأویل و تفسیر معانی قرآن در آنجا نوشته شده بود ؛ مربوط باصل قرآن نبوده است .

جواب :

۱- ای مرد مسلمان ؛ مکرر گفته و میگوئیم صحت سخنان تو و آنچه را که نقل کرده و میکنی بر ما معلوم نیست ، مضافاً باینکه برأی العین می بینیم دروغ گفتی ، گویا دروغ گفتن غریزه و فطری تو شده ؛ چنانکه در مسئله رجعت گاهی میگوئی ملل و نحل نویسه

متعرض نشده‌اند که آن از عقاید امامیه است ؛ و گاهی میگوئی این مسئله را یهودیها وارد اسلام کردند و غلاة همانرا تعقیب نمودند و در کتابهای غبار آلوده مستور بوده که برخی آنرا برملا ساختند ؛ و حال آنکه جمیع علمای امامیه ؛ مخصوصاً مانند مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقادات و مرحوم شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان (که تو نیز اعتراف کردی باینکه بزرگان علمای اسلام اینان هستند) در کتابهای خود متعرض شده‌اند و همه آنان تصدیق نمودند صحت آنرا ، و برای مخالفین و انکارشان این مسئله را بادل و براهین عقلیه و نقلیه اثبات کرده‌اند ، چنانکه قسمتی از آنها را یادآوری نمودم ،

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد .

۲- ای مرد مسلمان ، از کجا بر تو معلوم شد که مفسرین ما در احادیث .مجموعه در باره تفسیر قصص قرآن و آیات راجع باسرار کون و خلقت اعمال نظر نکرده‌اند ؛ آیا رجم بغیب سخن میگوئی ؛ و یا آنکه مقصود تو از مفسرین ؛ آقایان و برادرانت علمای سنت و جماعت هستند ؛ مگر چشم نداری که ببینی و یا برای تو نخوانده‌اند اگر نمیدانی ؛ که علمای امامیه در کتب و احادیث و تفسیر مانند کتاب بحار الانوار ؛ و کتاب مجمع البیان در ذیل هر یک از احادیث مجموعه و اقاویل مردوده ببیانات علمیه از روی ادله و براهین عقلیه و نقلیه بطلان آنرا اثبات نموده‌اند ؛ و سبب اینکه آن احادیث و اقاویل باطله را هم در کتب

خود نقل کرده‌اند؛ برای اینستکه از آنچه‌ها هم که بباطل گفته شده جوابهایی داده‌باشند تا مردم حیران و سرگردان نگردند در جواب دادن، پس نقل نمودن علما و مفسرین ما احادیث مجعوله و اقاویل مهمله را نقصانی بکتابشان وارد نیاورد، زیرا تا باطل ذکر نشود، جواب از آن و آنچه‌ها که حقاقت معلوم نگردد، چنانکه ما تا باطیل و خرافات تو را در این کتاب نقل نکنیم فضلا و دانشمندان متذکر و عوام الناس و طبقه توده هشیار نشوند،

بی‌خار گل نباشد و بی‌نیش نوش هم

تدبیر چیست وضع جهان اینچنین فتاد.

۳- ای مرد مسلمان؛ آیا سبب تأسیس فرق مختلفه در اسلام (در اثر آمیزش مسلمین با ملل اجنبی و ترجمه کتب علمی و فلسفی آنان) علمای امامیه (رضوان الله تعالی علیهم) شدند که مقالات باطله آنانرا در کتب و رسائل خود نقل کردند و جواب از آنها دادند تا واقع و نفس الامر بر مردم اشتباه نشود؛ و بامانند تو کسانی سبب شدند که از روی تعصب جاهلانه و یابرای ارتزاق و اعاشه و یابرای جلب توجه مردم عوام و حب شهرت و یا غیر ذلک کلمات آنانرا در میان مسلمین منتشر نمودند و برای هر يك از آنها غوغائی کردند؟ مگر نشنیده‌ای که علمای امامیه بصدای رسا گفته و میگویند: مردم مسلمان یکی از تعالیم اسلام اینستکه بایهود و نصاری دوستی نکنید و آنانرا دوست

ن م ق ا ل

(۵: ۵۶) یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا لليهود والنصارى اولياء ؛ بعضهم اولياء بعض ، ومن يتولهم فانهم منهم ؛ ان الله لا يهدى القوم الظالمين یعنی ای کسانی که ایمان آوردید مگیرید یهود و نصاری را دوستان که بعضی از ایشان دوستانند بعضی را برای موافقت ایشان در مخالفت شما ؛ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد ، پس او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت در دین ، بتحقیق که خدای هدایت نمیکند گروه ستمکاران را .

و اما مانند تو کسانی بودند که برای اظهار دوستی با آنان کلماتشان را نقل کرده و میان مردم مسلمان منتشر نمودند و لاینقطع خرافات خود را تأیید کردند باینکه ، دکتور فلان امریکائی و بابرادر غربی ؛ و یا آن یگانه دانشمند اروپائی چنین گفته ، و در اثر این عمل زشت ، فرقه تازه ای نیز میان مسلمین تشکیل دادید ، بنابراین ما را علاجی نیست مگر اینکه چون نکفتنی را گفتید ، خرافات مؤسس این نوع فرق مختلفه را نقل کنیم و بابر این و ادله از آنها جواب دهیم تا حاجت بر مردم تمام باشد ؛ و نگویند ما را گمراه کردند و آنچه را که واقع و نفس الامر بود نمیدانستیم ؛ پس همچنانکه بر ما ایرادی نیست که چرا اباطیل مانند مرد مسلمان (منکر رجعت) را در کتاب زیبای خود نقل کردی و جواب دادی ؛ همچنین نسبت به پیشینیان از علما ایرادی نیست ، زیرا رویه آنان هم همین بوده ؛ لذا تمام کلمات فرق متشبهه را نقل کردند و از هر يك جوابهائی دادند ، و باینکه این نوع

کلمات راجع باحکام و فروع فقهیه نبود تا اندازه‌ای در آنها اعمال نظر کرده‌اند و برای هر یک در کتب و رسائل خود باب علیحده‌ای قرار دادند که اگر تو نیز لااقل چند سال خدمت علما و دانشمندان را درک نموده بودی تا بهره‌ای از علم و دانش بدست می‌آوردی، هر آینه زحمات آنان را تقدیس مینمودی ؛

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است
مباد کس که در این نکته شک و ریب کند
شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد
که چند سال بجان خدمت شعیب کند .

آری کور شود آن چشمیکه می‌بیند خدمات علمای امامیه را در ترویج دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری و بیاناتشان را در جمیع مسائل دینی و علمی و اخلاقی و اجتماعی و ادبی و امثال اینها ، و مع ذلك میگوید : چون رویه و عادت علمای اسلام و مذهب جعفری این بود که جز واجب و حرام مدرک و دلیل چیز را چندان مورد دقت و نظر قرار نمیدادند ، و یا اینکه در احادیث مجعوله چون راجع باحکام واجب و حرام نبود بهیچوجه اعمال نظر نکرده و در کتبشان بعنوان حدیث متعرض شده‌اند ،

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

۴- ای مرد مسلمان ، مسئله تناسخ ارواح که جمیع مسلمین

معتقد بر بطلان آن ربطی بمسئله رجعت نداشته و ندارد تا گفته شود ، این مسئله و قرین وی رجعت را عبدالله بن سباء یهودی در اسلام منتشر نموده ، زیرا مسلمین قائل اند بحدوث ارواح ورد آنها بسوی ابدان خود در روز قیامت و انکار نکنند معاد و بهشت و جهنم را بخلاف تناسخیه که آنان قائل اند بقدم ارواح ورد آنها بسوی ابدان دیگران در این عالم و انکار نمایند معاد و بهشت و جهنم را ؛ چنانکه در رساله شریفه «پاسخنامه از گلی» اجمالاً اشاره بتباین این هر دو مسئله نمودیم و در اینجا پس از جواب دادن از اباطیل تو مبسوطاً بیان میکنیم تا هر کس بداند : مسئله رجعت را که ما معتقدیم ربطی بمسئله تناسخ ارواح ندارد ، و بعد مابین این هر دو مسئله مانند بُعد زمین تا آسمان است ؛ بلکه بالاتر ؛ و بدیهی است هر حدیث و خطبه‌ای که صریحاً تأیید کند مقاله تناسخیه را ؛ از احادیث و خطب مجعوله میدانیم ، و اما اگر بحسب ظاهر مشعر بر آن باشد و قابل تأویل است تأویل میکنیم و اگر نه ، توقف در آن می‌نمائیم که اولی و سزاوار است ، بنابراین اگر نمیدانی چرا پیش از سؤال از اهل علم و دانش هر مهمل و لاطائی را میگوئی ؛ و اگر میدانی چرا مغلطه میکنی ؟ آیا مقصود تو القاء شبهه است میان عوام الناس ؛ و یا شهرت و معروف شدن است میان مردم مسلمان ؛ اگر قصد تو القاء شبهه باشد ، از این زحمات چند ساله خود سودی بدست نیاوری ؛ زیرا علما و دانشمندان ما سد عظیمی هستند برای جلو گیری و ابطال این نوع از شبهات ؛ و اگر شهرت و

معروف شدن باشد؛ تا این اندازه مهمل و لاطائل گفتن بس است، زیرا من ضمانت میکنم که همه مسلمین دنیا تو را بشناسند باینکه برخلاف امورات طبیعیه یکی از کوته نظران که هیچ دردستان علم هم قدم ننهاده بمعاونت معاندین واجانب برای انجام اغراض باطله بعنوان معرفی نمودن اسلام قریب پنج سال است در صدد انکار رجعت برآمده و غوغائی دائر کرده و وقت شریف خود و مردم عوام را مصروف خرافات و باطیل نموده تابا نتیجه حقایق ما (که همه بر روی پایه ادله و راهن عقلیه و نقلیه استوار است) بر هر کس، معلوم شود که گویند: تعرف الاشياء باضدادها،

دلائل زشامی که صبح در پی اوست

که نیش و نوش بهم باشد و نشیب و فراز.

۵- ای مرد مسلمان، مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم اگر چه بقول تو از مباحث متنازعیه کنایس نصرانی باشد و برخی از آنان و نیز بعضی از عرفای اسلام آنرا انکار کرده اند و برخلاف آنچه را که عقل سلیم و قرآن کریم و عقیده ما بر آن استوار است سخن گفته اند؛ و یا احادیثی طبق مرامشان وضع نموده اند، دلیل نیست بر اینکه احادیث راجع بتفصیل و کیفیت مسئله رجعت نیز از معمولات است، در صورتیکه اخبار رجعت موافق با عقل سلیم و قرآن کریم است و هر يك از آنها قابل تأویل باشد.

۶- ای مرد مسلمان، بحث در مسئله قدم و حدوث کلام الله که

بعقیده تو از جمله اسرائیلیات و سوقاتیهای یهود و جزو عقاید فرق معتزله است ، و همچنین بحث در مسئله جبر و تفویض و صفات الله که گفتی از مسائل علم لاهوت کنیسه بوده که در اثر نشر آن در اسلام فرقه معتزله تشکیل گردید ، و اینان هم احادیث بسیاری جعل کردند نیز دلیل نیست بر اینکه اخبار رجعت هم از احادیث معموله است ؛ چنانکه دانستی ؛ و دیگر آنکه (چون از روی تفرقه حواس و اختلال مشاعر سخن میگوئی ، بدلیل اینکه کلمات تو مربوط بیکدیگر نیست اذا) سؤال میکنم ؟ آیا میخواهی بگوئی این نوع از مسائل داخل در مباحث علمیه نظریه نیست ، و یا اینکه میخواهی بگوئی چرا بزرگان و علمای مذهب امامیه هم برای هر يك از این مسائل باب علیحده ای قرار داده و در آن بحث و تکرار نموده اند ؛ اگر بگوئی این مسائل داخل در مباحث علمیه نظریه نیست ، بدیهی است که هر دانشمندی میداند از روی جهل و نادانی سخن گفته ای ، و اگر بگوئی چرا بزرگان و علمای مذهب امامیه هم متعرض آنها شده اند ، جواب میگوئیم : چون مانند تو کسانی آمدند و برای پیشرفت مقاصد باطله خود و اضلال مردم عوام القاء شبهاتی نمودند ، لذا بزرگان و علمای امامیه (که وظیفه آنان هدایت نمودن مردم است بطریق حق) برای رفع شبهه از مردم مسلمان و غیر ایشان برای هر يك از این نوع مسائل باب علیحده ای قرار دادند ، و بآدله و براهین عقلیه و نقلیه در کتب کلامیه و سایر تألیفاتشان در مقام ابطال احادیث معموله و مقالات باطله برآمدند ،

ملا متگر چه دریابد زراز عاشق و معشوق

نه بیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی.

۷- ای مرد مسلمان، مسئله معراج جسمانی حضرت خاتم النبیین (ص) اگر چه در صدر اسلام این قضیه مورد بحث احدی قرار داده نشده و مردم مسلمان آنچه را که از قرآن کریم استفاده میکردند و پیغمبر اکرم (ص) بآنان خبر داده بود بقبول تلقی کرده و معتقد بودند؛ ولی چون مانند تو کسانی آمدند و این نوع مسائل را سرمایه دکان ارتزاق و اعاشه خود قرار دادند و میان مردم عوام القاء شبهه نمودند و برخلاف صریح قرآن و اخبار ائمه معصومین (ع) سخن گفتند؛ لذا علما و دانشمندان و حکما و فلاسفه مذهب امامیه در تألیفاتشان در مقام جواب از شبهات باطله آنان برآمدند، و نیز در این باب رسائل چندی نوشتند، چنانکه متجاوز از دو سال پیش یکی از کوته نظران که بی خبر از علم و دانش بود در مراقی منبر صعود کرد؛ و برای مردم عوام قصه معراج جسمانی را بیک لهجه مخصوص بخود او با یکدسته الفاظ بدون معنی بیان کرد و القاء شبهاتی نمود، لذا ما برای رفع شبهه در مدت چند روزی رساله « چراغ راه » را طبق آنچه را که عقیده امامیه بر آن استوار است تألیف نمودیم، تا همه مردم مسلمان از آن محظوظ و بهره مند شوند؛ بنابراین هیچ جای تأسف نیست که گفته شود: بحث در این نوع مسائل افکار مفکرین اسلام را (آنانیکه میبایست پیوسته مشغول اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلامی باشند) مشغول

نموده و وجودشانرا رسماً معطل و بیفایده گذارده ؛ زیرا چون صاحبان اغراض باطله (مانند تو و برادرانت) میان مردم عوام بوسیله این نوع مسائل القاء شبهه مینمودند ؛ پس آنان برای هریک از مقالات مردوده هم باب علیحده ای قرار دادند ، و از روی برهان عقل و نقل جوابهای بسیاری دادند ؛ و نیز کتب و رسائل بی شماری تألیف نمودند ، و دیگر آنکه (ای مرد مسلمان) چرا ندانسته و نفهمیده سخن میگوئی ؟ از کجا بر تو معلوم شد که افکار مفکرین اسلام فقط در بحث این نوع مسائل مشغول بوده تا بگوئی : وجودشان معطل و بیفایده گردیده ؛ باینکه آنچه را گفته و نوشته اند و میان مردم دنیا منتشر است ، دلیل بزرگی است براینکه افکار آنان همیشه اوقات مشغول اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی بوده ، و در همه مدارك احکام خمسۃ : واجب ، حرام ، مستحب ، مکروه ، مباح اعمال نظر کرده اند ، و مع ذلك از جمیع شبهات مردوده و مقالات باطله راجع بعقاید حقّه پس از تحقیق در آنها نیز جواب داده اند تا مردم نگویند : چرا اینان راجع بعقاید و باطایل مخالفین سخن نگفته اند و فقط در مدرك واجب و حلال و حرام اعمال نظر کرده اند ، چنانکه تو نیز از روی جهل و نادانی همین کلام را اظهار داشتی ، و حال آنکه دروغ گفتی ، زیرا ما در تصنیفات و تألیفاتشان می بینیم که آنان متجاوز از هزار سال پیش تا کنون در همه چیز اعمال نظر کرده و مخالفین خود را بوسیله برهان عقل و علم و نقل مغلوب و منکوب نموده اند ؛ و بدیهی است اگر

صاحبان اغراض باطله میان عوام الناس شبهاتی منتشر نمینمودند ، آنان هم برای رفع آن شبهات افکار خود را مشغول بحث در این نوع مسائل نکرده بودند ، چنانکه اگر توهم اینهمه خرافات در باب مسئله رجعت نمیگفتی ، وقت و فکر ما را مشغول نوشتن چنین کتابی نمینمودی ، بنابراین میگوئیم : خواندن قصه سلطان محمد و محاصره نمودن او شهر « استانبول » را و بحث کشیشهای مسجد « ایاصوفیه » راجع بکیفیت عروج عیسی بآسمان ؛ در این مقام برای تو مورد ندارد ؛ بلکه قضیه برعکس است و میبایست ما تو را متذکر کنیم باین قصه و بگوئیم :

ای مرد مسلمان ، ای بیچاره قدری از خواب غفلت بیدار شو و ببین که رجال و دانشمندان دنیای امروز از جهت تعالی و ترقی در علم و دانائی هزاران مانند کنیسه و یاد کان خرافات تو را محاصره نموده اند که عنقریب خراب میشود ، و مع ذلك تو بدبخت ای جاهل نادان قریب پنج سال است در صحت و سقم مسئله رجعت متوقف هستی ؛ و بی خبر از همه جا و اوضاع کنونی دنیا میباشی ،

در ره منزل لیلی که خطر ها است بجان

شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره ز که پر سی چکنی چون باشی .

نقشه عشق نمودم بتو هان سهو مکن

ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی .

۸- ای مرد مسلمان ، آیا شیاطین بتو وحی نموده اند و یا اینکه

از روی تفرقه و پریشانی حواس سخن میگوئی ؟ از کجا بر تو معلوم شد که این مسئله رجعت در اسلام اصلاً اسمی از آن در بین نبوده و مخالف بانصوص قرآن کریم است ؟ آیا چشم نداری تاببینی ، و یا برای تو نخوانده اند ، اگر نمیدانی ؛ که متجاوز از هزار سال پیش تاکنون جمیع علمای امامیه بدلیل اجماع و ضروری بودن آن در مذهب شیعه دوازده امامی ، وقوع آنرا بما خبر داده اند ، و همه آنان تصدیق و اعتراف بصحت آن نموده و آنچه را که فرموده اند موافق بانصوص قرآن کریم است ؛ پس آیا در مقابل کلمات این همه علما و دانشمندان مذهب امامیه که احدی ارایشان متهم بغرضی از اغراض باطله نیست ؛ قول یکنفر یا بیشتر که گفته : مسئله رجعت از عقاید دیرینه یهوداست (آنها مانند شهرستانی ؛ یکی از برادران ، که باعتراف تو مردی بوده از روی تعصب جاهلانه سخن گفته) حجت است ، و دیگر آنکه از کجا میگوئی مسئله رجعت را که ما معتقد هستیم ، مسبب تشکیل فرق ، بابی ، بهائی ؛ ازلی شده ؟

ای مرد مسلمان ؛ وای بی خبر از همه جا ؛ مگر نمیدانی که ما ببرهان علم و نقل از قرآن کریم و اخبار متواتره از ائمه معصومین (ع) میگوئیم : پس از ظهور ولی عصر «ع» (که تاکنون ظاهر نشده)

جمعی از مردگان بدنیا رجوع خواهند نمود ، و آنان میگویند : امام زمان همان مرد شیرازی بود که آمد و چرخ مذهب سازی مردمان شیاد را (بوسیله شیطان بزرگ انسی) بکار انداخت و رفت ، و بهیچ وجه عقیده ما مسبب تشکیل فرق باطله ایشان نشده ، بلکه مسبب تشکیل فرق باطله نام برده و این نوع اختلافات و القاء شبهات میان مردم عوام مسلمان و ترییت غولال ضال مانند مرد مسلمان برای پیشرفت مقاصد باطله ، همانا معاندین و اجانب بوده و هستند .

و اگر بگوئی : علت اینکه در صدد انکار رجعت برآمده ام ، اینست که مورد حملات شدید برادران متقدمین و معاصرین قرار داده نشویم ، جواب میگوئیم . بنابراین می بایست زنده بودن وجود مقدس امام دوازدهم (ع) را نیز انکار کنی ، زیرا احدی از برادران معتقد بآن نیست ، و نیز چند روز دیگر برای اینکه مورد حملات آنان واقع نشوی ؛ باید انکار کنی خلافت بلافضل علی بن ابیطالب (ع) را ، و همچنین برای اینکه مورد حملات یهود و نصاری و مانند اینان واقع نشوی باید انکار کنی نبوت پیغمبر اکرم (ص) را و یاد ر مقام تصحیح آن بر آئی ؛ زیرا هر آنچه را ما معتقد هستیم ، بالاخره مورد حملات مخالفین خود قرار داده میشویم ؛ پس در اینصورت نباید ما اهمیت دهیم بخرافات و باطایل آنان ؛ بلکه باید آنچه را که بر ما معلوم است اعتقاد بآن داشته باشیم ؛ و بیرهان عقل و علم و نقل از حملات مخالفین دفاع کنیم ؛ چنانکه آن یگانه عالم دانشمند معاصر

محترم در آن رساله شریفه خود بوسیله شمشیر عقل و علم بزبان بس شیرین از حملات برادران تو کاملاً دفاع نمود .

۹- ای مرد مسلمان ؛ علمای اعلام و دانشمندان مذهب امامیه راجع بمسئله تشبیه خالق بخلق و یا تشبیه خلق بخالق (که این دو مسئله از جمله مقالات باطله است) ببران عقل و نقل در کتب و رسائل خود در مقام ابطال آن برآمده اند ؛ و هر حدیثی که متضمن بر تشبیه است و دانستند که از احادیث مجعوله میباشد در تألیفات خود ذکر نموده ، و در ذیل آن بطلان را ثابت کرده اند ، و بعضی از احادیث که راجع بکیفیت رجعت هم که میگوئی مشعر بر تشبیه میباشد ؛ در صورتیکه قابل تأویل باشد ؛ دلیل نیست بر اینکه آقایان مشبه و مجسمه هم در قسمت رجعت وارد بوده اند ، زیرا مسئله رجعت ربطی بمسئله تشبیه ندارد .

۱۰- ای مرد مسلمان ، مسئله تحریف کتاب خدا (قرآن کریم)

که تو گفتی فرقه غلاة آنرا تعقیب کرده و بنوبه خود جنایت بزرگی بعالم اسلام وارد نموده اند ؛ دروغ گفتی ؛ زیرا آنچه را که ما میدانیم اینست که برخی از محدثین (رضوان الله تعالی علیهم) بسبب فی الجمله عدم تأمل ، بعض از احادیثی را که درباره تأویل و تفسیر قرآن کریم وارد شده گمان کرده اند که آنها آیاتی بوده از آن ساقط شده ، و محققین از علمای متقدمین و متأخرین امامیه (مخصوصاً فقید معظم ؛ معاصر محترم ، شیخ محمد جواد بلاغی در کتاب « آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن »)

برای رفع اشتباه آنان در مقام جواب برآمده‌اند، و بآدله و براهین قاطعه عدم تحریف کتاب خدا را اثبات نموده‌اند؛ و بر فرض اینکه فرقه غلاة مسئله تحریف را تعقیب کرده باشند، و بعض از محدثین احادیثی را که راجع بتأویل و تفسیر آیات وارد شده باشد؛ قرآن دانسته، و نیز آنها را در کتاب مستقلی جمع‌آوری نموده باشد؛ هیچ جای تأسف نیست که مانند تو کسی بگوید: آنان حربه‌ای در دست گرفته‌اند و پیکر اسلام را جریحه دار کرده‌اند، زیرا اگر امثال این کتابها و این نوع کلمات جنایتی بدین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری وارد نماید، و یا پیکر آنرا جریحه دار کند؛ میبایست يك چنین اسلام و مذهبی از باطل و خرافات مانند تو کشته و از ریشه کنده شود، و تاکنون اثری از آن باقی و برقرار نباشد، و حال آنکه می‌بینیم روز بروز، بلکه آن بآن در تعالی و ترقی است، واحدی نتوانسته و نتواند جنایتی بآن وارد نماید،

(۴۱ : ۴۲) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلُ مَنْ حَكِيمٍ حمید یعنی نیاید آن کتاب را باطل از پیش و پس وی، آن کتاب فرستاده شده‌ای است از جانب خداوند دانای ستوده.

راستی در اینجا نکته‌ای یادآوری کنم: ای مرد مسلمان، راجع بمسئله عدم تحریف کتاب خدا (قرآن کریم) که عقیده ما و همه محققین از علما بر آن استوار است، باینکه رویه تو اینست که برخلاف عقاید حقه قیام کنی، در این مقام نمیدانم سبب چیست که پیروی

از ما نمودی ، و میگوئی قرآن کریم تحریف نشده ؛ و از جهت اینکه کلمات تو در سوق علم و بازار دانش خریداری ندارد و نزد احدی پذیرفته نیست ؛ برای صحت کلام خود استدلال نمودی بقول شیخ صدوق در کتاب « اعتقادات » و شیخ طبرسی در کتاب « مجمع البیان » و عالم معاصر ما فقیه معظم شیخ محمد جواد بلاغی در کتاب « آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن » و غیر ایشان از علمای امامیه (رضوان الله تعالی علیهم) و اما در باب رجعت میگوئی : این مسئله در کتابهای غبار آلوده مستور بوده که برخی آنرا بر ملا ساخته اند و نمیگوئی : همین علمائیکه قائل بعدم تحریف کتاب خدا هستند در همین کتب نام برده چگونه بایانان علمیه صحت رجعت را اثبات کرده اند ، و از مخالفین آن جوابهای بسیاری داده اند ، بلکه میگوئی : شهرستانی (که معلوم النسب است) در کتاب ملل و نحل خود متعرض نشده که مسئله رجعت از جمله عقاید امامیه است .

هان معلوم شد که دروغ گفتی و خود را در میان جامعه اسلامی مقتضح و رسوا کردی .

ای مرد مسلمان ، از جمله ممیزات عالم با جاهل اینست که شخص عالم و دانا در آنچه را که اعتقاد دارد و میگوید ، باباطیل و خرافات متمسک نشود و اگر چه مخاطب وی مردم عوام باشد ؛ زیرا علم او مانع است از اینکه برخلاف واقع و نفس الامر سخن گوید ، اما جاهل و نادان برای اظهار عقاید خود بهرمهمل و لاطائلی متشبث گردد ؛

و هر آنچه بزبانش جاری شود اظهار میدارد و اگر چه شنوندگانش علما و دانشمندان باشند ، و اگر هم کسی ویرا توییح کند ؛ چون فکرش مستنیر بنور علم نشده و در پرده جهل و نادانی مستور مانده (و از این جهت حسن و قبح اشیاء را درک نکند) اهمیتی بتوییح و سرزنش علما ندهد ، و بقول مردم عوام همان خری را که سوار بوده میراند و می رود ،

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش

ای مرد مسلمان ؛ از گفتار زشت تو معلوم شد که جهل و نادانی سر تا پایت را فرا گرفته ، بطوریکه از راه غلط و اشتباه کور کورانه در رادی علم و دانش قدم نهاده ای ؛ لذا حقایق را خرافات دیده و خرافات را حقایق فرض کرده ای ، پس سزاوار اینست که در اول امر بمعاونت و همراهی دانشمندی از دانشمندان خود را از زندان جهل و گمراهی مستخلص نموده ، و از طریق معوج و راه کج چشم پوشیده و در صراط مستقیم و راه راست سیر نمائی ؛ تا در نتیجه آن مسئله رجعت و مانند این حقیقت را (نعوذاً بالله) از موهومات ندانی ، آیینہ شو جمال پری طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب .

نقل بعض از سخنان منکر رجعت

راجع بدواعی جعل حدیث و جواب از آن ،

دواعی انکار عقاید حق چیست ؟

خواننده محترم ؛ آنچه را من میدانم اینست که منکر رجعت عصر ما در گفتن الفاظ بدون معنی حقیقتاً مردی است بی مانند ، زیرا من از جرات دادن باطیل و خرافاتش خسته شدم ، و مع ذلك او مجدداً شروع بگفتن موهومات نموده ؛

ملاحظه کن ببین برای انکار رجعت (که یکی از عقاید حق و ضروری مذهب امامیه است) در مدت این پنج سال بهر مقدمه ای که خواسته متمسک شده ، و چون نتیجه ای جز رسوائی بدست نیاورده ، باز يك دسته الفاظ دیگری را مقدمه قرار داده و میگوید :

از جمله دواعی جعل حدیث این بود که جمعی از زنادقه که متظاهر باسلام بودند برای افساد مقررات اسلام و ترویج مذاهب خود یکرشته اوهام و خرافات را بصورت حدیث درآورده و منتشر میکردند ؛ و از جمله آن این بود که جمعی از مردمان متملق برای تقرب بخلفا و اشراف متشبث بذیل حدیث شده ؛ و احادیثی برطبق میل آنان جعل میکردند ؛ و از جمله آن این بود که عده ای جعل حدیث را رسماً وسیله اعاشه و ارتزاق خود قرار داده بودند ؛ و از جمله آن این بود

که بعضی از کسانی که منسوب بزهد و تقوی و درعین حال بی علم بودند عبارت واضح گروهی از مقدسین منزّه از علم و ادراک بگمان این که مردم را متوجه بخدا و پیغمبر و قرآن وائمه و بالاخره بمبادهی اسلام بنمایند ؛ یکرشته مطالبی را که بظاهر مشعر بر ترغیب بطاعت و ترهیب از معصیت و متضمن فضایل سور قرآن وائمه و دیگر رجال اسلام بود بصورت حدیث درآورده و بقصد قربت منتشر میکردند .

جواب :

ای مرد مسلمان ، این سخنان تو در این مقام ربطی بمسئله رجعت ندارد ، زیرا همه دانشمندان میدانند : عقیده ما بر رجعت و اخبار آن سبب تخریب اسلام و ترویج مذاهب باطله نیست ، و نه وسیله تقرب بخلفا و اشراف بوده ، و نه میتوان اعاشه و ارتزاق از آن نمود ؛ و در میان معتقدین کسانی هستند که از روی ادله و براهین عقلیه و نقلیه در مقام اثبات آن برآمده اند ، و از مخالفین جوابهای بسیاری داده اند و آنان کسانی هستند که بتصدیق و اعتراف تو نیز از رجال و بزرگان علم و دانش میباشند ، مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و شیخ ابوالفتوح و و و و رضوان الله تعالی علیهم .

ای مرد مسلمان ، دواعی جعل حدیث را دانستی ، و تا اندازه ای بر تو معلوم شد که احادیث در باب رجعت منزّه و مبری از آن دواعی مذکوره است ؛ اکنون دواعی انکار عقاید حقه مذهب امامیه را

نیز بدان :

بدیهی است کسانی که در مقام انکار یکی از عقاید حقه و یا همه آنها هستند ؛ و بر خلاف آنچه را که خداوندان عقل و علم گفته اند ، سخن میگویند ، آنانرا هم دواعی بسیاری است ، و من بنحو اجمال آنچه را که الان بخاطر میآید اینست :

- ۱- پیروی از شیاطین جن و انس و نفس اماره ۲- معروف شدن میان مردم عوام و حب شهرت ۳- موافقت با اهل سنت و جماعت ۴- ریاست بر همجوعان ۵- اعاشه و ارتزاق ۶- جمع آوری درهم و دینار ۷- تعصب جاهلانه ۸- معروف شدن بدانستن بعض از مفردات علمیه ۹- جلب نمودن توجه طبقه توده را بخود ۱۰- امثال این نوع دواعی باطله .

ای مرد مسلمان ، تمام عقاید حقه ما و بالاخص عقیده بر رجعت و مانند این حقیقت بروی دویایه علم و برهان قرار گرفته ؛ پس فکر تو و برادران در اینکه بگفتن این خرافات و مهملات شاید لغزش و لرزشی در ایمان فرقه ناجیه امامیه پیدا شود ؛ همانا فکر باطل و راه کج است ؛ زیرا .

تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است

ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود .

نقل بعض سخنان منکر رجعت و جواب

از آن ، فرمایش مرحوم ملاصدرا «رحمه الله» راجع باثبات رجعت

پس از اینهمه مذاکرات و نقل الفاظ بدون معنی ؛ اکنون
میبایست علمای علم رجال و درایه را خبر کرد که بیائید و ببینید :
بر خلاف عادت و اصل ثابت در عالم طبیعت ، يك مرد مسلمان ، مانند
منکر رجعت کسیکه (باتفاق همه ناظرین در کلمات وی) رائجهای
از علم و دانش استشمام نکرده ، در مقام بیان معرفات حدیث مجعول
و اقسام حدیث نیز بر آمده که اگر شما علمای علم رجال و درایه
میدانستید که چنین کسی این نوع کلمات را مقدمه قرار میدهد
برای انکار رجعت (که بعد مابین این مقدمه باذی المقدمه مانند
بعد آسمان و زمین است بلکه بالاتر) بدیهی است که از نوشتن این
بیانات شریفه خودداری مینمودید تا این بیچاره برای پیشرفت مقصد
باطل خود افسردگی را شعار خویش قرار ندهد ، و سنگ اسلام بسینه
نزند که پس از نقل بعض کلمات شما میگوید :

متأسفانه بی خردان چنانکه همراه شایعی را اگر چه بی اصل
و خرافی باشد ، ضروری دین و منکرش را کافر میدانند ؛ این چنین
هر چیز را که دیدند در چند کتابی (مخصوصاً کتاب چاپ شده)
نوشته ، و یا اینکه چند نفری آنرا نقل نموده اند بدون تأمل آنرا

در عداد احادیث متواتره قرار میدهند؛ آنچه که در باره معرفی قسمتی از مزایای اسلام و تشریح وضعیت حدیث در نظر گرفته بودم در اینجا بیابان میرسد، و در ضمن پرده‌ای از روی خیلی از خرافات و افسانه‌هایی که از طرف ملت یهود و سایر ملل اجانب وارد اسلام شده و مرور زمان آنها را بصورت مقررات اسلام درآورده بود برداشته‌ام، مخصوصاً موضوع رجعت را تا اندازه‌ای روشن کرده و صاحبان فهم و درایت آنچه بایست بفهمند فهمیده‌اند.

بالله‌عجب یکنفر در میان مردم عوام نیست که باین مرد مسلمان بگوید: آیا اخبار متواتره در باب رجعت دارای رکاکت الفاظ و معانی است، و با عقیده بآن مخالف با عقل سلیم و قرآن کریم و اجماع و ضروری مذهب امامیه است، و با بعضی از آنها که مورد شبهه قرار گرفته قابل تأویل نیست؛ و یا آنکه معتقدین بآن (مانند علی بن ابرهیم قمی و شیخ کلینی و شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیرهم، رضوان الله تعالی علیهم؛ که متجاوز از هزار سال پیش تاکنون در مؤلفاتشان نقل کرده‌اند، نعوذاً بالله) دواعی بر نقل آن داشته‌اند، و یا آنکه چون کتب و رسائل آنان چاپ شده از درجه اعتبار ساقط گردیده؛ ای مرد مسلمان؛ وای بیچاره؛ چرا بدون تأمل؛ و رجماً بالغیب سخن می‌گوئی؛ مگر چشم نداری که ببینی آنچه را در رساله «پاسخامه از گلی» در باب مسئله رجعت نقل کردیم از کتابهایی است که پیش از اختراع چاپ بچندین صد سال نوشته شده، مگر گوش

شنوا نداری که مکرر گفتم : همه علمای امامیه اعتراف بصحت این مسئله نموده‌اند ، وبأدله وبراهین عقلیه ونقلیه آنرا اثبات کرده‌اند ، واز شبهات و اعتراضات مخالفین جوابهای بسیار داده‌اند .

آری صاحبان فهم ودرایت از همه اباطیل تو ؛ مخصوصاً در این مقام دانستند که تو بسبب نفرقه حواس وپیشانی فکر ؛ حسن را از قبح ونور را از ظلمت ؛ وخرافات را از حقایق تمیز نمیدهی ، پس بطریق اولی کوچکی وبزرگی مقررات دین مقدس اسلام ومذهب شریف جعفری را تمیز نخواهی داد تابگوئی :

حدیثی اگر برای امر کوچکی وعیدشدید قائل بشود ، وبا اگر آن امر کوچکرا منشأ ثوابزیادی قرار داد آن حدیث مجعول است . زیرا ای مرد مسلمان ، وای غول ضال ، حلق لحيه (ریش تراشیدن) وسوگواری بر حضرت سیدالشهداء (ع) را دو امر کوچکی فرض کردی وموهومات چندی نیز در این مقام گفتی ، وحال آنکه این مردو مسئله نزد محققین از علما ودانشمندان از امور معظمه است ؛ ولذا برای هريك جداگانه كتابها ورسائلی تصنيف وتأليف نمودند ، و متأسفانه كتاب ما گنجایش شرح وبسط در هر موضوعی را ندارد که اگر مقام مقتضی بود جمیع اخبار داله بر حرمت حلق لحيه وثواب بکاء وگریه بر مصائب حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) را با اقوال علمای اعلام وبیاناتشان که در این مردو باب فرموده‌اند نقل مینمودیم ، تا بدانی معصیت ریش تراشیدن ویا ثواب گریه بر حضرت سیدالشهداء (ع)

بیش از آنستکه برای تو گفته اند ،

شمه‌ای از داستان عشق شورانگیز ما است

آن حکایتها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند .

خوانندگان محترم ؛ راستی من متحیرم از مغالطات منکر رجعت ؛ آیا در نظر دارید که میگفت : یکی از دواعی جعل حدیث ورود بسیاری از مقالات فلسفی و مطالب لاهوتی کنیسه و خرافات یهود است در اسلام .

اکنون ملاحظه کنید که چگونه خود را از جمله متفلسفین قرار داده ؛ پس از گفتن این همه اباطیل شروع بفلسفه‌بافی کرده ، و بکمان خود از روی برهان عقل در مقام انکار مسئله رجعت برآمده و میگوید :

رجعت و برگشتن مردگان بسوی دنیا از جهت اینکه مستلزم حرکت قهقرائی و بقول فلاسفه مستلزم خروج از فعلیت بقوه است ، برخلاف سنت الهی و خارج از جریان نظام عالم طبیعت است ، و بالاخره امری است که عادتاً محال است ، چنانکه برگشتن انسان بمراحل اولیه خلقتش برخلاف سنن حتمیه و نوامیس تغییر ناپذیر الهیه و عادتاً محال میباشد .

ای مرد مسلمان ، در این مقام از کلمات و جوابهای خود غرض عین مینمائیم و بطور اجمال میگوئیم : آیا مانند مرحوم صدر المتألهین محمد بن ابرهیم الشیرازی ؛ الشهر بملاصدرا (محقق مطالب الحکمة ،

و مروج دعاوی الامامیه ، صاحب کتاب الاسفار و شرح الکافی و تفسیر بعض السور (قرآنیہ) قریب سیصد سال پیش، این نوع مهملات را جواب نداده ؟ ای جاهل نادان : پس از فضلا و دانشمندان استدعا کن که عبارات شریفه اورا برای تو بخوانند ، و بزبان ساده ترجمه نمایند تا ببینی و بفهمی که این زرگوار (رحمه الله) راجع باثبات مسئله رجعت در تفسیر سوره « یس » در ذیل آیه کریمه (۳۶ : ۳۰) الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون ؛ انهم الیهم لا یرجعون ، (یعنی آیا ندیدند و ندانستند که بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل روزگاریها ؛ که بسوی ایشان باز نمیگردند) میفرماید .

و فی الکشاف ، هذا مما یرد قول اهل الرجعة ، و فیه نظر لا ینحی علی المنصف ؛ فان عدم رجعة قرون من الکفرة الناقصین الیها لکن هلاک الابد لا یدل علی عدم رجعة غیرهم من النفوس الکاملة الحیة بحیوة العلم و العرفان ، فلاستحالة فی انزال الارواح العالیة باذن الله و قدرته فی هذا العالم لخلاص الاسارى و المحبوسین بقیود المتعلقات من هذا السجن ؛ و اما ما نقله تأییداً لمذهبه من منع الرجعة من قوله ؛ و یحکی عن ابن عباس انه قیل له ان قومآ یزعمون ان علیا مبعوث قبل یوم المقیامة : فقال بشی القوم ، نحن اذن نکفنا نسائه و قسمنا میراثه ؛ فمدفوع بانه مجرد حکایة غیر معلومة الصحة ، و علی تقدیر صحة الروایة عنه ، فالمروی عنه ممنوع فان المتبع فی الاعتقادات اما البرهان ، و اما النقل الصحیح القطعی عن اهل العصمة و الولاية ؛ و قد صح عندنا بالروایات المتظافرة عن ائمتنا و ساداتنا من اهل

بیت النبوة والعلم حقيقة مذاهب الرجعة ووقوعها عند ظهور قائم آل محمد (ص) والعقل ايضاً لا يمنعه اوقوع مثله كثيراً من احياء الموتى باذن الله بيد انبيائه كهيسي وشمعون وغيرهما ؛ على نبينا وآله وعليهم السلام بمعنى در کتاب «کشاف» ميگويد : اين آيه کریمه از جمله چيزیست که رد میکند قول اهل رجعت را ، و در آن نظر و تأمل است که پوشيده نيست بر شخص با انصاف ؛ زيرا رجوع نکردن گروهی از کفار که هلاک شده اند بهلاک هميشه گي دليل نيست بر عدم رجعت غير آنان از نفوس کامله که زنده اند بزندگانى علم و عرفان ؛ پس استحاله ای نيست در انزال ارواح عاليه بفرمان و توانائی خدا در اين عالم برای نجات دادن اسيران و محبوسين بقيود را از اين زندان ، و اما آنچه را صاحب کشف نقل کرده برای تأييد مذهب و عقیده خود راجع بعدم صحت و منع رجعت ، باينکه گفته : و حکايت شده از ابن عباس که گفته شد برای او اينکه طایفه ای کمان میکنند که علی (ع) زنده ميشود پيش از روز قيامت ؛ پس ابن عباس گفت آنان بدمردمانی هستند ، ما نکاح میکنيم زنان علی (ع) را و تقسيم مينمائيم ميراث او را ، پس اين نقل هم مردود است ، زيرا اولاً حکايتی است که صحت آن معلوم نيست و بر تقدير صحت آن مضمون آن صحيح نيست ، زيرا آنچه متبع است در اعتقادات ؛ يابرها ناست و با نقل صحيح قطعی از اهل عصمت و ولايت ؛ و بتحقيق صحت يافته نزده روايات بسياری از پيشوايان و سادات ما از اهل بيت نبوت و علم ؛ حقيقت مذهبهای

رجعت و وقوع آن وقت ظهور قائم آل محمد (ع) و عقل نیز منع نمیکند آنها برای واقع شدن مانند آن بسیار، از قبیل زنده شدن مردگان باذن خدا در دست پیغمبران او مانند عیسی و شمعون و غیر ایشان.

ای مرد مسلمان، اگر پیروی معاندین و اجانب نکنی و تعصب جاهلانه را شعار خود قرار ندهی و دین و مذهب را وسیله ارتزاق و اعاشه خود ندانی، و قدری تأمل نمائی؛ میدانی که مسئله رجعت یکی از عقاید حقه امامیه است، و وقوع آن مستبعد نیست. هر که آینه صافی نشد از زنک هوا دیده اش قابل رخساره حکمت نبود.

نقل بعض از سخنان منکر رجعت

و جواب از آن، فرمایش مرحوم شیخ مفید راجع بر رجعت نقل از کتاب ارشاد.

مرد مسلمان چون دشمن علم و دانائی است؛ چشمش را بسته و در گوش خود پنبه نهاده؛ تا چیز را نبیند و سخن کسی را نشنود؛ لذا بدون تأمل و بیش از سؤال از دانشمندان زبان بحرکت انداخته و برای مردم عوام، رمیه من غیر رام و رجما بالغیب سخن میگوید بطوریکه هیچیک از مردم عوام هم چنین سخنانی بزبان جاری نکنند؛

ایکاش بگفتن همین الفاظ بدون معنی و باطیل و خرافات و

موهومات در میان معابر و مجالس مردم همج‌الر‌اع اکتفا میکرد ؛
و دیگر يك مجموعه مهملی از خود بیادکار نمیکذاشت ؛ و صفحات سفید
آنها باین مزخرفات لکه دار و کتب و رسائل نویسنندگان دنیا را
نمکین نمینمود .

ملاحظه فرمائید ببینید ، این مرد خرافی چگونه مغلطه در
کلام میکند و میگوید : این روایات که میگویند پس از حضرت مهدی
(ع) حسین بن علی و بیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و سایر ائمه (علیهم
السلام) رجعت خواهند کرد ، معارض است با آن روایات صحیحیه
که میگویند ، پس از رحلت حضرت قائم (ع) چهل روز دیگر قیامت
برپا میشود ، و بعد از دولت او برای هیچکس دولتی نیست ؛ چنانکه
مرحوم شیخ مفید هم در آخر کتاب « ارشاد » صریحاً میگوید : بعد
از دولت حضرت قائم (ع) برای هیچکس دولتی نخواهد بود ، بطوریکه
از روایات بسیاری استفاده میشود ، حضرت مهدی چهل روز پیش
از انقراض عالم و قیام قیامت رحلت میکند ؛ و در خلال آن چهل روز
فتنه و هرج و مرج شدیدی بروز میکند و نشانه‌های خروج مردگان
و برپا شدن قیامت برای حساب و جزا هویدا خواهد گشت .

جواب :

ای کسیکه از علم رجال و درایه رانحه‌ای استشمام نکرده‌ای ،
از کجا بر تو معلوم شد که روایاتی که میگوید : پس از رحلت حضرت

قائم (ع) چهل روز دیگر قیامت برپا میشود ، از روایات صحیحیه است ، و این همه روایات که مرحوم مجلسی هم خیلی از آنها را بدست نیاورده ، و بادر کتاب بحار الانوار نقل نکرده ، از روایات ضعیفه است ؛ و دیگر آنکه چرا ندانسته و نفهمیده سخن میگوئی ؟ کدام دانشمندی بتو گفته که شیخ مفید صریحاً میگوید : بعد از دولت حضرت قائم (ع) برای هیچکس دولتی نخواهد بود ، مگر ما در رساله شریفه « پاسخننامه از گلی » قریب پنج سال پیش عبارت شیخ مفید (علیه الرحمۃ) را از آخر کتاب « ارشاد » نقل نکردیم و ترجمه ننمودیم و با نگفتیم که شیخ مفید از جمله معتقدین بر رجعت است ، و او است کسیکه در مقام اثبات این حقیقت بر آمده و از مخالفین جواب داده ، پس معلوم میشود از روی تفرقه حواس و پیریشانی سخن میگوئی ، و با آنکه مغالطه میکنی که برای اثبات دعوی باطل خود بعبارت شیخ مفید از آخر کتاب « ارشاد » متمسک میشوی ، و از بیانات علمیه آن بزرگوار راجع باثبات رجعت (که عقیده او و همه امامیه است) چشم میپوشی ؛ بنابراین ما عین عبارت آخر کتاب « ارشاد » را با بیانات او راجع بر رجعت در این کتاب نیز نقل میکنیم و بپارسی ترجمه مینمائیم ، تا مردم عوام هم معلوم شود که تو دروغ میگوئی .

قال المفید (علیه الرحمۃ) فی الارشاد : لیست بعد دولة القائم لاحد دولة الاما جائت به الروایة من قیام ولده انشاء الله ذلك ، ولهم یرد علی القطع والاثبات ، واكثر الروایات انه لن یمضی مهدی الامة الا

قبل القيمة باربعين يوما يكون فيها الهرج وعلامة خروج الاموات وقيام الساعة للحساب والجزاء والله اعلم يعنى شيخ مفيد (عليه الرحمة) در کتاب ارشاد گفته : پس از دولت قائم احدى را دولت و سلطنتى نيست مگر چيزيکه روايتى درخصوص آن وارد شده و آن دولت و سلطنت اولاد آنحضرت است اگر خدا خواسته باشد ؛ و اين حديث بطريق قطع وارد نشده ، بمشيت خدايتعالى معلق شده است (يعنى روايت مثلاً باين نهج وارد شده که اولاد آنحضرت اگر خدا بخواهد بسلطنت برخيزند و اقدام مينمايند) واکثر روايات چنين است که مهدي اين امت وفات نميکند مگر چهلروز پيش از قيامت و در آن چهلروز هرج و مرج و علامت بيرون آمدن مردگان از قبرها و علامت قيامروز قيامت براى حساب و جزا ظاهر خواهد شد ؛ و خدا داناتر است بامور و فى الارشاد ايضاً ، قال (رحمه الله) روى المفضل بن عمر عن ابي عبد الله (ع) قال يخرج مع القائم من ظهر الكوفة سبع وعشرون رجلاً خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و به يعدلون ؛ و سبعة من اهل الكهف و يوشع بن نون و سليمان و ابود جانة الانصارى و المقداد و مالك الاشتر فيكونون بين يديه انصاراً و حكاما يعنى و نيز در کتاب ارشاد است که شيخ مفيد (عليه الرحمة) فرموده : روايت کرده مفضل بن عمر که حضرت صادق (ع) فرمود : خروج ميکند با حضرت قائم (ع) از پشت کوفه بيست و هفت نفر مرد پانزده نفر از قوم موسى آنچنان کسانى که خلائق را بسوى حق

رهنمائی میکردند و باحق و راستی عدالت میورزیدند، و هفت نفر از اصحاب کُهِف و یوشع بن نون و سلیمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر؛ پس ایشان در خدمت آنحضرت یاران و حکام او باشند در شهرها.

ای مرد مسلمان؛ بآبودن اینهمه دانشمندان و نویسندگان سزاوار نبود که مانند تو کسی که از علم و دانش بهره‌ای نداری؛ در مقام اصلاح دین و مذهب و صحت و سقم احادیث بر آئی، و انکار مسئله رجعت و مانند این حقیقت را وسیله ارتزاق و اعاشه خویشتن قرار دهی؛ گفتن بر خورشید که من چشمه نورم

دانند بزرگان که سزاوار سها نیست.

جواب منکر رجعت

راجع بتضعیف نمودن وی اخبار رجعت را.

مرد مسلمان، پس از تشکیل دادن این همه مقدمات غیر مربوطه بذی‌المقدمه، اکنون در صدد نتیجه گرفتن بر آمده و تعداد یکصد و نود و هشت روایت از جلد سیزدهم بحار الانوار نقل و ترجمه نموده و بایک کلمات متناقضه و بیانات مهمله: همه آنها را ضعیف و موثق و حسن و امثال ذلك دانسته؛ و میان مردم مسلمان القاء شبهه کرده بطوریکه بعضی از عوام الناس گمان کرده‌اند اینها روایاتی است که برای ابطال رجعت نقل نموده (چنانکه یکی از اینان بمن گفت: شنیده‌ام

مردمسلمان برای انکار رجعت استدلال بچندین صد روایت کرده و پیش از نقل آن روایات میگوید : امیدوارم چیزهاییکه نتوانستم در اینجا صریحاً بگویم ؛ خوانندگان محترم از مندرجات همین روایات استفاده خواهند فرمود .

جواب :

ای مرد مسلمان ، اگر این روایاتی که از کثات بحارالانوار نقل کرده و ترجمه نمودی از جمله روایات ضعیفه است ؛ و یا مجموع از غلاة ؛ پس چرا جمیع علمای امامیه (که متهم به بیج غرضی از اغراض باطله نیستند) برای صحت رجعت استدلال بآنها نموده اند ، واحدی از اینان انکار نکرده اند آنها ، بلکه هر یک از آنان بنحو اجمال دعوی تواتر نموده اند ، و بر فرض ضعف آن روایات چون اعتقاد بر رجعت ضروری مذهب امامیه است و موافق با صریح بعض آیات قران کریم و ظاهر بابعض دیگر . و ایمان و اعتقاد متورعین و متفقهین علمای اثنی عشریه ؛ پس ما هم ناگزیریم باین معنی معتقد شویم ؛ و دیگر آنکه مقاصد خود را خواه صریحاً بگوئی و خواه بایماء و اشاره ، ما دانسته و میدانیم ؛ منظور تواز گفتن این اباطیل و موهومات انکار رجعت است و این مقدمه باشد برای انکار وجود مقدس حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی له الفرج) زیرا در اینجا نیز خواهی گفت . زنده بودن يك نفر هزار سال یا بیشتر برخلاف اصل

ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است و موافق با صریح قرآن نیست و نیز شیخ مرتضی انصاری در کتاب خود « رسائل » و مرحوم شهید ثانی در کتاب « شرح لمعه » و مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در کتاب « کفایة الاصول » ، متعرض نشده اند که فرزند دل‌بند حضرت امام حسن عسکری (علیهما السلام) از روزیکه بدنیا آمده تا کنون زنده است ؛ و در پرده غیبت پنهان ؛ پس بهمین دلیل این هم از عقاید فرقه غلاة و مجعول از یهود است .

ای مرد مسلمان ، اگر مقصود تو از القاء این نوع شبهات و این همه گفتار زشت ، ارتزاق و اعاشه و یا شهرت میان مردم عوام نبود ، میبایست در اول امر فروتنی را شعار خود قرار دهی ؛ و از ما و همه دانشمندان صحت و سقم عقاید خویشان را سؤال کنی ؛ و پس از آن غوغا برپا نمائی ، نه اینکه مغرور شوی بیک دسته از مفردات علمیه (که مضلین و گمراه کنندگان برای تو بیان کرده اند) و این الفاظ بی معنی ؛ و هر مهمل و لاطائفی را گوئی ، بنابراین باید شنوندگان سخنان تو همان مردم همج الرعاع باشند ، و کسانی که از وادی عقل و خرد دور افتاده اند ،

در کوی ها شکسته دلی می‌خورند و بس

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

ای مرد مسلمان ، راجع بمسئله رجعت و اثبات این حقیقت بزرگان کتب و رسائل بسیاری نوشته اند ؛ ولی ما این کتاب شریف را انگونه ای

نوشتیم که بی مانند است ، و چنانکه از اهل علم سؤال کنی بر تو نیز معلوم شود که جای سخن باقی نگذاشتیم ، هزار نقد بیازار کائنات آرند یکی بسکه کامل عیار ما نرسد .

نقل خاتمه سخنان منکر رجعت

و جواب از آن .

ای مرد مسلمان ، ملخص آنچه را که تو در خانمه اباطیل خود گفته ای نقل کنم ؛ و بنحو اجمال جواب گویم ، تا دانسته شود ، ما چیزی از سخنان تو را فروگذار ننمودیم ، ولی از فضلا و دانشمندان ، بلکه از عموم ناظرین محترم در این کتاب ؛ خواهشمندم که مرا مورد اعتراض خود قرار ندهند و بگویند : وظیفه شخص عاقل و دانشمند نیست که هر کس هر مہمل و لاطائی بگوید ، جواب دهد ، زیرا چون منکر رجعت و این مرد خرافی میان مردم عوام القاء شبیه نموده ، و گمان کرده که باین کلمات موهومہ متناقضہ میتوان انکار رجعت و مانند این حقیقت نمود و این نوع از افعال زشت را طریق ارتزاق و اعاشه قرار داد ، لذا برای رفع شبیه و اینکه مبادا برخورد او نیز مطلب اشتباه شود ، ما را چاره ای نبود ، مگر آنکه اباطیل وی را نقل کرده و از آنها پاسخ دهیم ، تا همه بدانند که گویندہ این سخنان ندانستہ و نپرسیدہ ، چشم را بر ہم نہادہ و زبان بحر کت در آورده و مر آنچه را کہ خواستہ گفتہ ، و برای انجام مقصد باطل خود بعنوان ترویج از دین و مذهب و اصلاح مفاسد

اخلاق جامعه یکدسته خرافات را بقالب حقایق ریخته و تحمیل مردم عوام نموده ؛ و در مقابل کلمات رؤسای دین و مذهب و همه علما و دانشمندان (که متجاوز از هزار سال پیش تا کنون گفته اند و در کتاب های خود نوشتند که رجعت بنحوا جمال یکی از عقاید حقه و ضروری مذهب امامیه است ، یعنی احدی از آنان انکار نکرده اند آنرا ، بلکه در مقام اثبات آن بر آمده و جواب از مخالفین داده اند) میگوید : قرآن میگوید : مردگان هیچگاه بدنیا برنمیگردند ،

۱- (۴۱ : ۹۵) و حرام علی قرية اهلکناها ، انهم لایرجعون ، حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج و هم من کل حذب ینسلون یعنی هر قریه ای که ما آنرا یعنی اهلش را هلاک کرده و میمیرانیم واجب و لازم است اینکه بدنیا برنگردند تا موقع باز شدن سد یأجوج و مأجوج و پراکنده شدن آنان در روی زمین ؛ یعنی تا موقع انقراض عالم و قیام قیامت ، زیرا فتح سد یأجوج و مأجوج بقرینه آیه بعدش و باتفاق همه مفسرین از شیعه و سنی از نشانه های قیامت است ، مخصوصاً بنا بقرائت ابن عباس و ابن مسعود که « جدث » باثاء مثلثه یعنی « قبر » قرائت کرده و کلمه « هم » را کنایه از افراد بشر قرار داده اند و این معنی صریحاً نافی رجعت است .

۲- (۳۶ : ۴۰) الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لایرجعون ؛ و ان کل لما جمیع لدینا محضرون یعنی آیا این مردم نمیدانند که آنهم مردمان قرون گذشته را که ما پیش از اینان آنرا

هالك کرده ایم بسوی دنیا نخواهند رجعت کرد؛ تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود. این کلمه «کم» تکثیریه را روی کلمه «اهل کناها» ذکر کرده؛ نکته اش اینست که می خواهد بفهماند برنگشتن مردگان بسوی دنیا چون از نوامیس حتمیه خداوند است؛ لذا شما نیز مانند اینان خواهید بود، یعنی وقتی که مردید دیگر بدنیا بر نمی گردید، ولی برای اینکه بجزای اعمال خود رسیده باشید، همه شمارا در روز قیامت نزد خود حاضر خواهیم کرد؛

این آیه بطوریکه ملاحظه میشود صریحاً نافی رجعت است؛ اینست که زمخشری در کتاب تفسیرش (کشاف) در ضمن تفسیر این آیه میگوید: و هذا مما یرد قول اهل الرجعة یعنی این آیه از جمله آیاتی است که مذهب رجعیین را رد میکند، و در خاتمه این جملات میگوید: میگویند که باین عباس گفتند جماعتی عقیده دارند که علی بن ابیطالب پیش از قیامت رجعت خواهد کرد؛ این عباس گفت اینان که این عقیده را دارند بدردمی هستند؛ ما که فعلاً زنهای علی را تزویج و میراث را تقسیم میکنیم، باین حال چگونه میشود که علی بدنیابر گردد.

۳- (۴۵: ۲۳) وقالوا ما هی الا حیوتنا الدنیا نموت ونحیی و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون، و اذا تلی علیهم آیاتنا ینات ما کان حجتهم الا ان قالوا اتوا بائنا

ان کتم صادقین ، قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم
 القیمة لاریب فیه ولكن اکثر الناس لا یعلمون یعنی کفار پیغمبر
 میگفتند : جز این زندگانی دنیا که زنده میشویم و میمیریم با اینکه
 بعضی زنده شده و برخی دیگر میمیریم ، زندگانی دیگری برای ما
 در بین نیست ؛ هلاک نمیکند ما را مگر طبیعت ؛ خدا در مقابل میگوید
 اینان این حرفها را از روی نادانی میگویند و هیچوجه بآنچه میگویند
 علم ندارند ، پایه همه مقالاتشان فقط مبتنی بر گمان است ؛ اینان
 مردمی هستند و قتیکه حجج ظاهره و آیات واضحه ما بآنان گفته
 میشود ، در مقابل حجت و برهانی ندارند مگر آنکه به پیغمبر میگویند
 ائتوا بآئنا ان کتم صادقین اینکه میگوئی برای این عالم آغاز
 و انجامی هست اگر راست میگوئی پدران ما را که مرده اند حاضر کن
 و آنانرا زنده گردان ؛ خدا به پیغمبر دستور میدهد که باینان بگو :
 الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمة خدا است آنکه
 شمارا در دنیا زنده میکند و بعد شمارا میمیراند سپس هم شمارا در
 قیامت که حتمی الوقوع است زنده خواهد کرد ؛ ولی بسیاری از مردم
 باین معنی علم ندارند ، پس از این هم معلوم میشود که رجعت و برگشتن
 مردگان بدنیا بر خلاف ناموس الهی و قضای حتمی خداوند است .

۴- (۲۳ : ۱۰۱) حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون
 لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت ؛ کلا انها کلمة هو قائلها ومن
 ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی کفار و قتیکه مشرف بر مرگ

شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند ، متذکر بی‌ایمانی و زیان کاری خود شده ، و در نتیجه حسرت و ندامت آنانرا فرا گرفته ؛ سپس باحالت تأثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا میکنند ، میگویند : پروردگارا مرا بدنیا برگردان شاید عمل صالحی کردم و آنچه را که از من ترك شده بجای آوردم ، خدا تقاضایشانرا بطور استبعاد و در نهایت شدت رد کرده ؛ میگوید : هرگز روی دنیا را نخواهید دید ، رجعت و برگشتن بدنیا کلمه‌ای است که تنها اینان قائل بآن هستند و بهیچوجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست ، در جلو ایشان يك حائل و فاصلی است تا روز قیامت که ایشان و رجعت بدنیا را از هم جدا ساخته است یعنی وقتی که مردند دیگر بدنیا رجعت نمیکنند تا روزیکه برانگیخته میشوند بآخرت .

پس فهمیدیم رجعت بر خلاف نصوص قرآن کریم است ، و در نتیجه این روایات که متضمن رجعت است چون مخالف باقرآنند بر حسب فرمایش حضرت جعفر بن محمد (ع) همه مزخرف و باطل است ؛ باید تمام اینها را طبق امریه آنحضرت برکنار انداخت و بردیوار زد .

خلاصه این مبحث - روایاتی که مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم بحار درباره رجعت نقل فرموده اند از چند جهة ضعیف است ؛ یعنی يك رشته جملائی است که روی موازین شرعی اصلا مانع آنها را بعنوان احادیث ائمه اطهار بشناسیم :

۱- بمناسبت ضعف سند یا ضعف رواة آنها ؛ گذشته از اینکه

قسمت بیشتر آنها که متضمن سلطنت بعد از حضرت مهدی می باشد چون معارض باروایات صحیحیه وارد در باره آنحضرت می باشد از درجه اعتبار ساقط است ،

۲- از لحاظ مخالفت مضمون آنها بانصوص قرآن کریم ؛

۳- از نظر عدم موافقت مندرجات آنها باقرآن کریم ؛

۴- بر فرض اینکه همه از روایات صحیحیه بوده و مضمونشان

هم بانصوص قرآن کریم مخالفت نداشته باشد ، چون بحد تواتر نرسیده و خبر واحدند ، بمناسبت عدم حجیه اخبار آحاد در مسائل اعتقادیه ؛ از اینرو قلم بطلان روی همه آنها کشیده و ذوات مقدس ائمه اطهار و فرقه شیعه امامیه را از اینگونه امور بی اصل تبرئه خواهیم کرد .

سبحان الله ، دینیکه آنهمه بشر را بتفکر و تدبر دعوت میکند

مخصوصاً اجتهاد و تحصیل یقین را در امور اعتقادیه واجب عینی هر فرد قرار میدهد ، چرا باید تا این اندازه تقلید جاهلانه در پیروانش حکم فرما باشد که دماغشان را محل انعکاس هر موهومی قرار بدهد ، حقیقتاً قصه غریبی است ، اینان مادامیکه در بند دینند مقلد پدران جاهل و هر دیندار نادانند ، همین که از این قید رهائی یافتند پیرو هر نادان بی دینی میشوند ، نمیدانم تا کی باید اینان در بند بندگی باقی بمانند ، کوئی اساساً برای بندگی آفریده شده اند .

حدیثی که فریقین آنرا از پیغمبر اکرم نقل میکنند این است :

روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین عن ابی سعید الخدری ، قال

قال رسول الله (ص) تبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی لودخلوا حبر ضب لتبعوهم، قلنا یا رسول الله: الیهود والنصارى قال فمن حمیدی در جمع بین صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود: شما مسلمین اخلاق و آداب و بالاخره رویه مردمیکه پیش از شما بودند بدون کم و زیاد پیروی خواهید کرد؛ بطوریکه آنان اگر در سوراخ سوسماری داخل شوند شما پیروی خواهید کرد، راوی گوید: عرض کردم این مردمیکه مسلمین از آنان پیروی میکنند آیا یهود و نصاری هستند؟ فرمود اگر اینان نباشند پس کیستند.

روی الزمخشری فی الکشاف عن حذیفه انتم اشبه الامم سمنا بنی اسرائیل لتركبن طریقهم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة حتی انی لا اری اتعبدون العجل ام لا یعنی پیغمبر (ص) فرمود شما مسلمین شبیه ترین جمعیتی هستید از جهت طریقه و رویه بیهودیه و رویه آنان را طابق النعل بالنعل پیروی خواهید کرد بطوریکه من نمیدانم آیا گوساله را که آنها پرستش کرده اند پرستش خواهید کرد یا نه.

خلاصه استدلال مرحوم سید بن طاوس بحديث مزبور اینست شیعه و سنی این دو حدیث را از پیغمبر اکرم نقل کرده و صحت آنرا تصدیق دارند، مقتضای تصدیقشان اینست که در مسئله رجعت و زنده شدن مردگان در این دنیا اختلاف نداشته باشند، زیرا این حدیث نبوی میگوید مسلمین آداب و سنن یهود و نصاری را پیروی خواهند

کرد، و از طرفی قرآن و اخبار متواتره میگویند در بین امم گذشته و ملت یهود خدا کسان چندی را (وقتیکه بموسی گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم میرانده) و سپس زنده گردانید، پس بموجب این احادیث نبوی که میگوید مسلمین آداب و سنن یهود را پیروی خواهند کرد در بین ملت اسلام هم باید کسانی باشند که خدا آنانرا پس از مردن در دنیا زنده بکند، حاصل چون در بین ملت یهود عده ای رجعت کردند، پس بموجب این حدیث نبوی که میگوید مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند کرد باید در بین اینان نیز عده ای رجعت بکنند.

اکنون در مقام جواب این استدلال و شرح حدیث شریف برآمده میگویم :

۱- این آیه (۴ : ۵۴) واذ قلتم یا موسی لن نقمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتكم الصاعقه وانتم تنظرون ، ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون صریحاً دلالت ندارد که در زمان حضرت موسی خدا جمعی را پس از مردن زنده کرده و بالاخره رجعت کرده باشند ؛ زیرا محتمل است مراد از بعثناكم من بعد موتكم بعثت انبياء باشد و بانادانی و جهالت .

۲- بر فرض اینکه این آیه دلالت بر این معنی داشته باشد و بالاخره تصدیق کنیم که در زمان موسی جمعی پس از مردن بدنیا برگشتند، شبهه ای نیست که این قضیه در مورد معجزه آنحضرت

بوده ، این چه تماسی دارد بزنده شدن جمعی در آخر الزمان برای انتقام از یکدیگر ؟ مگر در آخر الزمان هم پیغمبری مبعوث میشود که خدا برای اثبات رسالتش برای توده مردم چنین معجزه‌ای ابراز بکند .

۳- پیغمبر در این حدیث شریف میگوید مسلمین پیروی میکنند سنن و طریقه یهود و نصاری را ، زنده کردن خدا مردگان را مگر از سنن و آداب یهود است تا اینکه گفته شود چون مسلمین بطوریکه این حدیث خبر میدهد متابعت سنن یهود را میکنند ، پس باید در بین اینان هم خدا جمعی از مردگان را زنده بکند .

آری چنین است ؛ همین طوریکه این حدیث شریف نبوی میگوید ، مسلمین بسیاری از اخلاق و سنن یهودیان را از آنان پیروی کرده‌اند :
 ۱- خروج از دایره توحید - یهودیها چنانکه در اثر خلطه و آمیزش بامصریهای قدیم گوساله پرستی و عادات و ثنیه را از آنان گرفته و تقلید کرده‌اند ، بعضی از مسلمین بخصوص جمعی از شیعه هم از دیر زمانی یکتاپرستی و آن حریت اولیه خود را از دست داده طوق پرستش هزاران گوساله‌های دویارا بگردن انداخته‌اند ،

ای کاش این مقلدان نادان بهمین اکتفا کرده ، دیگر کاسه از آتش گرمتر نمیشدند ؛ سنگ پرستی ؛ درخت پرستی ، و قبر پرستی را شعار خود قرار نمیدادند ،

۲- غرور در امر دین بمناسبت اعتقاد بشفاعت کزاف - یهودیها

چنانکه مغرور بشفاعت پدران خود شده آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینزه از مقررات کتاب خدا (توریه) اعراض میکردند ؛ این چنین برادران مانیز چنانکه همه میدانیم يك چنین شفاعت گزاف در باره پیغمبر و ائمه کرام قائل شده ؛ قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای يك محبت دروغی به خاندان علی و سوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت بآنها کرده و آشکارا میگویند : آنهمه زحمانیکه پیغمبر و علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده همه برای شفاعت گناهکاران از شیعه بود .

۳- کتمان حق ، چنانکه علما و رؤسای مذهبی یهود برای حفظ منافع شخصی خود يك رشته معانی باطله را پیش خود اختراع نموده با حقایق توراۃ مخلوط میکردند ؛ و همواره در مقام کتمان آنها بر میآمدند ؛ این چنین در بین مسلمین هم جمععی دوحانی نما از دیر زمانی همین روبه را پیش گرفته و بالاخره وضعیت اسلام و تشکیلات اجتماعی مسلمین را بحالت رقت باری در آورده .

۴- نفاق - یهودیها چنانکه در اثر ضعف نفس و جبن فطری ، ملکه صداقت را ازدست داده نفاق و دوروئی را که از مظاهر ملکه رذیله دروغگوئی و برهم زنده انتظام جامعه است پیشه خود قرار داده و در نتیجه ارکان اجتماعشان را متزلزل ساخته و هر دسته ای در کمال زبونی در محلی بسر میبردند ؛ این چنین در بین مسلمین نیز روح صداقت که اساس فضیلت و ریشه بیشتر مکارم اخلاقی است مفقود گشته ،

نفاق و دورنگی خلاصه دروغ با تمام مظاهرش جای گیر آن شده است .
 ۵- مردم را امر به پرهیزکاری نمودن و خویشتن را فراموش کردن، چنانکه در بین ملت یهود جمعی بودند که مردم را به تقوی و نیکوکاری امر نموده و در عین حال خودشان دچار هزاران گونه اخلاق نکوهیده بودند، و در حقیقت خودشان را فوق قانون و عزیز بی جهت پنداشتند، بهیچ وجه بمقررات دینی و مزایای اخلاقی عنایت نداشتند؛ باصطلاح واعظ غیر متمعظ بودند؛ این چنین بین مسلمین هم جمعی همین رویه زشت یهود را پیش گرفته در عین اینکه مردم را دعوت باخلاق و آئین انسانیت میکنند؛ خود بمراحلی از آداب انسانیت دور مانده؛ عملاً آشنائی باخلاق ندارند؛ باوجود اینکه در هر محفلی نسبت بدین اظهار دل بستگی و علاقه شایانی میکنند، و همواره سنگ اسلام را بسینه میزنند؛ عملاً خویشتن را دشمن اسلام معرفی کرده در راه آن کوچکترین قدی که تماس با منافعشان داشته باشد برنمیدارند .

۶- تحریف کتاب خدا - همانطوریکه علمای یهود برای پیشرفت مقاصد شخصی خود کتاب خدا «نوراة» را تحریف کرده اند، این چنین در بین مسلمین هم فرقه غلاة از ایشان قرآن کریم را تحریف کرده یعنی يك مشت مطالبی طبق عقاید سخیفه خود بعنوان قرآن منتشر کرده و برای تأیید آن احادیثی نیز بنام ائمه اطهار ساخته اشاعه داده بودند .

بطوریکه گفتیم رجعیین برای اثبات رجعت جز خبر دلیلی اقامه نکرده ، بلکه اصلاً جز آن دلیلی در دست ندارند ، گرچه تمسک بچند آیه قرآن و اجماع منقول هم بسته اند ؛ ولی چون معمولاً بتوسط احادیثی که متضمن شرح و تفسیر آیات است متمسک بآیات میشوند و بدون آن اصلاً متوجه بقرآن کریم نمیشوند و اجماع منقول هم چون از شعب خبر واحد و باصطلاح خبر واحد لیبی است از اینرو مرجع آندو بهمان خبر است .

پس از این مذکورات بخوبی دانسته شده که رجعت و برگشت مردگان باین دنیا چون برخلاف اصل ثابت در عالم کون و سنت حتمیه خداوند است و بر طبق آنهم هیچگونه دلیل عقلی و نقلی در دست نداریم که مارا وادار باعراض از آن اصل مسلم بکند ؛ از اینرو ناگزیریم که آنرا جز امری موهوم و بی اصل چیزی ندانیم ، بلی این اخبار گذشته از جنبه مخالفت یا عدم موافقت آنها باقرآن و حکم عقل ؛ چنانچه صحیح بود ممکن بود که بگوئیم : مراد از رجعت ، رجعت آثار و دولت ائمه اطهار است ، و البته بر هر مسلمانی فرض است که رجعت باین معنی معتقد بوده و همواره منتظر همپوروزی بوده باشد .

جواب :

۱- ای مرد مسلمان ، مرحوم شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان در ذیل آیه شریفه (۴۱ : ۹۵) و حرام علی قریة اهل کناها انهم

لایرجعون (یعنی ممتنع است براهل دهی که هلاک کردیم ایشانرا
اینکه باز گردند دنیا) میفرماید : اختلاف شده در معنی «لایرجعون»
بوجوه چندی :

۱- اینکه « لا » زائده است و معنی آن اینست ، حرام است
برقریه مهلکه بعذاب اینکه رجوع کنند دنیا ، و قتاده و عکرمه ،
و کلبی راجع بمعنی آن گفته اند : واجب است بر آن قریه ای که هلاک
شده اند رجوع نکنند دنیا ؛ و عطا گفته ؛ مراد اینست که خدایتعالی
نوشت بر کسیکه هلاک کرده او را باینکه رجوع نکنند دنیا ؛ و آن
قضائی است از او حتم ، و در این کلام تخویف است برای کفار مکه
باینکه اینان اگر هلاک شوند در اثر عذاب ، رجوع نکنند دنیا مثل
غیر ایشان از امام هلاک شده در اثر عذاب ، و بدرستی که آمده است
« حرام » بمعنی « واجب » در شعر خنساء :

وان حراما لاری الدھر باکیا علی شجوة الابیة علی عمرو
یعنی بدرستی که واجب است نبینم روزگاری را که گریان باشم برغم
و اندوهی مگر آنکه بگریم بر عمرو .

۲- معنی آن اینست که حرام باشد برقریه ای که یافتیم آنرا
هالکه در اثر ذنوب و گناهان ، اینکه قبول شود از آنان عملی برای
اینکه ایشان رجوع نمیکند بسوی توبه .

۳- معنی آن اینست که حرام است اینکه رجوع نکنند بعد از
مردن ؛ بلکه رجوع کنند برای مجازات .

پس در صورتیکه ، لا ، لایرجعون ؛ را زائده قرار دهیم و باغیر زائده ، و حرام ، را بمعنی ؛ واجب ، فرض کنیم در ترجمه آن میگوئیم : حرام است بر قریه مهلکه بعذاب اینکه اینان رجوع نکنند بدنیا ، و یا اینکه واجب است بر آنان رجوع نکنند بدنیا ، و از اینجا معلوم میشود که بعضی رجوع میکنند بدنیا ؛ بدلیل قرینه ای که در بین است ؛ و آن عبارت است از کلمه « قریه » نه بدلیل مفهوم وصف تا گفته شود : وصف ، مفهوم ندارد ، و نفی چیزی مثبت ماعدای آن نیست ؛ و همین کلمه « قریه » دلیل است بر اینکه هلاک در این آیه شریفه بمعنی موت و فناء مطلق نیست ؛ بلکه هلاک در اثر عذاب را اراده کرده والا موت و فناء اختصاص بقریه ای ندارد .

خلاصه ؛ تا اندازه ای روشن شد که فرمایش مرحوم علی بن ابرهیم قمی در تفسیرش (فهذه الایة من اعظم الدلالة فی الرجعة یعنی این آیه : و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا يرجعون بزرگترین دلیل است برای اثبات رجعت) از روی تحقیق علمی و تدقیق نظر بوده ، چنانکه در رساله « پاسخنامه از گلی » بیانات او را از کتاب تفسیرش نقل کردیم ؛ بنابراین ؛ ای مرد مسلمان ؛ غلط کردی که تو نسبت به چنین عالم بزرگواری (که همه علما و دانشمندان ، فضل و علم و زهد و ورع او را اعتراف دارند ، و نزد احدی متهم به هیچ غرضی از اغراض باطله نیست) زبان درازی کردی و گفتی :

عجب است از مرحوم علی بن ابرهیم قمی که بگفته علمای رجال

شیعه مرد دانشمند و جلیل القدری بوده است ؛ اینگونه تأویلات را که مخصوص بملاحده و باطنیه است در تفسیرش نوشته اند ؛ مگر اینکه بگوئیم این تفسیر اساساً از تألیفات این مرد جلیل نبوده ، و ساختگی باشد ، و گرنه چطور میشود که چنین دانشمندی تا این اندازه ازمبانی قرآن کریم بی اطلاع باشد که آنرا با اینگونه تأویلات بی اساس آلوده نماید .

دور شو از رم ای زاهد و افسانه مگوی

من نه آنم که دگر گوش بتدویر کنم .

۲- ای مرد مسلمان ؛ راجع بآیه شریفه (۳۶ : ۴۰) **الْمُیْرُوا کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ اِنَّهُمْ اِلَیْهِمْ لَارْجِعُوْنَ** (یعنی آیا ندیدند که سیار هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل رورکارها و ندیدند که آنان بسوی ایشان باز نمیکردند) و قول زمخشری در تفسیرش باینکه این آیه رد میکند قول رجعیین را ، گفتیم : مرحوم ملا صدرا قریب سیصد سال پیش در تفسیر سوره « آیس » در ذیل همین آیه مذکوره جواب داده ، و ما نیز عبارت او را نقل کرده و ترجمه نمودیم تا خوانندگان محترم از روی دقت نظر مطالعه کنند ، و بدانند این آیه نیز نفی رجعت نمیکند و قول زمخشری مردود و باطل است .

۳- ای مرد مسلمان ، استدلال بآیه (۴۵ : ۴۵) **قُلْ اِلَهِیْحِکُمْ ثُمَّ یَمِیْتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ اِلَیْ یَوْمِ الْقِیْمَةِ** ، لاریب فیه **وَلَکِنْ اَکْثَرُ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ** (یعنی بگو ای محمد « ص » خداوند زنده میسازد شما را در ارحام ؛ پس میمیراند شما را در دنیا ، پس جمع کند شما را

در قبور تاروز قیامت ؛ هیچ شکلی نیست در آن ؛ ولی بیشتر مردمان
نمیدانند آنها) برای عدم رجوع جمعی در وقت ظهور قائم آل محمد
(ع) غلط است ؛ زیرا اثبات شیء و زنده شدن همه خلائق در قیامت که
حتمی الوقوع است ؛ نفی ماعدا و زنده شدن جمعی را در دنیا نکند ،
بلکه ممکن است خداوند گروهی را در دنیا زنده کند ، و مانع عقلی
هم ندارد ؛ چنانکه در ارم گذشته مانند آن واقع شده .

۴- ای مرد مسلمان : راجع بآیه (۲۳ : ۱۰۱) حتی اذا جاء
احدهم الموت ؛ قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترک ،
کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
(یعنی تا وقتی که بیاید یکی از کفار را مرگ ؛ میگوید : ای پروردگار
باز گردان مرا بدینا تا شاید بجا آورم عمل شایسته در آنچه را ترک
نمودم ، حاشا که او را باز گردانند ؛ بتحقیق که سخنی است که گوینده
آن است ؛ و از پیس مشرکان مانعی است میان آنان و رجعت ایشان که
آن قبر است و در آن خواهند بود تا روزیکه برانگیخته شوند) در
رساله « پاسخنامه از گلی » گفتیم : علی بن ابرهیم (علیه الرحمة) میفرماید
این آیه در خصوص مانع الزکوة نازل شده ، و مرحوم شیخ کلینی در
کتاب « کافی » از حضرت صادق (ع) روایت کرده که مانع الزکوة در
وقت مرگ سؤال کند که خدایا مرا برگردان بدینا عمل صالح
بجا آورم ، و مرحوم شیخ طبرسی در کتاب « مجمع البیان » میفرماید :
کفار در وقت مرگ از خدا تعالی تقاضا کنند رجعت بدنیا را تا بعد از آن

کارهای نیک بجا آورند ، خطاب شود پس از این برگشتنی برای شما نیست تا روز قیامت .

اگر گفته شود : بنا بر فرمایش مرحوم شیخ طبرسی مستفاد از این آیه عدم رجعت کفار است بدنیا ، و شما میگوئید : حضرت صادق (ع) فرموده رجعت مخصوص کسانی است که ممحض در ایمان اند و یا ممحض در شرك و كفر .

جواب گوئیم : عدم رجعت کفار دلالت ندارد بر رجعت جمعی از آنان ، زیرا محتمل است خداوند گروهی از کفار را (برخلاف اصل ثابت در عالم کون و طبیعت) بدنیا برگرداند .

پس فهمیدیم که رجعت برخلاف نصوص قرآن کریم نیست ، و روایاتی که متضمن آنست بنحو اجمال چون موافق باقرآن میباشد بر حسب فرمایش حضرت صادق (ع) همه صحیح و مورد قبول است ، بنابراین روایاتی که مرحوم مجلسی در جلد سینزدهم بحار الانوار در باره اصل رجعت نقل فرموده اند از چند جهت صحیح است یعنی يك رشته فرمایشاتی است که روی موازین شرعی و علمی اصلاً ما باید آنها را بعنوان احادیث از ائمه اطهار (ع) بشناسیم :

۱- بمناسبت تواتر اجمالی ، و آن جبران ضعف سند و یا ضعف رواة هر خبری را مینماید ، و روایات صحیحهای برخلاف آنها وارد نشده تا معارض باشد ؛

۲- از لحاظ عدم مخالفت مضمون آنها با نصوص قرآن کریم ،

۳- از نظر موافقت اصل آن با قرآن کریم ،

۴- از جهت اجماع و اعتراف جمیع علمای امامیه و ضروری بودن آن در مذهب شیعه اثنی عشریه ، بنا براین واجب است قلم صحت روی همه آنها کشیده و ذوات خبیثه منکرین باین عقیده حقه (مخصوصاً مردم مسلمان یعنی کسیکه باطناً نادان بی دینی است و بر حسب ظاهر متلبس بلباس اسلام) را از سر چشمه علم و برهان تطهیر و پاک نمود .

۵- ای مردم مسلمان ، آيا سزاوار است نسبت بشیعه اثنی عشریه (که همه آنان در مسائل اعتقادیه پیروان عقل و علم هستند ، و در احکام و فروع دینیّه مقلد علمای اعلام و مجتهدین میباشند و نیز رویه پدران اینان چنین بوده) از روی تعصب جاهلانه برای انکار رجعت بگوئی : اینان مقلد پدران جاهل و مردبین دار نادانند ، و یا پیرو هر نادان بی دینی میشوند ،

عجیب واقعه ای و غریب حادثه ای است

انا اضطربت قتیلا و قاتلی شاکي .

۶- ای مردم مسلمان ؛ راجع بحديثيکه فریقین (شیعه و سنی) از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده اند ؛ همانا مراد تنها پیروی نمودن از سنن و آداب بنی اسرائیل و ملت یهود نیست ، بلکه مراد اینستکه آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد ؛ زیرا همین حدیث را دیگران بالفاظ مختلفه نقل کرده اند که مراد از آنها

همان معنی است که مرحوم سید بن طاوس استدلال بآن نموده .

مرحوم علی بن ابراهیم قمی خبر را چنین نقل کرده : قال رسول الله (ص) لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی امتی هئله یعنی رسوا خدا (ص) فرمود : نبوده است در بنی اسرائیل چیزی مگر اینکه مانند آن در امت من میباشد .

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» بنحو دیگر نقل نموده . قال النبی (ص) یکون فی هذه الامة ما یکون فی الامم السابقة حذو النعل بالنعل والقدمة بالقدمة یعنی پیغمبر اکرم (ص) فرمود : میباشد در این امت چیزیکه میباشد در امم گذشته ، و مساوی است بین آنچه در پیش بوده است با آنچه در این امت میباشد .

واما مراد از بعثت در قول خدای تعالی (۴: ۵۳) ثم هئناکم من بعد موتکم لعلمکم تشکرون (یعنی پس برانگیختیم و زنده کردیم شما را پس از مردن شما ، تا شاید شما سپاس نمائید خداوند را) همانا زنده شدن کسانی است که مردند ؛ نه بعثت انبیاء ، و مراد از موت در آن موت مقابل حیات است ، نه غشوه و بیهوشی و باجهالت و نادانی ، و مؤید این قول احتجاج حضرت امیر المؤمنین (ع) است بهمین آیه برای اثبات رجعت در وقتیکه (ابن الکوا) انکار کرد آنرا .

پس تا اندازه ای معلوم شد که مراد از حدیث شریف مذکور بس تنها پیروی نمودن مسلمین نیست آداب و سنن یهود را ، بلکه مراد اینست که هر آنچه در آن امت واقع شده (که یکی از آنها رجعت و

زنده شدن بعد از مردن است در دنیا) پس در این امت نیز واقع خواهد شد ، و این مطلب احتیاج بمبعوث شدن پیغمبری در آخر الزمان ندارد تا گفته شود که بر فرض صحت رجعت در امت حضرت موسی در مورد معجزه آنحضرت بوده ؛ پس در آخر الزمان که پیغمبری مبعوث نمیشود تا معجزه او رجعت دادن مردگان باشد .

و بر فرض ، ای مرد مسلمان ، این اشکال را که مبتدئین تعلیم تو داده اند مورد قبول قرار دهیم ؛ جواب گوئیم : نزما ؛ بلکه نزد اکثر امت اظهار معجزات بدست ائمه و اولیای حق نیز جایز است ؛ بنا بر این ممکن است حضرت حجة بن الحسن العسکری (ع) برای اثبات امامتش چنین معجزه ای اظهار نماید .

۷- ای مرد مسلمان ؛ و ای کسیکه در صدد ترویج و تأیید عقاید باطله طایفه وهابیین هم برآمده ای ؛ کدام يك از امامیه یکتا پرستی و حریت اولیه را از دست داده و طوق پرستش هزاران گوساله دوپارا بگردن انداخته اند ؛ و یا سنگ پرستی و درخت پرستی را شعار خود قرار داده اند ، ما نمیدانیم مقصود تو از گفتن این کلام باطل و مزخرف چیست که تا این اندازه زبانت درازی کرده ای ؛ ای کاش توضیح داده بودی تا جواب آنرا تعلیم مردم عوام میدادیم ، ولی بنحو اجمال و اختصار میگویم : همه میدانند که فرقه امامیه اصنام و احجار و اشجار پرستی را شعار خود قرار نداده اند ؛ و قبور حضرات معصومین و ائمه اطهار (ع) را مزار میدانند و اطراف هر يك از آن

قبور منوره را معبد خود قرار داده و در آنجا خدای یگانه را عبادت میکنند ؛ و هیچیک از آنان مغرور بشفاعت گزاف نیستند ؛ بلکه میگویند : مذهب و اعتقاد ما بر اینستکه شفاعت مخصوص انبیاء و اوصیاء و مؤمنین است که اینان شفاعت کنند گناهکاران از اهل توحید را و شفیع نشوند اهل شك و شرك و کفر و جحود را ، و نیز احدی از آنان کتمان حق ننمایند ، بلکه آنچه را که خدا و رسول و ائمه و علما و رؤسای دین و مذهب راجع بمسائل اعتقادی و فروع و احکام دینی فرموده اند بیکدیگر تعلیم دهند ، و مردم دنیا را از روی براهین عقلیه و نقلیه باین طریق مستقیم دعوت کنند ، و از جمله تعالیم آنان اینست که مردم بیکدیگر را سوق دهند باتحاد و یگانگی ، و از نفاق و دورویی دوری کنند ، و برای انکار یکی از مسائل اعتقادی مانند رجعت و یا زنده بودن حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری (ع) و یا زیارت قبور ائمه اطهار (ع) و یا سجده نمودن بر تربت ابا عبد الله الحسین (ع) و امثال این عقاید حقه امامیه ، غوغائی دائر نکنند ، و کسانی که حقیقتاً متدین بدین اسلام و این مذهب شریف جمعی هستند بدیهی است در اول امر تقوی و پرهیزکاری را شعار خود قرار داده و بعد مردم را امر بآن میکنند ؛ و محققین از علمای آنان اخباری را که راجع بتفسیر و تأویل آیات قرآن کریم وارد شده بعنوان کلام خدا منتشر نموده اند ، پس فرقه امامیه مبری و منزله اند از آنچه را که نسبت بآنان داده میشود ، متأسفانه این کتاب ما گنجایش شرح و بسط این کلمات را ندارد ؛

پس سزاوار اینستکه برای هر يك از آنها رساله‌ای تألیف شود تا مطلب و حقیقت امر برای مردم مسلمان و بالاخص برای طبقه توده بهتر و بیش از این واضح و روشن گردد .

۸- ای مردم مسلمان؛ بنابراین آنچه را که گفته و میگوئیم تا اندازه‌ای معلوم شد که رجعین و فرقه امامیه برای ثبوت و امکان رجعت دلیل عقلی اقامه کرده‌اند، و اثبات وقوع آنرا بدلیل نقل (قرآن کریم و اخبار ائمه اطهار و اجماع علمای اثنی عشریه و ضروری بودن آن در مذهب امامیه) پس بخوبی دانسته شد که رجعت و برگشت مردگان بدنیا در این امت بعد از ظهور حضرت امام زمان حجة بن الحسن العسکری (ع) نیز حتمی الوقوع است؛ و اگر چه برخلاف اصل ثابت در عالم کون و طبیعت است؛ زیرا چون برای وقوع این امر برهان محکم در دست داریم پس از این اصل مسلم اعراض مینمائیم، و از ابن‌رو میگوئیم: تأویل نمودن رجعت را بآثار و دولت ائمه اطهار (ع) صحیح نیست؛ زیرا علمای لغت معنی آنرا عود بدنیا بعد از مردن و پیش از قیامت کبری بیان نمودند، و نزد امامیه نیز معلوم است که رجعت عود و برگشتن اشخاص میباشد .

تا اینجا ملخص اباطیلی و موهومات منکر رجعت را نقل کردم، و بنحو اجمال و سرمشق؛ طبقه توده را هم برای جواب دادن از این نوع خرافات آشنا و ناانمودم، اکنون شروع کنیم ببیان معنی رجعتی را که ما معتقد هستیم، و بیان ابطال تفاسخ و اینکه این مسئله

ربطی بمسئله رجعت ندارد، و نیز میان نمائیم وقوع رجعت و بازگشت مردگان درامم گذشته را، و همچنین آیاتی را که رؤسای دین و مذهب ما و علمای اعلام استدلال بآنها نموده اند برای وقوع رجعت و بازگشت مردگان در این امت هم نقل نمائیم، تا منکر رجعت و برادرانش بدانند که ما از پیش خود سخن نکرده و نمیگوئیم، بلکه هر آنچه را که محققین از علما و دانشمندان گفته اند، و ما پس از اینکه آنها را بمیزان عقل سنجیدیم و همه را موافق آن و بر روی پایه علم و برهان استوار دیدیم؛ مورد قبول و تصدیق قرار دادیم، این گهر در رمز دانایان پیشین سفته اند

بی برد در رمزها هر کس که او داناستی .
ای مرد مسلمان، دین مقدس اسلام برای مردم گناه کار باب توبه را قرار داده که اگر کسی از گفتار و کردار زشت خود پشیمان شود و توبه و بازگشت نماید؛ خداوند متعال توبه او را قبول فرماید؛ پس اگر میخواهی مجدداً مسلمین بچشم اسلامیت بتو نگاه کنند، بیا از گفتن این خرافات و از طریق غیر مستقیم برادرانت دست بردار؛ و بسبب اباطیل آنان خود پسندی را شعار خویش قرار مده،
نیکنامی خواهی ایدل بابدان صحبت مدار

خود پسندی جان من برهان نادانی بود .

معنی کلمه رجعت

ای مرد مسلمان ؛ رجعت بمعنی برگشتن است ، چنانکه گویند
فلانی بسفر رفت و برگشت پس عود روح ببدن و دوباره زنده شد
رجعت است ، خواه بعد از زنده شدن دنیا بیایند ، مانند مردگانیکه
مقربان خدای تعالی باعجاز زنده کردند و خواه بیایند ، مانند مردگانیکه
در قیامت و صحرای محشر حاضر شوند که در آن روز همه خلایق زنده
شوند ؛ و در قرآن کریم این مرد و قسم زنده شدن بلفظ بازگشت و
رجوع اطلاق شده :

رجوع بدنیا مثل (۴۳ : ۱۰۱) حتی اذا جاء احدهم الموت ، قال
رب ارجعون (۱۰۴) لعلی اعمل صالحا فیما ترک ، کلا انها کلمة
هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی (کفار مرا
وتورا بیدی وصف میکنند) تا بیاورد یکی از ایشان را مرگ ؛ میگوید
از روی حسرت و پشیمانی ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا ،
شاید بکنم عمل شایسته در آنچه چیزیکه بگذاشته ام ؛ حاشا که او را باز
گردانند ؛ بتحقیق که درخواست او سخنی است که بواسطه غلبه
حسرت گویند ؛ او گوینده آنست ؛ و از بیش مشرکان مانعی است
میان ایشان و میان رجعت ایشان بمعنی قبر که در آن خواهند بود تا
روزی که برانگیخته شوند .

و مثل (۴۲ : ۱۴) ولوتری اذی المجرمون ناکسور و سهم عند ربهم

ربنا ابصرنا وسمعنا فارجتنا نعمل صالحا انا موقنون یعنی واگر ببینی چون مشرکان در روز حشر فکندگات باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنند نزد پروردگار خود ، از روی عجز گویند : ای پروردگار ما ، دیدیم آنچه وعده کرده بودی و شنیدیم ، پس باز گردان ما را بدنیا تا کار شایسته کنیم ؛ بتحقیق که ما معتقدیم بآنچه را که گفتی .

و رجوع در قیامت مثل (۲۳ : ۱۱۷) افسحسبتم انما خلقناکم عبدا ، و انکم الینا لاترجعون یعنی آیا گمان داشتید که شمارا آفریدیم زمین ارروی بازی ، و گمان کردید که شما بسوی ما باز گردیده نشوید . و مثل (۲۸ : ۴۹) واستکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق و ظنوا انهم الینا لایرجعون یعنی و گردن کشی کرد فرعون و لشکرهای او در بغیر حق ، و گمان کردند که ایشان بسوی ما باز گردیده نمیشوند .

و مثل (۲۸ : ۸۸) ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو ، کل شیء هالک الا وجهه ، له الحکم و الیه ترجعون یعنی و نخوان باخدای بحق دیگری را ، زیرا نیست هیچ خدائی سزاوار از خواندن مکر او ، همه چیز فانی است مگر ذات او ؛ او را است فرمانروائی ؛ و بسوی او باز گردیده خواهید شد .

پس بجهت تمیز مابین این دو معنی ائمه دین (صلوات الله علیهم اجمعین) و علمای اعلام (رحمهم الله) لفظ رجعت را در معنی باز گشت بدنیا غالباً استعمال کرده اند ، و زنده شدن در قیامت را بلفظ

معاد و مانند آن؛ و اما ظهور حضرت قائم آل محمد (ع) رجعت نیست؛ زیرا آنحضرت بذابر اعتقاد ما (امامیه) از روزیکه متولد شده تاکنون زنده میباشد؛ و از انظار ما بجهت حکم و مصالحی که خدای تعالی میداند و بس، غایب است؛ و آن بزرگوار زنده است تا ظاهر شود، و زمین را پراز عدل گرداند پس ازاینکه ظلم و جور فرا گرفته آنرا، و بعد از آن از دار دنیا رحلت فرماید، پس اگر بعد از وفاتش دوباره بدنیا برگردد (چنانکه ظاهر از بعض احادیث چنین است) آن برگشتن رجعت آنحضرت است.

سؤال و جواب از منکرین رجعت

ای مرد مسلمان؛ خیلی بزبان ساده؛ بطوریکه هر عوامی هم بفهمد؛ از منکرین رجعت سؤال میکنم؛ آیا رجعت جمعی بدنیا بعد از ظهور حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری (ع) ممکن است یا محال؛ و در صورت محال بودن وجه استحاله آن چیست؛ و دیگر آنکه در جمیع امم محال است، و یا استحاله آن فقط در این امت است، اگر گویند ممکن است، جواب گوئیم: چه باعث شده شمارا که انکار آن کنید؛ اگر گویند: بر فرض امکان آن، دلیل صحیح بر وقوعش نداریم، جواب میدهیم: عقلا و نقلا دلیل بر وقوعش داریم.

دلیل عقل پس از اثبات ذات باری (جل شأنه) و نبوت حضرت خاتم النبیین (ص) و امامت ائمه دین (ع) اگر برای مردم حجتی در

روی زمین نباشد، خدای تعالی بمقتضای عدل خود در روز جزا احدی را عقاب نکند در صورت تخلف از او امر و نواهی او، زیرا اگر عقاب کند آنانرا ممکن است بگویند: خدایا ماندانستیم و حجت تو هم نبود که بما راه نشان دهد، بنابراین پس از ظهور حضرت امام زمان (ع) و رحلت آنحضرت از دارفنا بداربقاء بمصدق آیه شریفه (۳: ۱۸۲) **كل نفس ذائقة الموت** یعنی هر نفسی چشمنده مرگ است، پس لابد یکی از حجج الهیه دنیا رجوع خواهد نمود، اگر گویند رجوع یکی از آن حجج بخصوص لازم نیست؛ جواب گوئیم: روی سخن ما با کسی است که معتقد باشد باینکه حضرت مصطفی (ص) خاتم پیغمبران است و اوصیای او و حجج الهیه منحصر است بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یازده فرزندان آن بزرگوار (صلوات الله علیهم اجمعین) اگر گویند: شخص وای عصر (ع) باقی است تا روز قیامت و او است آخرین کسیکه از دنیا رحلت فرماید؛ بنابراین زمین خالی از حجت نمانده؛ جواب گوئیم: این کلام دعوی بدون دلیل است؛ زیرا برهان و نه دلیل نقل حاکی بر اثبات این مدعی نیست، و این نوع از احتمالات در مقابل آنچه را که گفتیم احتمال لغوی است، اگر گویند: امکان رجعت عقلاً مسلم است، ولی دلیل عقلی بروقوع آن نداریم، لذا ما انکار کنیم آنرا و این منافی باخلو زمین از حجت نباشد، زیرا محتمل است حضرت حجة الله الکبری (ع) پس از خود یکی از مؤمنین را وصی خود قرار دهد؛ و او همان حجت در روی

زمین باشد .

جواب کوئیم : پس از اینکه امکان رجعت را قائل شدید و مخبر صادق هم خبر بوقوع آن داده ؛ پس این نوع احتمال از جمله احتمالات باطله است ، و در عقاید هم همین مقدار کافی است که بعد از اینکه امکان آنرا ثابت کردیم و مخبر صادق نیز خبر بوقوع آن داد ؛ پس بر ما واجب است عقلا اعتقاد بآن ، و احتمال باقی بودن آنحضرت (ع) تا روز قیامت گرچه ممکن است ، لکن چون مخبر صادق خبر نداده و وقوع آنرا ؛ ظلمه که برخلاف آن خبر داده ، پس اعتقاد بآن غلط است و نیز احتمالش لغو

دلیل نقل بعلاوه روایات کثیره و آیات قرآن کریم و صریح فقرات زیارات مأثوره ازائمه اطهار (ع) و کلمات آنان ، ایمان و اعتقاد جمیع علمای اثنی عشریه است بآن و ضروری بودنش در مذهب امامیه .
اگر گویند : رجعت محال است و استحاله آن فقط در این امت باشد .

جواب کوئیم : قاعده عقلیه تخصیص بردار نیست یعنی اگر گفته شود **الکل اعظم من الجزء** یعنی هر کلی بزرگتر است از جزء ، پس نمیتوان گفت این کل بخصوص اعظم از جزء نباشد ، و دیگر آنکه وجه تخصیص استحاله آن در این امت چیست ؟

اگر گویند : در جمیع امم محال است ؛ زیرا ملازم بامسئله تناسخ است و آن نزد جمیع مسلمین بدلیل عقل و نقل باطل است .

جواب گوئیم : مسئله رجعت که ما معتقدیم ابداً ربطی بمسئله تناسخ ندارد (چنانکه در رساله « پاسخنامه از گلی » با اشاره ذکر شد و در اینجا فی الجمله بنحو تفصیل بیان میشود) .

اگر گویند : بمقتضای امورات طبیعیہ ممکن نیست که در این عالم کون و طبیعت ارواح ، عودت بآبدان نمایند و اگر چه خدایتعالی قادر بر آن باشد .

جواب گوئیم : دلائل بر عدم امکان و استحاله آن چیست ممکن است برای مصالحی خدای تعالی عودت دهد ارواح را بهمین آبدان ملکوی طبیعی و اگر چه برخلاف طبیعت باشد ، و دیگر اینکه لازمه دعوی استحاله آن انکار نمودن قضایای صریحه مذکوره در قرآن کریم است (مثل قصه موسی (ع) و ذبح نقره و زنده شدن مقتول ؛ و قصه زنده شدن هفتاد مرد در میقات خدای تعالی ؛ و قصه زنده شدن گروهی بدعای حزقیل پیغامبر ؛ و قصه عزیر و زنده شدن او بعد از صد سال ، که هر یک از این قضایا در این کتاب مشروحاً ذکر خواهد شد) و بدیهی است که انکار آن قضایا انکار ما جاء به النبی است ؛ و انکار آن انکار شخص نبی است و انکار آن انکار اصل از اصول دین است ، و انکار آن حکمش ارتداد و کفر است .

اگر گویند : ما انکار قرآن و قضایای مذکوره در آن نکنیم ، بلکه نظر بمعنی ظاهر آن داریم و هر یک را تأویل کنیم ، مثل تأویل کردن برادر منکر رجعت آیه شریفه (۲ : ۲۴۴) **الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذرا الموت ، را که در محل خود**

بیان میشود .

جواب کوئیم : نمیتوانید چنین کلامی را گوئید ؛ زیرا مگر فراموش کردید گفتار خود را که گفتید قرآن کریم تأویل و اسرار ندارد ، بلکه دارای همین معنی ظاهری است که همه کس میفهمد ، اکنون سبب چیست از گفتار و عقاید ناطله خود پشیمان شدید ؟ اگر گویند : ما از آن کسانی نیستیم که میگویند قرآن کریم تأویل ندارد ، بلکه میگوئیم : قرآن دارای تأویل و اسرار است ، ولی ما خودمان عالم بتأویل و اسرار و معانی باطنیه آن هستیم ؛ و آیات آنرا بسلیقه شخصی خود تأویل مینمائیم .

جواب کوئیم : این کلام ، دعوی بزرگی است ، میبایست در اول امر اثبات کنی که جوهر دانائی منحصر است بتو یکنفر و برادر است ، و بعد این سخن گوئی ؛ و گرنه دیگری برخلاف تأویل تو تأویل دیگری خواهد کرد ، و لازمه آن عدم اثبات دعوی تو باشد ، بنابراین کسی باید تأویل کند آیات قرآن کریم را که همه مردم معتقد باشند باینکه او است عالم باسرار و خفیات آن ،

هر که در او جوهر دانائی است بر همه چیزیش توانائی است . هان ؛ ای مرد مسلمان ، کسرا توانائی نیست که قرآن کریم را تأویل کند مگر ائمه اطهار (ع) زیرا مسلم است نزد همه علما و دانشمندان مسلمین که جوهر دانائی هر چیزی منحصر است باینان و بس صلوات الله علیهم اجمعین .

اگر گویند : ما خودمان تأویل آیات راجعه بقضایای واقعه در اتم سابقه نکنیم ، ولیکن میگوئیم : مراد از این آیات معنی ظاهری آنها نیست ؛ بلکه تأویل دارد ، ولی ما نمیدانیم .

جواب گوئیم : در اینصورت که اقرار بجهل و نادانی خود کنید پس بیائید از اهل علم و دانش سؤال کنید تا بیاموزند شمارا از آنچه را که میدانند .

اگر گویند : بر فرض اینکه رجعت ممکن باشد ، و دلیل و برهان بر صحت وقوع آن داشته باشیم ، برای چیست غیر از رجعت ائمه (بعض از اینان یا جمیع آنان) گروهی از مردم نیز رجوع خواهند نمود .

جواب گوئیم : پس از اینکه آنرا با دلایل بر وقوع آن تصدیق نمودید این « چرا » گفتن غلط است ؛ زیرا شاید در رجوع ایشان هم حکم و مصالحی باشد که عقل ما مردم قاصر و کوتاه از درک نمودن آنهاست (۲۳ : ۲۱) لایسئل عما یفعل و هم یسئلون یعنی خداوند پرسیده نشود از آنچه میکند چون هر چه کند عین حکمت است ، و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند .

اگر گویند : آیا نمیخواهید ما عالم و دانای بهر چیزی باشیم ، و حال آنکه انسان قابلیت و استعداد دارد دانا شدن بهمه چیز را ، پس ما بعد از اعتقاد بر رجعت جمعی از مردم میخواهیم بدانیم حکمت و مصلحت رجوع آنان چیست .

جواب گوئیم : زیاده بر آنچه را که آل محمد (ع) فرموده اند ما را استعداد فهم حکمت و مصلحت این نوع از افعال خدای تعالی را نیست، مضافاً باینکه بدیهی است انسان قابلیت و استعداد ندارد که جمیع مصالح مندرجه در تحت يك فعل از افعال الهی را بفهمد ، مگر آنکه خدا بتهالی بتوسط انبیاء و اوصیای آنان آن مصالح را بمردم بفهماند ، بنابراین اگر کسی اعتقاد داشته باشد باینکه حکمت و مصلحت امر بفلان چیز یانهی از فلان کار یا خلقت و آفرینش فلان شیء ، فلان است ما تصدیق نکنیم او را ، بلکه میگوئیم : هر فعلی از افعال خدای تعالی دارای حکم و مصالحی است ؛ شاید یکی از آن حکمتها و مصالح همین است که گفته میشود ، ولی عقل ما قاصر است از درك نمودن باقی آنها ، و دیگر اینکه میگوئیم : آیا جمیع الهیین و موحدین و مستکشفین دنیا تا کنون دانسته و فهمیده اند حکمت و مصلحت خلقت « بعوضه » را که يك پشه بسیار کوچکی است که آن مانند پیل است ؛ لکن اعضا و جوارح آن زیاده از پیل باشد ، زیرا پیل دارای چهار پا و يك خرطوم و يك دم است ، ولی بعوضه دارای شش پا و يك خرطوم و يك دم و چهار بال است ، و خرطوم آن مجوف باشد برخلاف خرطوم پیل که چنین نیست ؛ و آن خرطوم مجوف برای آن پشه مانند حلقوم است که با همان خرطوم بجسد انسان فرو برد و خون بجوف آن داخل شود ؛ بنابراین آیا انصاف اینست که تا کنون حکمت و مصلحت يك چنین پشه ای را نفهمیده اید و حال آنکه میدانید هیچ فعلی از افعال شخص

حکیم علی الاطلاق عبث و بیفایده نیست (تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً) اکنون می‌خواهید بسبب پاره‌ای از الفاظ بدون معنی از قبیل اینکه انسان قابلیت و استعداد درک همه اشیا را دارد؛ حکمت و مصلحت دنیا آمدن حضرت عیسی (ع) را بدون پدر؛ و یا غیبت حضرت امام زمان (ع) و رجوع گروهی از مردگان را در این امت بفهمید.

ای مرد مسلمان، سخن بس است، زیاده بر این بامنکرین رجعت و مانند آن از عقاید حقه امامیه سؤال و جواب و نقض و ابرام نکنیم، زیرا عقلا و دانشمندان میدانند که ایشان در صدد استفاده مسائل دینی و مذهبی نیستند، مثلاً است معروف میان عوام الناس که گویند: آبر را گل میکنند تماماً می‌بگیرند.

آری ما چیزی نمی‌گوئیم، ولی میدانیم معاندین و احباب باین نوع از مردم دین فروش دستور داده؛ و بواسطه عدیده ایشان را تعلیم دهند تا اینکه این نحو از شبهات را میان عوام الناس منتشر نمایند، و اختلاف کنند میان يك جمعیت متحده‌ای را که بالنتیجه مقاصد و اغراض باطله آنان انجام گیرد؛ پس چون منظور از القاء این نوع شبهات همین است که میدانیم، سزاوار نیست با آنان در مقام جواب برائیم، ولی بر حسب ظاهر؛ علما و دانشمندان ما را چاره‌ای نیست مگر اینکه برای رفع شبهه از عوام الناس ابطال و خرافات آنان را جواب گویند، لذا منهم بنوبه خود رساله شریفه «پاسخنامه از کلی» را در جواب نامه آقای عیسی خان بزبان خیلی ساده نوشته و منتشر نمودم و بعد بر خود نیز

لازم و متحتم دانسته که این کتاب محترم (رهبر گمشدگان) را هم تدوین نمایم ؛ تا برادران دینی از روی دقت و تأمل مطالعه نمایند که واضح و هویدا است پس از خواندن این هر دو کتاب بهیچوجه محتاج بمطالعه اباطیل و خرافات منکرین رجعت نیستند ؛ زیرا وقت ایشان شریفتر از این است که مطالعه کنند موهومات صادره از دارالارتزاق و دارالاعاشه مردم دین فروش را ؛ بداشتن اینهمه کتابهای علمی و دینی و مذهبی که بزرگان از علما و دانشمندان آنها را از روی حقیقت و معنویت تألیف نموده اند .

ای مرد مسلمان ، و ای فرمان بردار شیاطین جن و انس ، تا چه اندازه بی حیا هستی که زبان درازی میکنی و از راه نادانی میگوئی : علمای اعلام (قدس الله اسرارهم) عمر شریف خودشانرا فقط در طهارت و نجاست صرف نموده و راجع بمسائل اعتقادیه چیزی نفرمودند ؟ آیا انصاف اینستکه از روی تعصب جاهلانه چنین گفتار زشت و دروغ بگوئی ؛ تو که از ما سؤال نکردی تا کلمات آنان را نشان دهیم که بدانی در هر مسئله ای جای سخن باقی نگذاشته اند : آری عاشق که شد که بار بحالش نظر نکرد

ای خواجه درد نیست و گر نه طیب هست .

تناسخ چیست ؟ نقل کلمات معتقدین

بتناسخ و ابطال آنها ، رجعت ربطی بتناسخ ندارد .

ای مرد مسلمان ، تناسخ عبارت است از تعلق ارواح بعداز بطلان ابدان عنصریه بابدان و اجسام دیگر در همین عالم محسوس که دوران داشته باشد در اجسام عنصریه دنیویه ؛ و معتقدین باین طریق باطل بر چند طایفه اند :

- ۱- جماعتی از ایشان گفته اند : نفس انسانی بعداز مردن و فساد بدن منتقل میشود ببدن انسان دیگر ؛ مثلاً روح زید بعداز مردن منتقل شود ببدن عمرو ، و هکذا ، و این جماعت را فسوخیه گویند .
- ۲- جماعت دیگر از ایشان گفته اند : روح انسان بعداز مردن منتقل شود بابدان حیوانات و بهائم و حشرات الارض ، هر يك بمناسبت خود ، پس اگر اوسعید بوده روح او منتقل شود ببدن اسب مثلاً ؛ و اگر شقی بوده ببدن خوک و هکذا ، و اینان را مسوخیه گویند .
- ۳- گروهی از ایشان گفته اند : ارواح بعداز بطلان ابدان منتقل گردند بنباتات از اشجار و گیاهها ، و این جماعت را فسوخیه گویند .

- ۴- طایفه ای از اینان گفته اند : ارواح بعداز مردن منتقل شوند بجمادات چون سنگ و کلوخ ، و ایشان را رسوخیه گویند .
- و قول دیگر نیز از آنان نقل شده که پنجمین طایفه از اهل تناسخ اند ،

و ایشان قائل هستند بتناسخ من جهة الصعود لامن جهة النزول و گفته‌اند: روح نبوتی منتقل میشود بدن بسترین از حیوانات (مانند دود و کرم) و روح انزل حیوانی پس از فساد بدن آن منتقل شود بدن حیوانات اشرف از آن متدرجاً تا اینکه منتقل شود بدن انسان، و روح انسان بعد از مردن منتقل شود بجسم فلکی.

ای مرد مسلمان، بطلان تناسخ بتمام این معانی مذکوره اجماعی جمیع اهل ادیان و ملل هر صاحب شریعتی و ضروری دین مقدس اسلام است، و چون اصحاب تناسخ منکر حشر و نشر و معاد و قیامت باشند و تعطیل در نفوس را باطل دانند و اقرار و اعتقاد بشرع و ملتی نیز ندارند (بسبب بعض از شبهات و تلییسات شیطانیه) لذا قائل باین اقوال باطله شده‌اند.

ای مرد مسلمان، دلیل بر بطلان کلمات اصحاب تناسخ بطور اجمال و اختصار و بقدر استعداد فهم تو و هر عوای اینست:

۱- اجماع اهل ملل و ضروری بودن آن در دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری.

۲- نفس در وقتی که ترك نمود تدبیر بدن را بجهت فساد مزاج و خروج آن از قابلیت تصرف؛ پس اگر منتقل شود بدن طبیعی دیگری در همین نشأه، هراینه لازمه آن اجتماع دو نفس است در يك بدن: یکی حادثه دیگری منتقله؛ و بطلان آن ضروری و بدیهی است؛ زیرا برای هر بدنی زیاده از نفس واحده نخواهد بود، و مدبر يك بدن يك نفس است؛ و وجه لزوم اینکه بدن لابد برای آن استعداد

مخصوصی است که تعلق گیرد برای آن نفس حادثه از جانب خدای تعالی که اعطای نفوس مدبره میفرماید بغیر مهلت ؛ و بعد از تمامیت استعداد و حصول مزاج مخصوص واجب میشود حدوث آن بجهت حصول معلول نزد تمامی علت ؛ زیرا حدوث نفس از جانب علت قدیمه که معطی نفوس است مربدن را موقوف بر تمامیت استعداد و حصول مزاج بود ؛ و بتحقیق حاصل شد و تمام گردیده علت ؛ پس مانعی نیست حدوث آن نفس را ؛ پس اگر مقارن شود نفس منتقله مرنفس حادثه را ، هر آینه لازمه آن اجتماع دونفس است در یک بدن ؛ و بطلان آن بدیهی است .

۳- اصحاب تناسخ تعطیل در وجود را محال میدانند و حال آنکه لازم قول ایشان تعطیل در وجود است اگر چه بزمان اندکی باشد ؛ زیرا آن «آن» مفارقت نفس از بدن اول غیر آن «آن» اتصال آنست ببدن دوم و بین این هردو «آن» زمانی است ؛ پس لازم آن ؛ بودن نفس است بین دو بدن معطله از تدبیر ، و تعطیل باعتراف ایشان محال است .

۴- بنابر قول بتناسخ لازم آید اتصال وقت فساد بدن انسان بوقت وجود و تحقق حیوان دیگر که تعلق گیرد باو روح زید سابق ؛ و لازم و ملزوم هردو باطل است ؛ وجه لزوم اینکه بر فرض تأخیر و عدم اتصال لازم آید تعطیل در وجود ، و مفروض آنستکه تعطیل در وجود محال است ؛ اما بطلان لازم از دو وجه خواهد بود : یکی آنکه

علاقه لزومیت ظاهره که موجب شود انصال وقت فساد بدن انسانی وقت کون و تحقق بدن حیوانی دیگر؛ ثابت و مبرهن نشده، بلکه ظاهر عدم تحقق است؛ و مجرد احتمال علاقه لزومیت که شاید محقق باشد در عالم غیب فقط دعوائی است بدون برهان؛ و دیگر اینکه هر آینه لازم بود که عدد فاسدات ابدانیه منطبق باشد با عدد کائنات از ابدان حیوانیه، زیرا اگر ابدان فاسده زیادتى داشته باشد بر عدد کائنات لازم آید اجتماع نفوس عدیده بر بدن واحد؛ و این علاوه بر اینکه خلاف ضرورت است (بجهت آنکه هر بدنی زیاده از نفس واحده مدبر آن نخواهد بود) موجب تمانع و تدافع است و آن محال باشد؛ زیرا بر فرض تمانع و تدافع لازم آید که همه آن نفوس یا بعض از آن معطله باشند؛ و حال آنکه تعطیل در وجود نیست، و اگر عدد ابدان فاسده ناقص باشد از عدد کائنات؛ پس اگر تعلق گیرد نفس واحده با ابدان متعدده، لازم آید که حیوان واحد بعینه بغیر آن باشد؛ و اگر تعلق نگیرد نفس واحده مگر بدن واحد و برای باقی ابدان کائنه نفوس حادثه باشد؛ هر آینه لازم آید ترجیح بلا مرجح؛ و اگر تعلق نگیرد بآن ابدان نفوس حادثه، لازم آید تحقق ابدان متعدده بدون نفوس و تمام اینها محال است، اما بطلان ملزوم بجهت اینکه حسى است که کائنات حادثه در اغلب اوقات از حیوانات و هوام و حشرات الارض اضعاف فاسدات خواهند بود مخصوصاً بالنسبة ببنی نوع انسان؛ زیرا دریکروز اینقدر مورچه متکون میشود که باضعاف مضاعف زیادتى دارد بر اموات

از انسان در سنوات عدیده، و همچنین حیوانات بحریه، مخصوصاً ماهی و امثال آن

۵- اگر نفس زید مثلاً تعلق گیرد ببدن عمرو باید متذکر باشد نفس منتقله چیزی از احوال بدن زید را؛ زیرا علم و حفظ و تذکر از حالات نفس است و مختلف نمیشود باختلاف بدن؛ و حال آنکه بدیهی است متذکر حالات بدن سابق خود نمیباشد،

ای مردم مسلمان، فساد و بطلان قول بتناسخ باین وجوه مذکوره فی الجمله ظاهر است اگر چه بعض این وجوه هم قابل مناقشه و نقض و ابرام باشد؛ ولی بعض دیگر آن تمام است؛ و ما در مقام تحقیق این مسئله بروجه تفصیل نیستیم، زیرا تو و طبقه توده ملتفت این نوع مسائل علمیه نیستید، و بانکات و خصوصیات کلمات را کاملاً درک نکنید پس ما فقط در صدد بیان این نکته هستیم که مسئله رجعت ربطی ببطلان مسئله تناسخ ندارد.

ای مردم مسلمان، اجمالاً بطلان تناسخ را دانستی، اکنون شبهات را که در این مقام توهم شده با جواب آن نیز بدان:

یکی از شبهات اینست که اگر تمام باشد دعوی بطلان تناسخ بضرورت دین اسلام و عقل؛ هر آینه لازم آید بطلان حشر اجساد و عود نفوس بآبدان، زیرا بدن معاد عین بدن معدوم نخواهد بود بجمیع مشخصات و عوارضات، پس اگر جایز باشد تعلق نفوس بغير آبدان اولیه، هر آینه جایز خواهد بود تناسخ، و اگر جایز نباشد، هر آینه

لازم آید بطلان حشر اجساد ؛ و نیز دلیل بر بطلان تناسخ از لزوم تعلق دو نفس بر بدن واحد بعینه جاری در بدن معادی خواهد بود ؛ زیرا بدن تا استعداد نیابد و بدرجه کمال نرسد ، هراینه نفس تعلق آن نخواهد یافت و بعد از حصول استعداد لابد از مبدء فیاض افاضه نفس میشود بدون تراخی و مهلت ، بجهت تمامیت علت ؛ پس اگر تعلق گیرد بآن نفس مدبره در نشأه دنیویه ، هراینه لازم آید آنچه ذکر شد از تعلق دو نفس بر بدن واحد که محکوم به محالیت است بنابر بطلان تناسخ .
 شبهه دیگر ، اینکه تعلق نفس در ابتدای نشو آدمی بجسم و بعد از آن تعلق او بجسم نباتی و بعد از آن تطور آن باطوار خلقت از نطفه و علقه و مضغه و حیوان تا بدرجه صورت انسانی نیز از قبیل تناسخ است که نفس تعلق گیرد با جسادیکه مابین و مغایر بایکدیگرند ، و دلیل بطلان تناسخ نیز در آن جاری است .

شبهه دیگر نقض بمسوخات درامم سابقه است که بسبب طغیان در معاصی مسخ میشدند ؛ مانند قرده و خنازیر ؛ چنانکه در قرآن کریم بیان شده (۵ : ۶۵) **قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَغَضَبِ عَلَيْهِ ، وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَ وَالْخَنَازِيرَ** یعنی بگو آبا خبر دهم شمارا بیدتر از آنچه گفتید از پاداشی که ثابت است نزد خدا و آن دین کسی است که لعنت کرده خدا او را و از رحمت خود دور کرده ، و قرار داده از ایشان بوزینه ها و خوک ها . (۷ : ۱۶۶) **فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَنَهِوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرْدًا خَاسِئِينَ** یعنی پس چون

کردن کشتی کردند از آنچیزیکه نهی کرده شده بودند گفتیم ایشانرا بوده باشید بوزینه‌ها در حالتیکه دور شده‌کانند از رحمت .

پس نفوس انسانیه در مسوخت منتقل شد در ابدان و اجساد حیوانیکه مغایر و مباین با انسان است در همین نشأ و آب عین تناسخ است .

جواب از این شبهات اینکه معنی تناسخ (چنانکه ذکر شد) اینستکه انتقال نماید نفس انسان بعد از موت و فساد ابدان عنصریه اولیه دنیویه با ابدان و اجساد عنصریه دیگر در همین نشأ ، پس شبهه اولی ساقط است ، زیرا تعلق روح در قیامت نیز بهمین بدن عنصری دنیوی خواهد بود نه غیر آن ؛ و بر فرض مغایرت فی الجمله ، نیز از لوازم و توابع همین بدن است ، و نیز شبهه ثانیه ساقط گردد ؛ زیرا اطوار خلقت انسان از مبدء نشو و ظهور آن تا حصول تمام خلقت انسان از مراتب نفس است ، نظیر ظهور حبه گندم در مراتب بذر از طور آن باطوار نباتیه تا رسیدن آن به حد سنبله ، و نظیر تکثر صورت در آینه‌های مختلفه اللون که صورت همان صورت است مگر اینکه ظهور آن متکثر شده بسبب اختلاف قوایل و هیآت ، ولی معنی تناسخ محال اینستکه روح بعد از فساد و اضاعه شدن بدن منتقل شود ببدن دیگری که مباین آن باشد در این نشأ ؛ و از واضحات است که اطوار خلقت انسان چنان نیست که نفس نباتی بعد از فساد بعض از اطوار خلقت از نطفه و علقه منتقل شود بجسد و بدن دیگر ؛ بلکه همان بدن تکمیل میشود

بنحویکه بابقاء نفس نباتیه فعلیت پیدا میکند درآن نفس حیوانیه ، و نیز تکمیل دیگر میشود که افاضه گردد بآن نفس ناطقه انسانیه که مدبر بدن و متصرف در آنست ؛ و اجتماع نفوس مذکوره در بدن واحد موجب استحاله و تمناع نخواهد بود ، بلی اجتماع دو نفس مدبر موجب تمناع و محالیت است ، و از این جهت است که تنمیه ، وقوه شهویه ؛ و غضبیه که اولی از آثار نفس نباتیه است و دومی از آثار نفس حیوانیه ملازم وجود نفس ناطقه انسانیه خواهد بود ، و نیز شبهه ثالثه ساقط باشد ، زیرا مسوخت در ارم سابقه و آنچه در این امت (من باب الاعجاز) واقع شده است ؛ و یا بعد از این واقع شود ؛ نه چنان است که روح انسان بسبب فساد بدن منتقل شده باشد بآدمان و اجساد مسوخت ، بلکه همان انسان بودند و روح انسانی آنان بحال خود باقی و بر حالت خویشتن مستقر بود ؛ ولی چون بعضی از صفات خبیثه از جهت طغیان در معصیت الهی راسخ در نفوس ایشان شده بود ، لذا خدای تعالی از جهت تمذیب و عقوبت ، اینانرا بصورت آن حیوانات نموده ، و صورت انسانیه که اعظم نعم الهی است از ایشان سلب کرده ، و تغییر و تبدیل فقط در صورت ظاهریه آنها بوده ، پس آنان هم انسانی بودند بصورت حیوان ؛ و از حقیقت انسانیه خارج نشده اند .

خلاصه ؛ تناسخ بر سه قسم است :

- ۱- تناسخ حقیقی ؛ و آن اینست که نفس انسانی منتقل شود از بدن خود بدنی که مابین و منفصل از بدن اولی است در این نشاء دنیویه ؛ چنانکه

مذهب یوزاسف تناسخی است و تابعین او ؛ و این طایفه معتقد به بهشت و جهنم و بعث و نشور و قیامت نیستند ، و جمیع اشیاء از شهوات دنیا از قبیل فروج زنان و اکل میته و خمر و دم و غیر ذلک مباح است نزد ایشان که حضرت صادق (ع) بعد از نقل مقاله ایشان فرمود :

فاستقیح مقالاتهم کل الفرق ولعنهم کل الامم و کذب مقالاتهم التوریه و لعنهم القرآن یعنی جمیع فرق و امم و توریة و قرآن کریم تقبیح و تکذیب نمودند مقاله ایشانرا و لعن بآنان کردند .

۲- مسخ ظاهر و انقلاب ظاهر است بصورت باطن بابقای حقیقت آن بحال خود ، و این نوع از تناسخ درامم سابقه بوده ؛ چنانکه قرآن کریم حکایت میکند ؛ و این مسخ ظاهر جایز است عقلا و نیست از تناسخ در چیزی ؛ و نیست انتقال روح از بدن ببدن مباین دیگری .

۳- مسخ باطن بدون انقلاب صورت در دنیا ، چنانکه دیده میشود صورتهائی در ظاهر صور انسانی است ، و در باطن صورت شیطان و کلب و خنزیر و غیر ذلک از حیوانیکه مناسب باشد با آن صفتی که در باطن او است ، و مسخ باین معنی در هر زمانی بوده و هست .

ای مرد مسلمان ؛ آنچه را که ما در این مسئله تناسخ بیان کردیم ؛ همانا ، خلاصه فرمایشات علما و دانشمندان بزرگ است ؛ و تا اندازه ای مطلب برای تو روشن شد که بیان این مسئله در این کتاب فقط برای آن بود که بدانی مسئله تناسخ بجمیع اقسام مذکوره آن ربطی بر جمعت ندارد

تانگردی آشنا زاین پرده بوئی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام-سروش .

ای مرد مسلمان ؛ آنچه را که بایستی برای هدایت و راهنمایی تو و برادران بگوئیم ؛ در این کتاب بیان کردیم ؛ و اگر چه سزاوار نبود وقت شریف خود و خوانندگان محترم را مصروف ابطال این نوع خرافات و مهملات قرار دهیم ؛ ولی چون این يك یادگاری است از ما برای مردم مسلمان تا ظهور حضرت ولی الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري (ع) و دستوری است برای جواب دادن از اراجیف و مهملات غولان و شیادان از مردم دین فروش ؛ لذا از زحمات خویش مسرور و شادمانیم ؛

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید حیف نیست

بس حکایتهای شیرین باز میماند ز من

قصه زنده شدن جوان مقتول در بنی اسرائیل

باعجاز حضرت موسی (ع)

(۲ : ۶۳) واذ قال موسی لقومه : یا قوم ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة ، قالوا : أتخذنا هزواً ، قال : اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین (۶۴) قالوا ادع لنا ربک یمین لنا ما هی ، قال : انه یقول انها بقرة لافارض ولا بکرعوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون (۶۵) قالوا ادع لنا ربک یمین لنا مالونها ؟ قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقم لونها تسر الناظرین (۶۶) قالوا ادع

لنا ربك يبين لنا ماهي ان البقر تشابه علينا وانا انشاء الله لمهتدون
 (۶۷) قال: انه يقول انها بقرة لاذلول تثير الارض ولا تسقى الحرث
 مسلمة لاشية فيها ، قالوا الآن جئت بالحق ، فذبحوها وما كادوا
 يفعلون (۶۸) واذ قتلتم نفسا فادار اثم فيها والله خرج ما كنتم تكتمون
 (۶۹) فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويرىكم آياته
 لعلمكم تفلحون یعنی و باد آورید وقتی را که گفت موسی برای قوم
 خود ؛ ای قوم بدرستی که خدای تعالی میفرماید شمارا که بکشید گاوی
 را ، گفتند آیا فرامیگیری مارا اهل سخریت و استهزاء مینمائی ؛
 موسی گفت : پناه میبرم بخدا از اینکه از نادانان باشم ؛ گفتند سؤال
 کن برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که چیست آن گاو؟
 موسی گفت بدرستی که میگوید خدا که آن گاوی است نه پیر و از
 کار افتاده و نه جوان و نارسیده ، بلکه آن گاوی است وسط ؛ میان پیر
 و جوانی ؛ پس بکشید آنچه را که مأمور میشوید ؛ گفتند بخوان پروردگار
 خود را تا بیان کند برای ما که چیست رنگ آن گاو؟ موسی گفت
 خدای تعالی میگوید : آن گاوی است زرد رنگ که شاد گرداند از رنگ
 خود نگاه کنندگان را ، گفتند بخوان پروردگار خود را برای ما تا بیان
 کند چیست آن گاو ؟ بدرستی که گاوها متشابه شده اند بر ما و اگر
 بخواید خدا ، هر اینه مارا بافته کان باشیم ، موسی گفت : خدا میگوید
 آن گاوی است نه رام گشته و نه نرم شده که بشوراند زمین را و نه گاوی
 است که آب کشد برای زراعت ، دست باز داشته شده است از همه

کارها، گفتند اکنون که این صفتها بیاف کردی آوردی حق و راستی را؛ پس بکشتند آنرا و نزدیک بود که نکشند آنرا برای گرانی بهای آن، و باد آورد زمانیرا که کشتید نفسیرا و هریک خون او را بگردن دیگری میانداختید، و خدا بیرون آورنده است آنچه را که شما میپوشانید آنرا؛ پس گفتیم ما بزنید شما آن کشته را بپاردهای از آن گاو، و این چنین زنده میگرداند خدا مردگان را و مینماید بشما آیات و دلیلهای خود را؛ شاید شما تعقل و تفکر کنید؛ ای مرد مسلمان؛ علمای تفسیر در ذیل این آیات کریمه فرموده اند: در بنی اسرائیل کشته ای را یافتند که نام او «عامیل» بود و ندانستند کشته او کیست، و او وارثی نداشت، و مفسرین را اختلاف است در کشتن او و سبب آن؛ بعضی گفتند مردی بود در بنی اسرائیل مال بسیاری داشت و سرع می بود که جز او وارثی نداشت؛ این سرع می میخواست که او بمیرد؛ تا میراثش بردارد، و چون نمیبرد وی را بکشت، برخی دیگر گفتند: این عامیل زنی داشت جمال نیکو بود او را؛ این سرع می او را کشت تا آن زن را برای خود اختیار کند، دیگری گفت؛ این عامیل دختری داشت جمال نیکو بودش آن سرع می او را بزدی میخواست، عامیل بوی نمیداد؛ او را کشت تا ولایت آن دختر با او باشد، خلاصه بهر نحوی بود چون او را کشت در میان دوده ای افکند، دیگری گفت: مسجدی بود در بنی اسرائیل دوازده در داشت بعدد اسباط بنی اسرائیل، پس این مرد

را کشته یافتند بدرسبطی، اورا بدرسبطی دیگر کشیدند، در میان آن دوسبط خصوصت افتاد، دیگری گفت آن یسر عمو اورا کشت و بدر سرای مردی برد در شب و چون بامداد شد بیامد و از آن مرد طلب خون او میکرد؛ بدین سبب در میان اسباط بنی اسرائیل خصوصت افتاد؛ نزد موسی (ع) آمدند؛ و گفتند ما را چنین حالی باشد از خدای تعالی بخواه تا بر ما معلوم گرداند که قاتل این کشته کیست؟ موسی (ع) فرمود گاوی بکشید تا معلوم شود، گفتند ای موسی ما را استهزاء میکنی (زیرا ایشانرا مستبعد آمد که چه نسبتی است بین زنده شدن مقتول و کشتن گاوی) موسی (ع) فرمود: پناه میبرم بخدا از اینکه از جمله نادانان باشم (زیرا استهزاء صادر نشود مگر از جاهل و نادان، پس کسیکه استهزاء کرد کسیرا، یا استهزاء اش بخلفت او است یا بغفلش، اما استهزاء بخلفت وجهی نباشد آنرا، و اما استهزاء بفعل صادر نشود مگر از جاهل، زیرا اگر فعل قبیحی است واجب باشد که تنبیه کند فاعلش را بر قبیح آن فعل، نه اینکه اورا استهزاء کند) و گفتند: جهت اینکه از میان حیوانات گاورا اختیار کرد، برای اینست که ایشان عبادت آن کرده بودند و آثار بزرگ میدانستند؛ پس امر بذبح آن حیوان شد برای استخفاف و برای اینکه بدانند گاو صلاحیت عبادت ندارد، پس گفتند: ای موسی بخوان خدای خود را برای ما تابیان کند که چیست آن گاو؟ موسی (ع) فرمود خدای تعالی میفرماید آن گاوی است نه پیر و نه جوان، بلکه میان این و آن، پس بکنید آنچه میفرماید شمارا

گفتند : موسی بخوان خدای خود را برای ما تابیان کند چیست رنگ آن ؟ موسی (ع) فرمود خدایتعالی میفرماید آن کاریست زرد خالص که رنگش خرم کند نظر کنندگان را ؛ گفتند موسی بخوان خدای خود را برای ما تابیان کند چیست آن گاو که پوشیده گشت بر ما ، و ما اگر خدا بخواهد راه یابیم ؛ موسی (ع) فرمود : خدا میفرماید آن گاوی است که کار شکسته نشده و زمین را نسترده ، و آب نداده کشتی را ، و سالم باشد از عیب ، و نباشد رنگی در آن غیر از رنگ خود گفتند الان حق را آوردی بوجه تفصیل ؛ پس کشتند آن گاورا ، و نزدیک بود که نکنند این کار را برای گرانی بهای آن .

مفسرین گفتند : آن گاو موصوف باین صفات در بنی اسرائیل نزد مردی بود که او بایدر نیکوکار بود ، و گفتند او مردی بود بازرگان و جواهر فروش ؛ روزی مردی آمد تا جواهر بخرد از او بمبلغی که برای وی بسیار سود داشت ، پس چون آمد که جواهر بخرد ، جواهر در صندوق بود و قفل زده و کلیدش در زیر سر پدرش بود ، و پدر خفته ، او را بیدار نکرد ؛ و خریدار را جواب داد و گفت اگر توقف کنی تا پدرم بیدار شود من از بهای این جواهر دوهزار درم کمتر بستانم ، مرد خریدار گفت مرا تعجیل است ، اگر الان بمن بفروشی ده هزار درم بر بهای آن جواهر زیاد کنم ، جوان گفت من برای زیادی بها پدرم را بیدار نکنم ؛ چون پدر بیدار شد وی را خبر داد از این حال ؛ پدر حمد و دعا کرد فرزند را و گفت در عوض

مراکوی است نیکو بتودادم و دعا کرد برای برکت در آن گاو ؛ پس خدای تعالی بنی اسرائیل را امر نمود که گاو باید موصوف باین صفات ؛ و نبود چنین گاو در ایشان مگر همان گاو ؛ پس از او خواستند که در عوض پوستش را پراز زر کنند .

بعضی گفتند : مردی صالح بود در بنی اسرائیل و او را طفلی بود ؛ و گوساله ای داشت ؛ چون اجلش رسید آن گوساله را آورد و بیشه ای بود در آن قرار داد ، و گفت ای خدای ابرهیم این گوساله را بتو میسپارم تا این فرزندك من بزرگ شود باو دهی ؛ پس بر گشت و مادر پسر را از آن حال خبر داد و از دنیا برفت ؛ آن گوساله در آن بیشه بزرگ شد و قوی گشت و دست بكس نداد تا آن كودك بالغ شد و هر روز می آمد و پشته ای هیزم می آورد و می فروخت برای نفقه خود و مادر ، و رضای مادر را عظیم نگاه میداشت ، يك روز مادرش گفت : پدر تو را در این بیشه گوساله ای است بخدای ابرهیم سپرده ؛ برو و دیعه بدر را باز خواه ، آن پسر به بیشه آمد و گفت ای خدائیکه و دیعه تو ضایع نشود ، و دیعه پدر بمن بازده ؛ پس نگاه کرد ، کاری آمد بزرگتر از گاو ها و نیکوتر از آنها بنزد او ایستاد ، رسنی بر آن گاو کرد ، و چون ببازار در آمد مردمان را از بزرگی آن گاو عجب آمد ؛ گاو را بخانه آورد ، مادرش گفت مصلحت در آنستکه این گاو را بفروشی و سرمایه خود قرار دهی و از آن کاری کنی ، پس گاو را ببازار آورد ، قیمت گاو نيك در آن روز سه درم بود آن جوان بمادر

گفت بچند فروشم ؛ گفت قیمت سه درم است لکن بھر بها خریدند
 تانرا خبر ندهی مفروش ، چون گاورا ببازار آورد ، مردی در آمد
 و گفت این گاو بچند فروشی گفت قیمت بازار سه درم است ، گفت من
 میدهم سه درم را ، گفت نفروشم تا مادرم را خبر دهم ، گفت شش
 درم میدهم مادر را خبر نکن ، گفت نستانم ، گفت دوازده درم
 میدهم ، گفت ممکن نیست ، گفت بیست و چهار درم میدهم ، گفت
 تا مادر را خبر ندهم ممکن نیست ؛ پس او بر قیمت میفزود تا آنجا
 رسید که گفت پوست این گاورا پراز زر بستان و بمادر رجوع میکن
 گفت ممکن نیست ؛ مردم چو رفت بدیدند ؛ خندیدند ؛ و گفتند غلام
 بی خردی است (گفته اند : آن خریدار فرشته ای بود که خدای
 تعالی او را فرستاد برای امتحان تابدین واسطه حق مادر بخلق معلوم
 شود) پس پسر بخانه آمد و مادر را خبر داد ؛ مادرش گفت خوب
 کردی فردا ببازار رو و اگر آن مرد را ببینی باوی مشورت کن
 بگو آنچه صلاح من است در این گاو مرا خبر ده ، غلام ببازار آمد
 و آن مرد را دید و چنین گفت ، آن مرد جواب داد برو و این گاو را
 نگاه دار تا در بنی اسرائیل زمانی حادثه ای افتد و ایشان را حاجت باین
 گاو باشد ، چون از تو خواهند کمتر از پوست او پراز زر مده ، پس
 چون برای زنده شدن عامیل گاوی خواستند بآن اوصاف مذکوره ،
 نیافتند مگر نزد آن غلام ، پس از وی خریدند و در عوض پوست آن
 گاورا پراز زر کردند و باو دادند .

شیخ ابوالفتوح رازی (رحمه الله) میفرماید: عجب آنستکه این دو روایت را مفسرین در تفسیرشان ذکر کنند و گویند: اگر در اول امر هر گاو را ذبح کرده بودند روا بود؛ ولی بتشدید ایشان مشدد شد، و نمیدانند که این مناقض قول و مذهب ایشان است؛ برای آنکه این هر دو روایت دلالت کند که مراد خدای تعالی جز این گاو معین نبود؛ چون چنین باشد این قوه آن مذهب دهد که سید (رحمة الله علیه) اختیار کرده؛ که گاو نمیشایست مگر آن گاو که جامع صفات مذکوره در آیات است که مراد خدای تعالی همان بوده؛ و امر بآن تعلق گرفته؛ ولی چون موسی (ع) بایشان فرمود که خدا میفرماید شمارا گاو را بکشید و باره ای از آنرا براین کشته زنید تا خدای تعالی او را زنده کند و بگوید که مرا کشته است؛ پس چون دانستند که این کلام خدا است و از قبل خدا است؛ گفتند موسی بخوان خدای خود را برای ما که آن گاو چیست.

ایراد و تعجب شیخ مفسر (علیه الرحمة) سزاوار نیست برای اینکه این دو روایت مناقض نباشد کلام مفسرین را؛ زیرا اگر چه امر حقه تعالی بهمان گاو مخصوص تعلق گرفته؛ ولی بر حسب ظاهرا اگر چنانکه سؤال نمیکردند و هر گاو را ذبح کرده بودند روا بود؛ لیکن چون امر تعلق بآن گاو گرفته در عالم واقع و نفس الامر، و مصلحت نیز در کشتن همان گاو مذکور بود؛ لذا باعث شد که ایشان تشدید در سؤال کنند، یا آنکه مراد همان گاو بوده؛ ولی بسبب مصلحتی

در اول امر وقت خطاب بیان نکند صفات مذکوره آنرا تا ایشان سؤال کنند و خدای تعالی بیان فرماید؛ لیکن بحسب ظاهر اگر در اول امر هر گاوی را ذبح میکردند کافی بود؛ اما چون سؤال کردند تکلیف اول که ذبح بقره مطلقه بود نسخ شد بتکلیف دوم که بقره مقیده بصفتی باشد، و همچنین تکلیف دوم نسخ شد بواسطه سؤال ایشان و مکلف شدند بقره مقیده بجملة صفات مذکوره، با آنکه در اول امر مکلف بودند بهمان بقره مقیده بجملة صفات، ولی در اول امر بیان نشد بسبب مصلحتی؛ چنانکه بعضی استدلال باین آیه کرده اند بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب تا وقت حاجت؛ و زیادتر از این ما را سخنانی است در این مقام که اینجا گنجایش ذکرش را ندارد؛ زیرا محل این نوع کلمات و بیان نقض و ابرام در آن در اصول فقه است، آنهم برای اهل علم و دانش؛ نه در این کتاب که موضوعش هدایت نمودن مرد مسلمان و غولان ضال و گمراه کنندگان عوام الناس است بر راه راست.

خلاصه چون آن گاوی که مراد بود بدست آوردند و کشتند و پاره ای از آنرا بآن کشته زدند (که بعضی گفتند استخوان کتف آن بود؛ و دیگری گفت زبانش بود، و بعضی گفتند ران راستش بود و دیگری گفت پاره گوشت آن که از میان دو کتف است بود، و دیگری گفت گوشش بود، و دیگری دمش را گفته، و جمیع اینها محتمل است؛ ولی ظاهر کلام خدای تعالی اینست که آن کشته را ببعض آن گاو زدند (بس) زنده شد و گفت، که مرا کشته؛ و آنگاه بیفتاد و بمرد؛ و در بعض

از اخبار است که پس از زنده شدن هفتاد سال زندگانی کرد در دنیا ؛ پس خدای تعالی خبر داد و فرمود ؛ چون بکشید تنی را یعنی عامیل را ، و مرافعه کنید در آن ، خدایتعالی بیرون آورد آنچه پنهان میکنید شما پس گفتیم بزنید او را ببعض آن گاو که چنین زنده گرداند خدای تعالی مردگان را ؛ و نشان دهد بشما آیات خود را ؛ و محتمل است که این کلام حکایت از قول موسی (ع) باشد بقوم خود ، یعنی ای قوم بدانید که خدای تعالی قادر بر احیاء موتی است که بملاقات میتی میت دیگر زنده شود ، و احتمال دیگر اینکه این خطاب از خدای تعالی باشد بمشرکین قریش ؛ و بهر نحوی است این کلام دلالت کند بر اینکه بعید نیست احیاء موتی در معاد و یا در رجعت .

ای مرد مسلمان ، سخنم چون سخن خسروی است * سخن اینستکه من میگویم :

چون ثابت شد که رجعت در هر زمانی ممکن است و واقع هم شده ، و شگفت آور نیست ، و استحاله ای در آن متصور نه ، پس بحکم عقل ، پس از آنکه مخبر صادق خبر داد و قوعش را در این امت هم ، بر هر کسی لازم است که اذعان و اعتقاد بآن کند ، بلی اگر محال بود خبر مخبر پذیرفته نمیشد ، ولی چون ممکن است عقلاً که خدای تعالی جمعی از مردگان را برای مصالحی چند (که عقول ما قاصر و کوتاه است از درک آنها) بابدنهای مادی خود ، نه بابدنهای مثالی و برزخی (چنانکه شیخ فاضل معاصر که او معتقد بصحت مسئله رجعت است)

برای جمعی از عوام الناس چنین گفته (بدنیا رجعت دهد ، پس ما خبر مخبر صادق را قبول کنیم و هیچ جای احتمال اینکه بعد از ظهور امام زمان (ع) قیامت برپا میشود نیست .

ای مرد مسلمان ، شکفتن تر از اباطیل و خرافات تو گفتار شیخ فاضل مذکور است که او معتقد بصحت رجعت میباشد و آنرا ضروری مذهب امامیه هم میداند ، و برای عوام الناس در صدد اثبات آن برآمده و بررد موهومات منکرین رجعت سخن میگوید ؛ ولی این شخص محترم نیز « شغلتنما » را « شدرسنا » و « خر موسی » را « خر عیسی » کرده که میفرماید :

نظر باینکه در بعض از مواضع قرآن کریم اثبات رجعت کرده مثل (۴۷ : ۸۵) و یوم نحشر من کل امة فوجاً یعنی و یاد کن روزی را که حشر میکنیم از هرامتی گروهی را ؛ و در بعض موارد انکار نموده مثل (۴۴ : ۱۰۱) رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت یعنی ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا ، شاید بجا اورم عمل شایسته ای در آن چیزیکه ترك نموده ام ، پس بنابراین چاره ای نیست مگر اینکه جمع بین این آیات کنیم و بگوئیم : رجعت مسلم است ؛ ولی ارواح با ابدان مثالیه وبرزخیه رجوع خواهند کرد .

مابطور اجمال و اشاره در جواب مقاله این شیخ نیز میگوئیم : آیه رب ارجعون در رساله پاسخنامه از گلی بدایف شد که ربطی بمسئله رجعت ندارد ، بلکه این آیه در خصوص شخص مانع الزکوة

است ؛ چنانکه در کتاب کافی مذکور است ؛ و دیگر آنکه ارواح باابدان مثالیه ممکن نیست درعالم ملک و طبیعت بیابند ، زیرا بدن مثالی از سنخ روح است ؛ پس معاشرت ایشان بامردمانیکه دارای ابدان مادیه هستند ممکن نمیباشد ، و اگر گوئی ایشان نیز باابدان مثالیشان معاشرت کنند با آنان ؛ کوئیم: بنابگفتار خودتان این بدن مادی تافاسد نشود بدن مثالی بظهور نرسد و جلوه نکند .

آری تا اندازه ای روشن شد که شیخ فاضل هم با اشتباه رفته ، و من نمیدانم سبب چیست اورا که این سخنان برای عوام الناس میگوید ؟ آیا همه مسائل اعتقادی و احکام فرعیه این مردمانیکه تاکنون در اصل کلمه «دین» متوقف هستند تکمیل شده که در این اوان شیخ فاضل محترم و مانند او میخواهند بفهمانند آنان را که ابدان مثالیه و یا عقول عشره و مانند آن چیست ؛

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
و ر نه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم .

مباحثه نگارنده باشیخ فاضل در خانه یکی

از مؤمنین طهران خنده آورا است

گفتم : باشیخ بنابر فرمایش جنابعالی که عودت و رجوع ارواح باابدان مثالی و برزخی است ، بفرمائید بدانم ؟ آیا خر «عزیر» که در این کتاب قصه آن بیان میشود ؛ وزنده شدن آن ؛ بابدن مثالی بود ،

یا بآبدن مادی ، شیخ محترم متحیر ماند ؛ زیرا اگر بگوید : بآبدن مادی بود ، تناقص گفته ، چون میگفت بدن مادی پس از اضمحلال و فساد ، برگشت آن محال است ، و اگر بگوید : بآبدن مثالی بود ، برخلاف عقیده خود سخن گفته ؛ چون میگفت حیوانات دارای آبدن مثالی نیستند ، لذا گفت : آن خر زنده نشد ، بلکه خر دیگری بود که خدای تعالی خلق کرد ، گفتم یا شیخ خدای تعالی میفرماید : فانظر الی حمارک و نفرموده فانظر الی هذا الحمار یا شیخ داعی بر گفتن این سخنان چیست که در جواب معطل بمانی ؟ پس از اینکه امکان رجعت در هر زمانی ثابت شد ، و قرآن کریم و اخبار وارده از ائمه اطهار (ع) وقوع آنرا درامم گذشته و در این امت هم خبر دادند ؛ جای شك و تردید نیست ، پس گفتن اینکه عودت و رجوع ارواح با آبدن مادی محال است (باینکه قدرت خدای تعالی را در همه چیز انکار نداری) سزاوار نیست ، مضافاً وجه استحاله آن چیست ؟

فقیه شهر زندلا ف آن بمجلس عام که آشکار و نهان علوم میداند جواب هر چه از او پرسى آن بود که بدست

اشارتی بکند یا سرى بجنباند .



قصه زنده شدن هفتاد نفر از بنی اسرائیل

در زمان حضرت موسی (ع)

(۲ : ۵۲) واذ قلتم یا موسی لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة،
فاخذتكم الصاعقة وانتم تنظرون (۵۳) ثم بعثناكم من بعد موتكم
لعلكم تشكرون یعنی (مخاطبین در این مقام بنی اسرائیل و یهودان
زمان حضرت رسول اکرم «ص» است باعتبار کلام اسلاف ایشان ،
و چون خدای تعالی در صدد اظهار نعمتهائی است که بآنان عطا فرموده ،
میفرماید) و یاد آورید زمانیرا که گفتید شما (یعنی گفتند اسلاف
شما) ای موسی ما ایمان نیاوریم بتو تا نبینیم خدای را آشکار ، پس
بگرفت شمارا آتش عظیم و شما مینگرید ، پس زنده کردیم شما را
از پس مرگ شما ؛ شاید شاگرد شوید .

سبب نزول صاعقه بر آنان و زنده شدنشان اینست که خدای تعالی
بموسی (ع) فرمود : چون باردیگر بمناجات آئی ؛ جماعتی از
بنی اسرائیل را با خود بیاور ؛ تا عذر گناه که کرده اند از عبادت «عجل»
بخوانند ، موسی (ع) هفتاد کس از بنی اسرائیل برگزید که میفرماید
(۷ : ۱۵۴) واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی برگزید
موسی قوم خود را هفتاد مرد برای میقات ما ؛ یعنی وقتی را که وعده
کرده بودیم ، و ایشان را امر نمود تا روزه گرفتند و غسل کردند
و جامهها بستند ، موسی (ع) آنان را بکوه طور بمیقات خدای تعالی

برد؛ چون بآنجا رسیدند، گفتند: ای موسی از خدا بخواه ناما نیز کلام اورا بشنویم، موسی (ع) بکوه رفت بایشان، پس ابری برآمد و آنان و کوه را بپوشید؛ خدای تعالی حجابی پیدا کرد میان ایشان و موسی، زیرا حق تعالی چون باموسی سخن میگفت، نوری از روی او ظاهر میشد که کسیرا طاقت نگریدن در او نبود، پس موسی (ع) در اندرون حجاب شد و اینان بیرون حجاب ایستادند، خدای تعالی باموسی (ع) سخن میگفت بامر ونهی و وعظ و زجر، چون آنان کلام خدا شنیدند بروی درآمدند و سجده شدند، پس خدای تعالی فرمود بطوریکه ایشان میشنیدند: **انی انا الله لا اله الا انا ذوبکة اخر جتکم من ارض مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری یعنی من خدائی هستم که جز من بخدا نیست، خداوند مکهام، شمارا از زمین مصر بیرون آوردم، پس عبادت من کنید، و پرستش نکنید غیر مرا؛ چون موسی (ع) از مناجات فارغ شد و آن ابر برفت و کوه روشن شد؛ بنزدیک قومه آمد و فرمود شنیدید کلام خدا را، گفتند: ما کلامی شنیدیم ولی نمیدانیم که کلام خدا بود یا کلام شیطان، و ما باور نداریم باینکه کلام خدا بود تا خدا را معاینه و آشکار بنیمیم؛ چون این سخن گفتند؛ آتش عظیم از آسمان بیامد و همه را بسوخت، بعضی گفتند خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا بانگ بر آنان زدند و جمله بمردند، و حضرت موسی (ع) بیهوش شد و افتاد، نه آنکه بمرد، زیرا در قرآن کریم است فلما افاق یعنی چون بیهوش آمد؛ و مرده را نکویند افاق، پس**

موسی (ع) عرض کرد : اتهلکنا بما فعل السفهاء منا

یعنی آیا هلاک میکنی ما را بچیزی که بجا آورند نادانان از ما ، پس دعا کرد موسی (ع) تا خدا آنان را زنده کرد که بیابند و بنی اسرائیل را خبر دهند ، پس خدایتعالی در مقام اظهار نعمت است که بنی اسرائیل عطا فرموده که خطاب بنی اسرائیل و یهودان زمان حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید : ثم بعثناکم من بعد موتکم ، لعلمکم تشکرون یعنی از جمله نعمتهائی که ما عطا کردیم بشما اینست که زنده نمودیم شما را یعنی اسلاف شما را بعد از مردن ، و چون لفظ بعث مشترکست بین معانی عدیده : زنده کردن ؛ از خواب بیدار نمودن ، برانگیختن برکار ، و غیر ذلک ؛ لذا آنرا بقرینه موت بیان کرد تا بدانند که بعث در آیه کریمه زنده کردن بعد از موت است .

کسی نگوید : مراد از بعث زنده شدن ایشان است در قیامت ، زیرا خدایتعالی در مقام اظهار امتنان است بر آنان ، چنانکه از آیات قبل معلوم میشود ؛ پس اگر مراد از بعث زنده شدن آنان باشد در قیامت ؛ هر آینه معلوم است که این منت نباشد بر بنی اسرائیل ؛ زیرا بعث در قیامت اختصاص بایشان ندارد ؛ بلکه برای جمیع مردم میباشد خلاصه این آیه کریمه هم دلیل بر وقوع رجعت است در این امت ؛ چنانکه حضرت امیر المؤمنین (ع) احتجاج بهمین آیه نمود بر رجعت در وقتی که « ابن الکوا » انکار کرد آنرا ، پس این آیه نیز دلیل بر صحت رجعت است بانضمام خبر متواترة المعنی که فریقین یعنی

شیعه و سنی نقل کرده که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود : **لَمْ يَكُنْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْءٌ إِلَّا وَفِي أُمَّتِي مِثْلُهُ** یعنی نبوده است در بنی اسرائیل چیزی مگر آنکه در امت من مثل آن واقع شود ، و مرحوم علی بن ابرهیم قمی خبر را بدین الفاظ نقل کرده ؛ و دیگران همین معنی را با الفاظ دیگر .

اگر گفته شود رجعت جایز نیست مگر در زمان نبی برای اینکه معجزه او باشد ، و دلالت بر نبوتش کند . جواب گوئیم : این کلام باطل است ؛ زیرا نزد ما بلکه نزد اکثر امت اظهار معجزات نیز بدست ائمه و اولیا جایز است ؛ اگر گفته شود : جایز نیست رجعت با اعلام بآن ، زیرا در آن اغراء بمعاصی است از جهت اتکاء بر توبه در کرة ثانیه ؛ چنانکه این سخن را ابوالقاسم بلخی گفته . جواب گوئیم آنچه را که مرحوم شیخ طبرسی در ذیل آیه شریفه **ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اقْتُلُوا** میگوید : کسیکه معتقد بر رجعت است اعتقاد نداشته و نگفته که جمیع مردم رجوع کنند تا آنکه اغراء بمعاصی باشد از جهت اتکاء بر توبه در کرة ثانیه ، بلکه اعتقادشان اینست که نیست احدی از مکلفین مگر اینکه جایز است رجوع نکند و این کافی است در باب زجر .

ای مرد مسلمان ، ببین چگونه از اشکالات و اعتراضات وارده باین مسئله رجعت را که ضروری مذهب امامیه است ؛ جواب میکوئیم ؛ ولی متأسفانه که تو و بعضی از عوام الناس در صدد انکار آن برآمده اید

و بدون تأمل هر مهمل و لاطائلی را میگوئید ؛ و این نوع از شبهات و اختلافات را وسیله ارتزاق و انجام مقاصد باطله مردم اجنبی قرار میدهید ؛ بنابراین انسان عاقل و شخص دانشمند نباید گوش دهد سخنان کسیرا که مثل آفتاب روشن است که گوینده آن ازوادی علم و عمل دور افتاده ؛ زیرا کسیکه معتقد بچنین کسی باشد و بگوید : بر حسب ظاهر او هادی است مارا و اگر چه مقصودش برخلاف باشد ؛ و یا چیزی نداند ، بالاخره نتیجه ای بدست نیاورد ، بلکه زیان بیند ؛ چنانکه گفته اند :

کسیرا که کلاغ هادیش باشد ، میبرد او را بر سر مردگان سگان ، پس اگر کسی قدم بدایره علم و عمل نگذاشته باشد و درصدد تعلیم علم و اصلاح مفاسد جامعه بر آید ، همانا متعلمین خود را بضلالت و گمراهی انداخته ؛ سپس هر چند عقلا و دانشمندان برای رفع شبهه ازعوام الناس اباطیل و موهوماتش را پاسخ گویند ؛ او دست از عقیده باطله خویش برندارد .

قصه زنده شدن گروهی از مردگان

در زمان حرقیل نبی (ع)

(۴ : ۴۴۴) الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف
حذر الموت ، فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ، ان الله لذو فضل
على الناس ، ولكن اكثر الناس لایشكرون یعنی آیا نمی بینی آنها را

که بیرون شدند از خانه‌های خودشان ، و آنان هزاران بودند از ترس مرگ برای آمدن طاعون ، پس گفت خدا بمیرید ؛ همه مردند ؛ پس از آن زنده کرد خدا ایشانرا ؛ بدرستی که خدا هرآینه صاحب فضل است بر مردم ، ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند .

ای مرد مسلمان ، قصه آنانرا مفسرین چنین گفته اند : قریه و دهی بود قبل از واسط که آنرا « داوردان » میگفتند ، و بعضی گفتند واسط اسم آن قریه بود که طاعون در آنجا افتاد ، جماعتی از آنجا بیرون شدند ، و از طاعون میگریختند ، و گروهی در آنجا توقف نمودند که اکثر آنان هلاک شدند ، و جمعیت کمی از ایشان باز ماندند ، چون طاعون برفت آن جماعتیکه رفته بودند بسلامت باز آمدند ؛ آن جماعت که مانده بودند گفتند آنانرا که ما خطا کردیم ، اگر وقت دیگر طاعون یا وبا اینجا آمد ما نیز بگریزیم و شهر رها کنیم تا زنده مانیم ؛ پس سال دیگر طاعون پدید آمد ؛ جمله اهل شهر برخاستند و بیامدند به بیابانی و در آنجا نزول کردند ؛ چون همه فرود آمدند و آب و هوای آن جایگاه را بدیدند و پسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن شدند ؛ خدا بتهائی دوفرشته فرستاد تا یکی از بالای وادی و یکی از زیر آن آواز دادند **موتوا فماتوا** جمیعاً یعنی بمیرید پس همه مردند ؛ و بعضی گفتند که اینان قومی بودند که از جهاد میگریختند و سبب آن این بود که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل ایشان را فرمود که بجهاد کافران روید ، آنان بیرون آمدند و لشکرگاه زدند ؛ پس از

قتال ترسیدند و پیدایش گفتند ما آنجا نمیرسیم ؛ زیرا شنیدیم در آن سرزمین وبا است ؛ خدا بتهالی مرگ در ایشان افکند ؛ چون دیدند مرگ بسیار شد از شهر بیرون آمدند و سراها را رها کردند و گریختند ، پادشاه چون آن دید ، گفت ای خدای یعقوب و موسی بندگان را در تو می بینی ، پس آیتی بایشان بنمای در تنهای ایشان تابانند که از تو نتوان گریخت ، خدا بتهالی فرمود **موتوا فماتوا** جمیعاً و نیز چهار یایان شان بمردند چون هشت روز گذشت منتفخ شدند و کسی نتوانست که در آنجا بگذرد از تن و بوی ایشان ، مردم از آن شهر بیرون آمدند و خواستند آنان را دفن کنند ، چون بسیار بودند نتوانستند ، پس کرد ایشان خطیره ای ساختند و آنان را در آنجا رها کردند ، و مفسرین در مبلغ عدد آن مردگان اختلاف کردند ، بعضی گفتند سه هزار مرد بودند ، بعضی گفتند چهار هزار ؛ و هشت هزار ؛ و ده هزار ، و سی و نه هزار ، و چهل هزار ، و هفتاد هزار نیز گفتند ؛ و بعضی گفتند عدد بسیار بودند و اقرب بصواب قول آن کسی است که متجاوز از ده هزار گفته ، زیرا لفظ « **الوف** » در آیه شریفه ذکر شده و « **الوف** » از ده هزار ببالا را گویند ؛ چنانکه از سه تاده جمعش را « **آلاف** » گویند ، و چون مدتی بسیار بر این گذشت و اینان پوسیده شدند و جز استخوانشان چیزی نماند ؛ پیغامبری از آنجا گذشت که او را « **حزقیل** » گفتند و او سوم خلیفه از بنی اسوئیل بود از پس موسی (ع) زیرا وصی موسی « **یوشع بن نون** » بود و از پس او « **کالب بن نوفنا** » و از پس

او « حزقیل » واورا « ابن العجوز » نیز گفتند ؛ زیرا چون مادر او پیر شد و از فرزند مأیوس بود برای آنکه عقیم شده بود ، دعا کرد تا خدایش فرزندی دهد ؛ پس خدای تعالی « حزقیل » را در زمان پیری باو عطا کرد ؛ و بعضی گفتند « ذوالکفل » بود و او را « ذوالکفل » گفتند ؛ برای آنکه کفالت هفتاد پیغامبر کرد ، و ایشان را از قتل برهانید که بآنان گفت : شما بروید اگر مرا بکشند تنها ؛ بهتر است که شما هفتاد مرد را بکشند ، پس چون یهودان آمدند و گفتند کجا رفتند ایشان « حزقیل » گفت ندانم تا کجارجفتند و خدای تعالی « ذوالکفل » را از دست یهودان محفوظ داشت ؛

خلاصه ، چون « حزقیل » بر آن مردگان بگذشت بایشان مینگرید و اندیشه میکرد ؛ خدای تعالی وحی نمود باو که ای « حزقیل » میخواهی که آیتی بتو نمایم که من چگونه مرده زنده کنم ، عرض کرد آری ؛ پس خدای تعالی آنان را زنده کرد ، و بعضی گفتند « حزقیل » دعا کرد و گفت خدایا اگر اجازه دهی دعا کنم تا ایشان را زنده کنی تا شهرهای تورا آباد و عبادت تو کنند ،

خدای تعالی فرمود دعا کن ؛ دعا کرد ، همه اینان زنده شدند پس از هشت روز « حزقیل » در پی اینان آمد و بشهر برد ، مرده بافت آنان را ، گفت خدایا من در میان قومی بودم که تسبیح و تهلیل میکردند ، اکنون تنها ماندم و بی قوم ، خدای تعالی وحی کرد باو که من حیوة ایشان را بدعای تو قرار دادم ، بگو تا زنده شوند ، حزقیل

گفت: زنده شوید بفرمان خدای تعالی، همه زنده شدند.

بعضی گفتند سبب آن بود که سالی قحط ناک پربشان آمد و آنان رنجور شدند، میگفتند: کاشکی ما بمردیم تا از این محنت نجات مییافتیم، تمنای مرگ کردند، خدای تعالی وحی کرد بحزقیل که ای حزقیل تمنای مرگ میکنند تا برهند از سختی، و گمان میبرند که در مرگ راحت است ایشانرا، چه راحتی است در مرگ و حال آنکه من مرگ را بخواهم از ایشان زنده کنم؛ و اگر خواهی تابدانند برو بفلان زمین که آنجا جماعتی مردگان هستند، آواز ده آنان را تا من زنده کنم؛ حزقیل بآن زمین آمد، بسیاری از استخوانهای پوسیده متفرق شده دید، آواز داد که ای استخوانهای پوسیده و گوشت رفته و پوست متفرق شده جمع شوید و باهم آئید، بفرمان خدای تعالی باهم آمدند، پس گفت: ای کوشتهای پوسیده شده برای استخوانها پوشیده شوید؛ بفرمان خدای تعالی پوشیده شد؛ آنکاه گفت: ای پوستهای متفرق شده برای گوشت پوشیده شوید؛ بفرمان خدا بپوشیده شد؛ آنکاه گفت: ای روحهای جدا شده از این کالبدها باین قالبها باز آئید؛ بفرمان خدای تعالی روحهای ایشان بتنهای آنان در آمد و زنده شدند، و برخاستند و بیکبار تکبیر گفتند، بعضی گفتند: چون زنده شدند باتفاق همه گفتند: سبحانک ربنا وبحمدک لا اله الا انت و برخاستند و در میان قوم آمدند، ومدتی دراز زندگی کردند، و میدانستند که ایشان مرده بودند و گونه روی آنان بحالت اول نشد؛ و هر جامه‌ای که میپوشیدند چرب میشد و از ایشان بوئی میآمد که باعث اندک

کراهتی میبود که بعضی گفتند آن بوی هنوز از فرزندان ایشان که از آن سبب بودند میآید .

در کتاب روضه کافی از حضرت باقر و حضرت صادق (علیهما السلام) قصه آنان باین نحو ذکر شده : ایشان اهل مدینه‌ای از مدائن شام بودند و جمعیت آنان هفتاد هزار خانه بود و هر زمان طاعون در آنجا میآمد و چون حس میکردند آمدن طاعون را ، اغنیا از شهر خارج میشدند ، و فقرا برای اینکه متمکن نبودند میماندند ؛ و مرگ در آنان زیاد شد ؛ ولی در آنان که خارج میشدند کم بود ؛ پس آن کسانی که خارج شدند گفتند : اگر در شهر میماندیم هرآینه مرگ در ما هم بسیار میشد ، و آن کسانی که مانده بودند گفتند : اگر ما هم خارج شده بودیم هرآینه مرگ در ما نیز کم بود ، لذا متحدالرأی شدند که دگروقت اگر طاعون آید و حس کنند آنرا همگی از شهر خارج شوند ، پس چون حس کردند آمدن طاعون را از ترس و بیم مرگ سفر کردند در شهرها و مرور کردند بشهر خرابی که طاعون اهل آن شهر را فانی کرده ، در آنجا نزول کردند ، خدای تعالی ایشانرا فرمود : **موتوا فماتوا من ساعتهم** یعنی بمیرید ، پس مردند در همان ساعت ؛ و بر سر راه بودند ؛ ماره در آن طریق جمع کردند آنان را در موضعی ؛ پس مرور کرد باینان پیغامبری از بنی اسرائیل که نامش حزقیل بود ، چون دید آن استخوانها را گریه کرد و عبرت گرفت ، و گفت ای خدا اگر بخواهی هرآینه زنده کنم من ایشانرا در این ساعت تا شهرهای تورا آبادان کنند و فرزند

بهم رسانند و عبادت کنند تورا با کسی که عبادت مینماید از خلق تو ؛ پس وحی شد بسوی او : آیا دوست داری این را ؟ گفت آری ؛ خدای تعالی زنده کرد آنان را و وحی کرد باو که بگوچنین و چنین ، حزقیل گفت آنرا ، حضرت صادق (ع) فرمود : آن اسم اعظم بود ، چون گفت آنرا نظر کرد بسوی استخوانها که بعضی ببعضی طیران میکردند و زنده میشدند ، و بیکدیگر مینگریدند و تسمیح و تهلیل و تکبیر میگفتند خدای تعالی را ، پس حزقیل گفت : شهادت میدهم که خدای تعالی بر هر چیزی قادر و توانا است .

در حدیث دیگر از حضرت صادق (ع) رسیده که در آن حدیث ذکر میکند «نیروز» فرس را ؛ فرمود پیغامبری از پیغامبران بنی اسرائیل از خدای تعالی سؤال کرد تا زنده کند قومیرا که خارج شده بودند از شهرهای خود ؛ و آنان هزاران بودند که از ترس مرگ فرار کرده ، پس آنان باذن خدایتعالی مردند ، وحی شد بآن پیغامبر که آب بریزد در مضاجع ایشان ، چون آب ریخت بر آنان در این روز «نیروز» پس زنده شدند ؛ و آنان سی هزار بودند ، و آب ریختن در روز نیروز بیکدیگر سنت ماضیه شد که نمیشناسد آن سنت را مگر راسخون در علم .

ای مرد مسلمان ؛ از جمیع این کلمات مذکوره و سخنان مفسرین عامه و خاصه از متقین و متأخرین و صریح آیه کریمه چنین مستفاد میشود که جمعی بودند از ترس و بیم مرگ از شهرهای خود

فرار کردند و مردند و خدای تعالی ایشان را زنده کرد .

باللعمجب ، نظیر این قصه در عهد قدیم در کتاب حزقیال از عدد اول تا یازدهم از فصل سی و هفتم ذکر شده ، ولی جمعیت مرسلین امریکا در جزء دوم از کتاب خود (الهدایة) ذکر کردند و اعتراض نمودند بقرآن کریم و انکار کردند مضمون آن و زنده کردن را ، و گفتند : آنچه در کتاب حزقیال نقل شده رؤیاء منامیه بوده ، و آن بشارت بانتهاس بنی اسرائیل (بعد از سبی و رجوع ایشان بسوی قومشان و حالت سیاسیه آنان) بوده ؛ و بعضی از برادرانت (که مانند تو از وادی علم و عمل دور افتاده اند) چون نتوانستند پاسخ گویند این نوع اباطیل را ؛ آنان هم انکار کردند آنچه را که قرآن کریم بمحاوره صریحه دائره مابین عقلا ذکر کرده ، و تفسیر کردند باینکه مراد از مردن آنان تسلط دشمنان بود ایشانرا ، و مراد فانی شدن قوت و زوال استقلالشان بود ، و مراد از حیات آنان عود استقلالشان میباشد ؛

چاك خواهم زدن اين دلق ربائی چكنم

روح را صحبت فاجنس عذابى است اليم

قصه مردن عزیز ، یا ارمیا ، یا خضر ،

یا غیر ایشان و زنده شدن او بعد از صد سال

(۲ : ۲۶۱) او کالذی مرعلى قرية وهى خاوية على عروشها ، قال : انى يحيى هذه الله بعد موتها ، فاماته الله مائة عام ، ثم بعثه ،

قال کم لبثت ، قال لبثت يوماً او بعض يوم ، قال بل لبثت مائة عام ، فانظر الى طعامك وشرابك لم يتسنه وانظر الى حمارك وانجعلك آية للناس وانظر الى العظام كيف ننشرها ثم نكسوها ، لحمًا ، فلما تبين له ، قال : اعلم ان الله على كل شيء قدير بمعنى (این آیه عطف بمعنی اول : ارأیت الذی حاج ابراهیم فی ربه الخ باشد که برسبیل تعجب میفرماید) یا چنان کسی دیدی که بر آن ده گذر کرد و آن ده افتاده بود بر سقفهای خود ، گفت از کجا زنده گرداند اهل آن ده را خدای تعالی بعد از مردن ، پس بمیرانید خدا او را صدسال ؛ پس زنده کرد او را (و لفظ بعث بقرینه موت معنی آن زنده شدن است ؛ نه معنی دیگر از معانی آن) خدای تعالی فرمود چند مدت درنگ کردی ، گفت درنگ کردم روزی یا بهری از روزی ؛ گفت بلکه درنگ کردی صدسال ؛ پس نگاه کن سوی خودش و آشامیدن خود که متغیر نشده ؛ و نگاه کن بسوی خر خود ، و هرابنه قرار دادیم تو را دلالتی برای مردمان ، و نگاه کن بسوی استخوانها چگونه ترکیب میکنیم ؛ پس میپوشانیم آنها را گوشت ، پس چون ظاهر شد او را گفت اکنون میدانم خدای تعالی بر همه چیزی توانا است . ای مردم مسلمان ، مفسرین را خلاف است که آن گذر کننده کیست ؟ جماعتی گفتند : « عزیر بن شرحیا » بود ؛ بعضی گفتند : « ارمیا بن حلیقا » است و او از سبط هرون بن عمران باشد ، و گفته اند : که او خضراست ، و بعضی گفتند : مردی بود کافر که شاک در زنده شدن بود ؛

و گفتند آن ده از جمله زمین مقدس بود؛ و بعضی گفتند: آن زمینی بود که خدای تعالی آنان را که از خانه بیرون آمدند و از وبا میکریختند بر آن زمین هلاک کرد و ایشان آنان بودند که ذکرشان در تفسیر آیه **الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت** گذشت، و بعضی گفتند دیری بود که آنرا «سایر آباد» می گفتند، و بعضی گفتند: نام آن ده «سلماباد» بود، و گفته اند دیر «هرقل» بوده؛ و گفته اند: دهی بود که آنرا «ده انگور» می خواندند بر دو فرسنگی بیت المقدس؛ و سبب قصه را چنین گفتند:

چون خدای تعالی «ارمیا» را به بیغامبری فرستاد؛ گفت: ای ارمیا من پیش از آنکه تورا آفریدم برگزیدم، و پیش از آنکه تورا نگاشتم پاکیزه کردم، و پیش از آنکه بالغ شدی بیغامبری بتو دادم و تورا برای کاری عظیم اختیار کردم، آنگاه او را پادشاهی از بنی اسرائیل فرستادم و نام او «ناشیة بن اموص» بود تا او را مدد کند و باو معلوم نماید ترتیب کارش را، و اخبار غیب بوی دهد، پس بیامد و مدتی بود، بنی اسرائیل ارتکاب معاصی کردند و حرامها حلال داشتند، خدای تعالی به «ارمیا» فرمود بترسان این قوم را و نعمتهای من بیاد ایشان ده، ارمیا گفت من ندانم اگر تو مرا الهام ندهی، فرمود برو که من تورا الهام دادم؛ پس بیامد و ایشان را خبر داد؛ و فرمود: خدای تعالی میگوید اگر توبه نکنید و اصرار نمائید شخص طاغنی را بر شما مسلط کنم که در دل او رحمت نباشد، ایشان امتناع نکردند،

خدای تعالی وحی کرد به ارمیا که من بنی اسرائیل را هلاک خواهم کرد بتوسط «یافت» و او از اولاد یافت بن نوح اهل بابل بود ؛ ارمیا گریست و جزع کرد ، خدای تعالی فرمود تورا خوش نمیآید که من ایشان را هلاک کنم ، من اینان را بدعای تو هلاک نمایم ؛ ارمیا دل خوش گشت و پادشاه گفت : خدای تعالی مرا وعده داده که تا من دعانکنم بنی اسرائیل را هلاک نکند ؛ پس از آن سه سال دیگر بماندند و بمعصیت و طغیان و فساد بیفزودند ؛ و پیغمبر و پادشاه ایشان را وعظ میکردند ؛ سودی نبخشید ، خدای تعالی « بخت النصر » را برگماشت باشش هزار رایت تا آهنگ بیت المقدس کرد ؛ پادشاه خبر شد ؛ به ارمیا گفت : تو گفتی خدای تعالی مرا وعده داد که تا من برایشان دعا نکنم اینان را هلاک نکند ، گفت بلی ، پس از آن لشکر نزدیک رسید ، خدای تعالی فرشته ای را فرستاد به ارمیا ؛ بصورت مردی بیامد و گفت : ای رسول خدا از راهی دور آمده ام تورا تا مسئله ای پرسم ، گفت بگو ، گفت تورا فتوی چیست از جماعتی که زیر دستان کسی باشند ، و خداوند کارایشان نعمت بر اینان دهد و آنان بجای شکر کفران کنند و او را بیازارند و اطاعت فرمان او نکنند و هر چند او نعمت دهد ایشان را ، کفران کنند ؟ گفت برو بگو که نعمت از ایشان باز مکیر ، با آنان بساز تا خدا بت مزد دهد تورا ، پس برفت و چند روزی دیگر آمد و گفت نعمت بیشتر کرد و ایشان طغیان بیشتر کردند ؛ اکنون سزاوار چه باشد ؟ گفت سزاوار هلاک ایشان ، گفت : اکنون با من یار باش ، دعا

کن برایشان تا خدای تعالی آنان را هلاک کند (و در آنوقت بخت النصر بالشکر عظیم بنزدیک بیت المقدس رسیده بود) ارمیا گفت برو بار دیگر اگر نیک نشوند من ایشانرا دعا کنم ، او برفت و چند روزی دیگر آمد ؛ گفت برایشان زیاده شد و فسادشان بر نعمت بیفزود ؛ اکنون وفا کن مرا بآنچه وعده دادی از دعا : ارمیا گفت : بار خدایا اگر این مرد راست میگوید و ایشان باین صفتند و مستحق هلاک اند ؛ هلاک کن ایشانرا و اگر برخلاف این است نگاهدار و هلاک مکن ؛ پس چون ارمیا این سخن گفت ، آتشی از آسمان بیامد و جای قربان از بیت المقدس بسوخت و نه در از درهای آن بزمین فرو رفت ، ارمیا بقتاد و بیهوش شد ، چون با خود آمد ، گفت بار خدایا نه مرا وعده داده ای که بی دعای تو ایشانرا هلاک نکنم ؛ آن فرشته آمد و گفت : خدایت سلام میرساند و میگوید تانو دعا نکردی من عذاب نفرستادم ، ارمیا دانست که آن مرد سائل فرشته بود از پیش خدای تعالی آمده بر سبیل امتحان ، و خود او دعا بر هلاک بنی اسرائیل کرده ، و آن اخلاق و اوصاف در ایشان بوده ؛ پس ارمیا برخاست و بیت المقدس رها کرد و بگریخت ؛ بخت النصر آمد و بیت المقدس را خراب کرد و اهلش را که بنی اسرائیل بودند بسه قسمت کرد ؛ قسمتی را کشت و قسمتی را اسیر کرد و قسمتی را رها نمود در شام تا زبردست او باشند ، آنکه گفت تا کودکان آنکسانیرا که اسیر کرده بود بیاوردند و بلشکر خود بخشید ؛ پس چون باز کشت ؛ بلشکر گفت هر یک سپری از خاک بگیرد

و در بیت المقدس اندازید ، لشکر چنین کردند تا کوهی عظیم از خاک ایشان در آنجا پیدا شد ؛ چون باز گشتند ، ارمیا بر خری سوار شد و رو به بیت المقدس نهاد ؛ پاره ای انگور داشت در سله و پاره ای عصیر داشت ، چون رسید و آن خرابی را دید با آن کشتگان برسبیل تعجب گفت : انی یحیی هذه الله بعد موتها پس فرود آمد و خر را به بست و چیزی که داشت آنجا بنهاد ، خواب بر او غلبه کرد و بنخت ، خدای تعالی در خواب جان از او بستد و در آنجا صد سال مرده او افکنده بود ، خدای تعالی او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت وی را از سباع زمین نگاه داشت ، چون هفتاد سال گذشت ، خدای تعالی بر انگیخت پادشاهی از پادشاهان پارس را تا بیاید و بیت المقدس را آباد کرد و هزار قهرمان را بر گماشت ، هر قهرمانی سیصد هزار مرد کارکن زبر دست بودند تا در مدت کمی بیت المقدس را و شهرها و دهها باز کردند بهتر از آن که بود ، و خدای تعالی بخت النصر را هلاک کرد و آن کسانی که از بنی اسرائیل مانده بودند به بیت المقدس آمدند و عمارت کردند در مدت سی سال ، چون صد سال از آن واقعه و خواب ارمیا گذشت ، خدای تعالی او را زنده کرد ، برخاست و طلب خر کرد ، خر را ندید جز رسن و استخوانهای پوسیده ؛ و انگور و عصیر او بر حال خود مانده بود ، از آسمان آواز آمد که ای استخوانهای پوسیده شده و متفرق گشته مجتمع شوید ، بفرمان خدای تعالی جمع شد ، آواز آمد که ای گوشت در آن پوشیده شوید ؛ پوشیده شد ؛ گفت ای پوست بر سر آن پوشیده

شو ؛ چنان شد ؛ خدای تعالی جان در آن آفرید ؛ پس برخاست .
 اما آن کسانی که گفتند گذرکننده عزیز بود خبری است از
 حضرت موسی بن جعفر (ع) که فرمود : در وقتیکه من از دشمنان
 میگریختم و متفکر میرفتم یکی از دههای شام رسیدم کوهی دیدم ، و
 از آن دهها که حوالی آن کوه بود مردم بسیار بیرون میآمدند و بر آن
 کوه میرفتند ؛ پرسیدم این چه جای است و شما کجا میروید ؟ گفتند
 در این کوه غاری است و در آن غار راهبی است ؛ سال تا سال یک بار از
 آنجا بیرون میآید ؛ و برای ما چیزی میگوید ، و ما را که مشکلی
 باشد از او میپرسیم ، حضرت فرمود : من نیز در میان ایشان رفتم ؛
 چون بر آن کوه رسیدم ، منبری آوردند و بنهادند ؛ پس پیری از دیری
 بیرون آوردند که ابروهای او بر چشمهایش فرو افتاده و به عصبانیه
 ابرویش را بر پیشانی بستند ، پس بر آن منبر نشست و یکبار بآن قوم
 نکرید ؛ چشمش بر موسی بن جعفر (ع) افتاد نوری دید از فرق سر
 آنحضرت تابان ؛ روی بآنحضرت کرد و گفت همانا ای مرد تو غربی
 در میان این قوم ؟ فرمود بلی ؛ گفت از مائی یابرا ؟ فرمود از شما نیستم ؛
 گفت همانا از امت مرحومه ای ؟ فرمود بلی ؛ گفت از علمای ایشان
 یا از جاهلان ؟ فرمود از جاهلان اینان نیستم ؛ گفت من از تو پرسم
 یا تو مرا پرسی ؛ فرمود اختیار با تو است ؛ گفت من پرسم ؛ فرمود
 پیرس از آنچه خواهی ، راهب گفت : ما و شما میگوئیم در بهشت
 درختی است آنرا طوبی گویند ، ما میگوئیم اصل آن در سرای عیسی
 است ؛ و شما میگوئید اصل آن در سرای محمد است و لیکن در بهشت

هیچ جای و بقعه و خطه‌ای نیست که شاخی از آن درخت در آنجا سر
 آرد، مثال آن درد دنیا چیست ؟ فرمود مثال آن در دنیا آفتاب است ،
 صبح سر از مشرق خود برآرد و چون بقطب فلک رسد هیچ جای و
 بقعه‌ای نیست که شاخی از شعاع آن در آنجا نیفتد ، گفت نکو گفتی ؛
 مرا خبر ده که ما و شما میگوئیم اهل بهشت از طعام و شراب بهشت
 میخورند چندانکه پیش خورند زیاده شود و نقصان نبود ؛ مثال آن
 درد دنیا چیست ؟ فرمود مثال آن کتاب خدای تعالی است که چندانکه
 خوانندگان میخوانند و گویندگان در انواع علومش سخن میگویند
 از قرائت و تفسیر و تأویل و فقه و کلام و حدود و احکام و حلال و حرام ،
 بغور و بمعنی و حقیقت آن نمیرسند ؛ گفت نکو گفتی ، خبر ده مرا
 از آنکه ما و شما میگوئیم که اهل بهشت در بهشت طعام و شراب خورند
 و ایشانرا بول و غایط نباشد مثال آن درد دنیا چیست ؟ فرمود «جنین»
 که در شکم مادر است ، زیرا طعام و شراب که مادر میخورد او را از آن
 نصیب است و بول و غایط ندارد ، گفت نکو گفتی ؛ مرا خبر ده از
 کلید بهشت که از زراست یا از سیم یا از چیست ؟ فرمود کلید بهشت نه
 از زراست و نه از سیم ؛ بلکه زبان بنده مؤمن است که در دهن بگرداند
 و بگوید : لا اله الا الله ترسا گفت همه را نکو و راست گفتی ؛ لکن
 تو را مسئله‌ای میپرسم که در آن متحیر و فرومانی ، فرمود اگر جواب
 بگویم و صواب باشد ایمان آری و بدین ما در آئی ، گفت بلی و بدین
 عهد کرد ، گفت مرا خبر ده از آن دو برادر هم شکم که در یک شب

از مادر جدا شدند و بیک روز از دنیا رفتند و چون بمردند یکی را دویست سال بود و یکی را صد سال ؟ فرمود ایشان عزیز، و عزیر بودند که ایشان در یک شکم بیک شب آمدند و پنجاه سال بایکدیگر بودند، پس از آن یکروز عزیر ببعضی دهها رفته بود ؛ از آنجا میآمد بر چهارپای سوار شده و پاره ای انگور و انجیر در سله نهاده و پاره ای شیر و عصیر در جامی کرده و بر بعضی دهها بگذشت که خدای تعالی اهل آنرا هلاک کرده بود ؛ و ده ویران شده ؛ بر سبیل تعجب گفت : انی یحیی هذه الله بعد موتها خدای تعالی فرمان داد تا از خر بیفتاد و بمرد و خر از جانب دیگر افتاد و بمرد ؛ مرد و صد سال مرده در آن بیابان افکنده بودند و آن طعام و شراب بر جای خود بود که هیچ متغیر نشده ؛ چون صد سال بر آمد ، خدای تعالی او را زنده کرد ، جبرئیل آمد و گفت : ای عزیر چندگاه است که تو اینجائی ؟ گفت روزی یا بهری از روزی ؛ گفت نه چنین است ؛ صد سال باشد که تو اینجائی ؛ اکنون از روی عبرت بطعام و شراب خود نگاه کن که هیچ متغیر نشده ، و از روی تصدیق و مدت مقام تو اینجا در خر خود بنگر که استخوانهای آن چگونه پوسیده شده تا خدای تعالی آنرا پیش روی تو زنده کند ، پس خدای تعالی آنرا زنده کرد ؛ سوار بر آن شد و آنچه داشت برداشت و بسوی ده آمد و بابرادر پنجاه سال دیگر زندگانی نمود ؛ آنگاه بیکروز از دنیا رفتند ، راهب گفت نکو و زاست گفتی ؛ و من گواهی دهم که خدای یکی است ؛ و محمد (ص) بنده و رسول او است ؛ و آن جماعت

نیز ایمان آوردند .

اما آن کسانی که گفتند گذر کنند « ارمیا » بود ، گفتند او خضر بوده که خدایتعالی او را زنده کرده و هنوز زنده است و او را در بیابانها و جایهای دشت بینند .

بعض از مفسرین گفتند که چون خدای تعالی « عزیر » را زنده کرد برخاست و بر خر سوار شد و بسوی ده آمد ، فرزندان او و فرزند زادگان همه پیر شده بودند ، چون بدرسرای خود آمد در را کوبید ایشانرا کنیز کی بود آن روز که عزیر رفته بیست ساله بود ؛ آن کنیزك ناتوان و نابینا شده ؛ او را آواز داد و گفت کیست که در میزند ؟ گفت این سرای عزیر است ، گفت آری و بگریست ؛ پس گفت ای مرد تو کیستی که عزیر را میشناسی ؛ عزیر صد سال است که مفقود شده کسی نام او نبرد ؛ گفت من عزیرم ؛ عجزوزه گفت سبحان الله عزیر صد سال است که مفقود شده و کسی از او خبری ندارد ؛ عزیر گفت چنین است ؛ خدای تعالی صد سال مرا بمیرانید و اکنون زنده کرده ؛ کنیزك گفت این را علامتی باشد ؛ گفت آن چیست ؟ گفت عزیر مردی بود مستجاب الدعوه ، اصحاب امراض و بلارا دعا میکرد ، خدای تعالی بدعای او ایشانرا شفا میداد ، اگر تو عزیری دعا کن تا خدای تعالی چشم مرا باز کند تا من تو را به بینم که من عزیر را نیک میشناسم ، عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید ، چشمش بینا شد و دست او گرفت و گفت بفرمان خدا برخیز ، پایش درست شد و برخاست ،

گفت گواهی دهم که تو عزیری؛ آنگاه برخاست و بمحافل بنی اسرائیل آمد و در آن محفل پسری بود از عزیر یکصد و هیجده سال از عمرش گذشته، پیر و ضعیف شده و او را فرزندان چندی بود که همه پیر شده بودند، پس گفت ای قوم خبر دارید که عزیر باز آمده، گفتند برو محال است، عزیر صد سال است که مفقود شده و کسی از وی هیچ نشان ندارد و هیچ خبری نشنیده، گفت من همان کنیزك هستم که ناتوان و نابینا بودم بدعای او خدای تعالی مرا عافیت داد و او میگوید خدای تعالی صد سال است مرا بمیرانید و اکنون زنده ام کرد؛ مردم برخاستند و بدیدن عزیر آمدند، پسرش گفت عزیر را خالی بود در میان دو کتف او چون ستاره میدرخشید، پس گفت ای عزیر میان دو کتف خود بمن بنمای؛ عزیر جامه از تن برداشت آن خال پیدا شد بعضی گفتند عزیر چون بخانه آمد بخت النصر توریة را بسوخته بود و کسی نسخه ای از آن نداشت و ندانست؛ خداوند فرشته ای را فرستاد تا ظرف آبی آورد و گفت ای عزیر از این آب بیاشام؛ چون آن آب آشامید توریة حفظ او شد؛ خدای تعالی حفظ توریة را معجزه او قرار داد؛ پس بسوی بنی اسرائیل آمد و دعوی پیغمبری کرد، گفتند چه معجزه داری؟ گفت توریة را حفظ بخوانم، پیر مردی بود گفت پدرم روزی مرا وصیت کرد و گفت که در اینجا خمی در زیر خاک کرده ام و نسخه ای از توریة در آنجا نهاده ام، رفتند و باز کردند و نسخه ای از توریة را آوردند و مقابل داشتند، عزیر چون

آنرا از حفظ خواهد ؛ حرفی با آن نسخه کم و بیش نبود ، باو ایمان آوردند ، و کسی پیش از عزیر توریة را از حفظ نخوانده بود ، پس برای جهودان شبهه شد ؛ گفتند : این اختصاص که برای عزیر است بیش از پیغمبر است ، پس باید که این پسر خدا باشد **تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً** چنانکه در قرآن کریم قصه و مقاله آنان بیان شده ،

(۹ : ۳۰) و **قالت اليهود عزیر ابن الله** ، و **قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواهم یضاهون قال الذین کفروا من قبل ، قاتلهم الله انی یؤفکون** یعنی و گفتند جهودان که عزیر پسر خدا است و گفتند ترسایان که عیسی پسر خدا است ، این گفتار یهود و نصاری است بدهنهای ایشان یعنی این سخن حقیقتی ندارد ، مشابه میسازند سخن خود را با سخن آنان که کافر شدند پیش از ایشان ؛ بکشد و هلاک گرداند خدای تعالی ایشان را چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل .

ای مرد مسلمان ؛ جای بسی شگفت است که یکی از برادران تو میگوید : موت در آیه شریفه **فاماته الله مائة عام** عبارت از فقد حس و ادراک است ، نه مفارقت روح از بدن ، باینکه ظاهر آن بلکه صریح در اینست که مراد از موت در اینجا معنی حقیقی است یعنی مفارقت روح است از بدن ؛ مضافاً جمیع روایات از طرق خاصه و عامه از قبیل روایت قمی از حضرت صادق (ع) و روایت در المنثور از امیرالمؤمنین (ع) و روایات دیگر از ابن عباس و حسن و وهب و غیر

ایشان صریحه در اینست که این شخص مرور کننده مرد واجزاء او متلاشی و متفرق شده، پس خدای تعالی او را بعد از صد سال زنده کرد؛ بنابراین گفتار این برادرت هم مانند اباطیل و خرافات تو بدون دلیل و برهان است، و در بازار علم و دانش خریدار ندارد.

ای مرد مسلمان، از آغاز این کتاب شریف (رهبر گمشدگان) تا اینجا انجام آن (پس از جواب دادن از خرافات و مزخرفات تو و برادرانت) از روی برهان عقل و نقل ثابت نمودیم که مسئله رجعت یکی از عقاید حقه است و ضروری مذهب امامیه؛ و احدی از مشاهیر علما و همه دانشمندان انکار صحت و درستی آن نمیکنند، و اگر قدری تأمل و تفکر کنی میدانی آنچه را ما در این کتاب بیان نمودیم از مجادلات کلامیه نیست، و نه از تقلیدات عامیه و فلسفه بحثیه مذمومه، و تخیلات موهومه، بلکه از نتایج تدبر در آیات خدای تعالی و تفکر در قدرت و توانائی او است، و شاهد بر صحت و درستی آنها همانا کتاب حقه تعالی قرآن کریم و سنت پیغمبر اکرم (ص) و احادیث اهل بیت نبوت و ولایت و حکمت (سلام الله علیهم اجمعین) است؛ بنابراین امیدوارم از گفتار زشت خود توبه و بازگشت کرده و برای تعیش و زندگانی خود را در این چند روز دنیا فکر دیگری کنی، و دین فروشی را وسیله اعاشه و ارتزاق خویشتن قرار ندهی و از اضلال یکدسته مردم عوام و القاء این نوع شبهات میان آنان دست برداری، و در طریق حق و راه راستی که فرقه ناجیه (امامیه) پیموده اند؛ سیر نمائی تا از شر شیاطین جن و انس

محفوظ و نگاه داشته شوی ، و فریفته مقالات باطله مضلین و کمراه
کنندگان نکردی اعاذنا الله و اخواننا الذين يؤمنون من شر الشياطين
و المضلین بحق محمد و آله الطاهرين ، اللهم صل على محمد و آله
و اولاده المطهرين و على من سلك سبيلهم واقفني دليلهم من
شیعتهم المتقين .

یارب بکرامت اهل صفا بهدایت پیشروان وفا
این نامه نامی نیک اثر کاورده ز عالم قدس خبر
بیوسته خجسته مقامش کن مقبول قلوب خواص کن

ثم هذا الكتاب بعون الله و حسن توفيقه في بلدة طهران في ليلة
الثامن والعشرين من شهر محرم الحرام من سنة تسعة و خمسين بعد
الالف و ثلثمائة الهجرية على مشرفها الصلوة و التحية ، بقلم مؤلفه
احد خدمة العلم ابن محمد بن محمد مهدي الامامی السدهی علی النقی
الفيض الاصفهانی ، آل محمد الديباج .



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۵	وندا کنند	وندا کنند
۱۴	۲۰	بمنازل	بمنازل
۱۶	۱۴	گرنکر	گرنکرد
۲۴	۱	نفوذ	نفوذ
۵۱	۱۰	بکذاریم	بکذاریم
«	۱۷	لایات	لایات
۵۲	۱۴	قلبه	قلبه
۸۸	۵	علیه السلام	علیه السلام
۹۶	۸	میطلبید	میطلبید
۹۸	۱۱	نموده اند	نموده اند
۱۰۳	۹	بولدیه	بولدیه
۱۲۴	۸	ار یش	از یش
۱۵۸	۸	یکی ز آن	یکی از آن
۱۶۵	۱۰	ثم احیاهم	ثم احیاهم
«	۱۲	بعد الموت	بعد الموت
۱۸۵	۱۰	جمعفی	جمعفی
۲۴۲	۵	وخواه بیایند	وخواه نیایند
۲۴۳	۹	زمین - زیاد است	
«	۱۲	بغیر حق	زمین بغیر حق
۲۶۰	۹	الاعجاز	الاعجاز
۲۶۳	۴	واذ قتلتم نفساً	واذ قتلتم نفساً
۲۸۱	۱۹	بنی اسوایل	بنی اسرائیل
۲۸۸	۹	طاغنی	طاغنی

